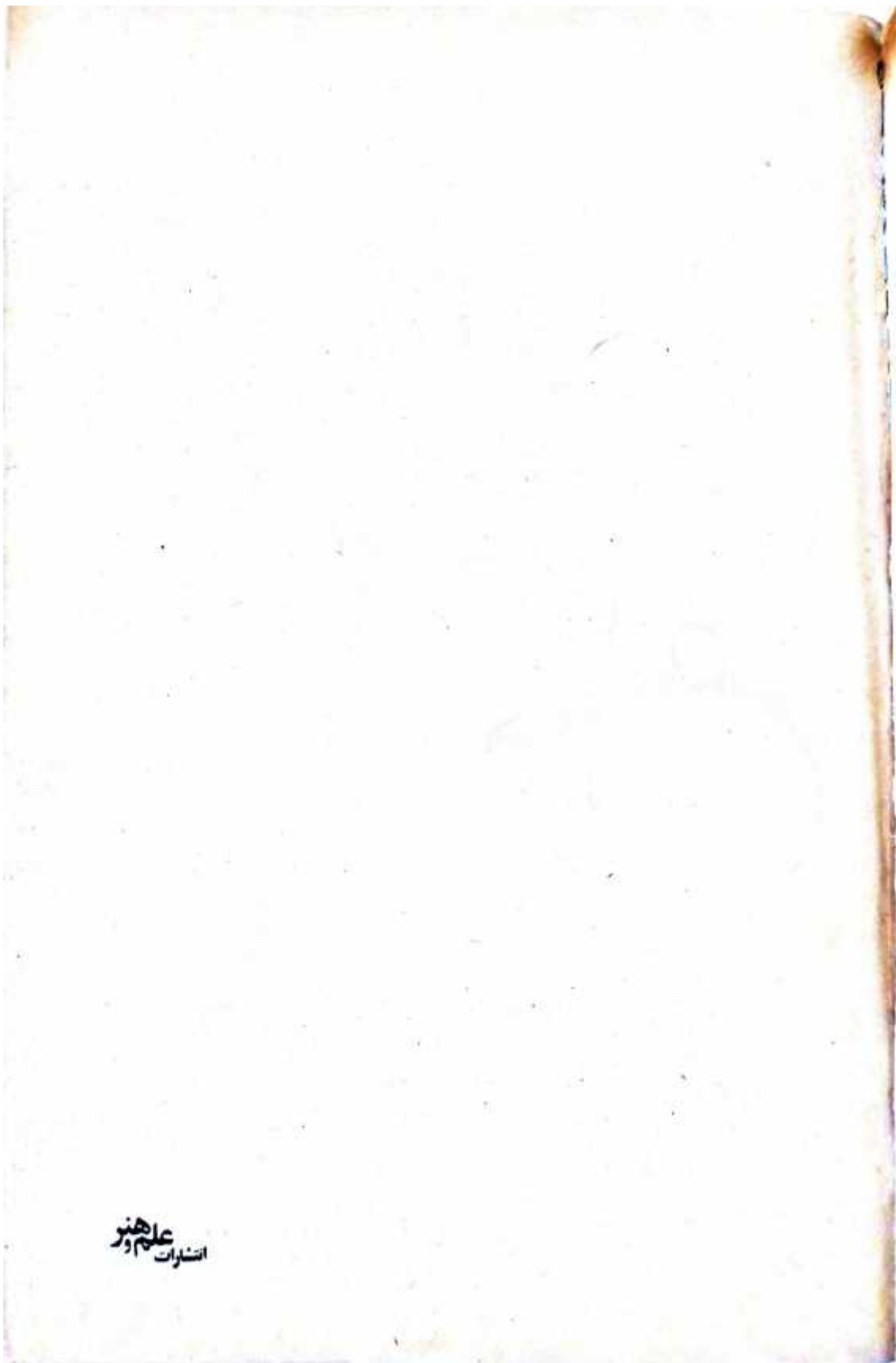


تاریخ مختصر اتحاد شوروی



س. الکسیف و. کارتسوف آتروئی تسکی
ترجمہ دس. ماکوی

دیجیٹل کنندہ کتاب : نینا پویان



عالمگیر
انتشارات

آ. تروئی تسکی

و. کارتسوف

س. آلکسه یف

تاریخ
مختصر
اتحاد شوروی

ترجمه: د. س. ماگویی

علم و هنر
انتشارات

انتشارات علم و هنر

س. الکسفیف ، و. کارتسوف ، آ. تروئی تسکی

تاریخ مختصر اتحاد شوروی

ترجمه د. س. ماکویی

چاپ اول ، ۱۳۶۰

حق چاپ و نشر برای انتشارات علم و هنر محفوظ است .

بها ۱۵۰ ریال

فهرست

۷	مقدمه
۸	گذشته‌های دور مردم روسیه
۱۸	پیدایی و گسترش کشور روسیه
۲۹	روسیه در قرن هجدهم و نیمه اول قرن نوزدهم
۴۶	دوران سرمایه‌داری
۸۱	انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر
۹۳	مداخله نظامی بیگانگان و جنگ داخلی
۱۰۵	بازسازی اقتصاد پس از جنگ داخلی
۱۱۵	ساختان سوسیالیسم در اتحاد شوروی
۱۳۵	جنگ کبیر میهنی مردم شوروی علیه تجاوزکاران نازی
۱۵۶	ساختان کمونیسم

یادآوری

خواننده توجه داشته باشد که این کتاب در سال ۱۹۷۲ منتشر شده و ارقام و آمار آن به همان سال بازمی‌گردد. البته از آن زمان تا کنون در جامعه شوروی تحولات قابل ملاحظه بسیاری صورت گرفته و این ارقام و آمار را تغییر داده است که متأسفانه امکان استفاده از آنها در این ترجمه نبود. برای اطلاع از آمارهای دقیق خواننده می‌تواند به ارقام و آمار منتشر شده در اسناد گنگره تاریخی بیست و پنجم حزب کمونیست اتحاد شوروی (سال ۱۹۷۶) و آمارهای پس از آن مراجعه کند.

"مقدمه"

هنگامی که خورشید از پس آب‌های اقیانوس "آرام" بالا می‌آید، در طول نزدیک به یازده ساعت، مرزهای شرقی تا کرانه‌های غربی کشور را می‌پیماید، بر کوه‌های بلند، دره‌های بی‌پایان، زمین‌های حاصلخیز و رودخانه‌های خروشان دامن می‌گسترده‌دواز گستره‌های بی‌پایان یخ در شمال و دریای خندان و درخشش مناطق گرمسیری در جنوب می‌گذرد. این جا سرزمین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، بزرگ‌ترین کشور دنیا است.

نزدیک به ۲۵۰ میلیون تن که به بیش از ۱۰۰ زبان گوناگون سخن می‌گویند، در این سرزمین به سر می‌برند. این تنها بزرگی و ثروت اتحاد شوروی نیست که به آن شهرت می‌بخشد، اتحاد شوروی مهد جهان نوی است که استثمار با آن بیگانه و برابری سیاسی و ملی افراد، قانون اساسی آن است. اتحاد شوروی نخستین کشور در تاریخ جهان است که همه قدرت و ثروت در آن به آفرینندگان آن‌ها، زحمتکشان، تعلق دارد. کشوری که جامعه سوسیالیستی در آن ایجاد شده است و امر ساختمان جامعه کمونیستی در آن در حال پیشروی است.

در این کتاب ما با تاریخ اتحاد شوروی، گذشته و حال آن و تجربه‌ء شوروی در ایجاد زندگی نوین آشنا خواهیم شد.

گذشته‌های دور مردم روسیه

پیدایش انسان، در سرزمینی که امروز اتحاد شوروی نام گرفته است به بیش از نیم میلیون سال پیش باز می‌گردد. نخستین انسان‌ها در مناطق جنوبی - قفقاز، کریمه و آسیای مرکزی - زندگی می‌کردند. انسان‌های اولیه در دسته‌های بزرگ به سر می‌بردند و به جمع‌آوری ریشه‌های خوراکی و شکار حیوانات برای تغذیه دست می‌زدند. نخستین ابزار مورد استفاده بشر، غالباً از سنگ‌هایی که به گونه‌ای ابتدایی و به دور از مهارت شکل‌پذیرفته بود، تشکیل می‌شد.

در حدود صد هزار سال پیش، قسمت‌های وسیعی از اروپا و آسیای زبر پوشی از یخ قرار گرفتند و یخچال‌های طبیعی از مناطق شمالی تا قسمت‌های مرکزی دنییر، دن و ولگا پیش رفتند. انسان، در مبارزه هولناکی که با طبیعت خشن آغاز کرده بود، فاتح بود. او به زودی هنر آتش افروزی را فرا گرفت. این واقعه مهم زندگی او را به شکلی اساسی دگرگون ساخت و از انهدام نسل او جلوگیری کرد. نزدیک به چهل هزار سال پیش، وضع بدنی و شکل ظاهری انسان، به گونه‌ای که امروز هست نزدیک شده بود.

شواهدی که دانشمندان در کریمه، روسیه مرکزی، سیبری و سایر قسمت‌ها، از اقامتگاه‌های قدیمی به دست آورده‌اند، بازگوکننده این واقعیت است که حتی در آن زمان‌های دور، انسان قادر بوده با استفاده از سنگ و استخوان - چاقو، سرنیزه و سوزن‌های استخوانی بسازد. با پیشرفت و بهبود کیفیت ابزار کار موفقیت انسان‌ها در شکار دوچندان گشت. رمه‌های انسانی یک جانشینی اختیار کردند، کلبه‌های گلی ساختند و غارها را برای سکونت مورد استفاده قرار دادند.

هم زمان با عقب نشینی یخچال‌های طبیعی به سمت مناطق شمالی، انسان‌ها نیز تا حدود سواحل دریای بالتیک پیش رفتند. اختراع تیر و کمان امتیاز مهمی برای انسان در مبارزه با طبیعت بود. کشاورزی و گله‌داری اولیه نزدیک به هفت هزار سال پیش آغاز شد و بشر ساختن ظروف سفالی را فرا گرفت. ساختن ابزار فلزی دگرگونی‌های تازه‌ای در زندگی انسان پدید آورد.

خانواده‌های یک همسری به عنوان مهم‌ترین واحد اجتماعی از درون زندگی انسان سربرآورده، شروع به تصاحب ابزار تولید کردند. به این ترتیب کلان‌های اولیه و نظام جماعتی نخستین جای خود را به جماعت همجواران (۱) (خویشاوندان) داد.

از اتحاد چندین جماعت، قبیله پدید آمد و جنگ‌های داخل قبیله‌ای برای تصاحب زمین، چراگاه، رمه و دیگر چیزهای با ارزش آغاز شد. اسرابی که قبلاً به قتل می‌رسیدند حالا دیگر به عنوان برده حفظ می‌شدند. برده‌ها به اشخاص و یا به طایفه تعلق داشتند.

برای درانقیاد نگاه داشتن برده‌ها و به کار و داشتن آن‌ها، دستگاه‌های ویژه‌ای لازم بود. به این ترتیب نخستین نشانه‌ها از سازمان‌هایی که بعدها به صورت دولت‌های اولیه درآمدند، در درون قبایل پدیدار شدند و رشد کردند.

نخستین دولت برده دار در سرزمین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی اورارتو نام داشت، که در هزاره اول پیش از میلاد در جنوب "ماورای قفقاز" تاسیس شد. روزهای اوج قدرت اورارتو به واسطه قرن هشتم پیش از میلاد بازمی‌گردد. کتیبه‌های سنگی که از آن زمان به یادگار مانده است، از فتوحات پادشاهان اورارتو حکایت می‌کند. هزاران برده اسیر به هنگام زمام‌داری اورارتو در ساختن قصرهای باشکوه، معابد، دژها و کانال‌های آبرسانی به کار گمارده شدند. کانالی به طول هفتاد کیلومتر که یادگاری ارزنده از آن روزهاست، تا به امروز حفظ شده است.

در پایان قرن هشتم پیش از میلاد، اورارتو از دولت جنگجوی آشور شکست خورد و سپس در قرن ششم پیش از میلاد مادها، سرزمین اورارتو را فتح کردند. به این ترتیب دوران حیات اورارتو به عنوان یک حکومت مستقل به سر آمد. بعدها دولت‌های ارمنستان و گرجستان در این سرزمین تاسیس شدند.

هم‌زمان با تاسیس دولت اورارتو، دولت‌های برده‌دار - باکتریا، سفد (سگدیانا) و خوارزم - در آسیای مرکزی پدید آمدند. در قرن ششم

۱. Community of neighbours، از این جماعت با نام جماعت‌های خانوادگی یا گروه خویشاوندان نیز یاد می‌شود.

پیش از میلاد این سرزمین‌ها به وسیله کوروش پادشاه ایران فتح شدند و در قرن چهارم پیش از میلاد نیز آسیای مرکزی هدف تاخت و تاز اسکندر مقدونی قرار گرفت. اودر سرکوبی مقاومت مردم دچار مشکلات بزرگی شد. در همین اوان، سکاها در سواحل شمالی دریای سیاه زندگی می‌کردند. بعضی از قبایل آنها به گله‌داری و بعضی نیز به کشاورزی اشتغال داشتند. رشد نابرابری در میان سکاها به ایجاد پادشاهی سکاها منجر شد. این حکومت با کلنی‌های یونان، که در سواحل دریای سیاه سکونت داشتند، داد و ستد می‌کرد. نزدیک به نیمی از غله مصرفی مردم آن، به وسیله کشتی‌های یونانی از محل اسکان سکاها به آنجا برده می‌شد و در مقابل ظرف‌های پراز شراب و روغن زیتون از یونان به سواحل شمالی دریای سیاه حمل می‌گردید. باستان شناسان بقایایی از این ظرف‌ها را در سواحل دریای سیاه یافته‌اند.

قبایل اسلاوا اهالی بومی اروپای شرقی را تشکیل می‌دادند. اسلاوهای شرقی - اجداد روس‌ها، اوکرائینی‌ها و روس‌های سفید - در سرزمین وسیعی از دریای بالتیک تا سواحل شمالی دریای سیاه، در طول کرانه‌های دنیپر و دنیستر، تا قسمت‌های علیای اوکا و ولگا به سر می‌بردند. بسیاری از کارهای دستی که در حفاری‌های باستان شناسان به دست آمده است، از چگونگی زندگی اسلاوهای شرق برده برمی‌دارد. اجازه بدهید قدری به عقب بازگردیم و به زندگی اهالی یکی از قبایل

اسلاو نظری بیفکنیم. محل زندگی آنها در کنار رودخانه‌ای، پنهان در جنگل‌های انبوه قرار دارد. کنده درختان که در زمین فرورفته، چون دیواری، اردوگاه را از خطر حمله دشمنان و جانوران وحشی حفظ می‌کند. خانه‌ها نیز از همین تیرهای چوبی ساخته شده‌اند. در طول ماه‌های زمستان، حفره‌هایی که به جای پنجره تعبیه شده‌اند، با پوست درختان و گاهی اوقات با پوست مثنه گاو پوشانده می‌شوند.

کشاورزی مهم ترین اشتغال اسلاوهای کهن بود. کشت زمین، به خصوص در مناطق جنگلی کار آسانی نبود. ابتدا تمام درختان قطع می‌شدند. این عمل از عهده یک نفر خارج بود. مردم با کمک یکدیگر درختان را می‌بریدند و آنها را پس از خشک کردن می‌سوزاندند. خاکستری که از سوزاندن جنگل باقی می‌ماند، خاک را حاصلخیز می‌کرد. دومین وظیفه، بردن کنده‌ها و ریشه‌های باقی مانده، به خارج از منطقه کشاورزی بود. زمینی که به این ترتیب برای کشاورزی آماده شده بود، میان خانواده‌ها تقسیم می‌گشت. کار شخم زدن با کج بیل صورت می‌گرفت و محصول نیز با داس درو می‌شد. اسلاوهای باستان صاحب تعداد کمی گاو و گوسفند بودند که ارزش بسیاری برای آنها داشت. این حیوانات مقداری از غذا و همچنین پوشاک صاحبانشان را تامین می‌کردند. شکار و ماهیگیری نیز در تامین قسمتی از



سکونتگاه اسلاوهای شرق باستان

نیازهای غذایی اهالی سهم داشت . اسلاوها در قبایل دوستانشان از خود گذشته ، صمیعی و مهبان نواز بودند ، اما در برابر یورش دشمنان ، شجاعانه و با مهارت می جنگیدند . به هنگام جنگ ، هر قبیله رهبری - پرنس - از میان خود برمی گزید . پرنس ها به تدریج عده ای را در پیرامون خود گرد می آوردند که وظیفه اصلی آنها جنگیدن بود . این عده را با نام دروژینیکی می خواندند . در طول بر - خورد های دائمی یا قبایل ابتدایی - اوایل پجنگ ها و بعدها قبچاق ها - افراد دروژینیکی (اعضای دروژینا یا دارودسته پرنس) قوی تر شدند . در طول قرن ها ، کشاورزان اسلاو قسمت های وسیعی از سرزمین های جنگلی را به مناطق قابل زراعت تبدیل کردند . آنها ابزار زراعت را بهبود بخشیده ، گله های بزرگ دامی پرورش دادند و اسب ها را برای کشیدن خیش و شخم زدن زمین تربیت کردند . اسلاوها ذوب فلزات و چگونگی ایجاد دگرگونی و تغییر شکل در آنها را فرا گرفتند . ابزارهای کامل تر و تازه تری ظاهر شدند : تبرها و چاقوهای فلزی و سلاح های جدید به وجود آمدند .

حالا دیگر هر خانواده ای قادر بود احتیاجات خود را به تنهایی برآورده سازد و لزومی به همکاری افراد به منظور به دست آوردن غذا ، دیده نمی شد . همگام با پیشرفت کشاورزی و صنعت ، داد و ستد نیز به میان آمد . هر خانواده سعی داشت علاوه بر تامین احتیاجات غذایی خود قدری اضافه

محصول برای مبادله با کالاهای ساخته شده به وسیله آهن گران، سفال گران و دباغان تولید کند.

در این هنگام، پرنس‌ها به خاطر ثروت خود از افراد عادی ممتاز شدند. حالا دیگر آن‌ها می‌توانستند افراد دروژینا را نه تنها در طول جنگ، بلکه در ایام صلح نیز برای خود حفظ کنند. پرنس‌ها دیگر برای افزودن بر ثروت خود منتظر وقوع جنگ نمی‌شدند. هر سال در اوایل پاییز، پرنس به همراه دروژینای خود برای جمع‌آوری خراج به روستاهای نزدیک سر می‌کشید. روستائیان به اکراه و مضایقه به او غلات، روغن و پوست می‌دادند. برای آن‌ها هیچ ذخیره‌ای باقی نمی‌ماند و غالباً محصولی که برایشان مانده بود مصرف آن‌ها را تا پاییز آینده کفاف نمی‌داد. مقاومت آن‌هایی که از پرداخت خراج سرباز می‌زدند، بی‌فایده بود، چه آن‌ها با دست خالی از پس دروژینای مسلح بر نمی‌آمدند.

پرنس‌ها و اطرافیان‌شان، با اختصاص دادن حاصل کار سخت و مشقت‌بار افراد قبیله به خود، هر روز ثروتمندتر می‌شدند.



دروژینای پرنس در حال جمع‌آوری خراج در روس باستان

در قرن نهم، شهرها در سرزمین‌های مسکونی اسلاوهای شرقی به تدریج پا گرفتند. آن‌ها عموماً در مناطق مهم تجاری تا سیس می‌شدند. نخستین شهرنشینان صنعت‌گران و تجار بودند، با این همه به زودی، پرنس‌ها و اطرافیان‌شان نیز به آن‌ها پیوستند. سرزمینی که پرنس از اهالی آن باج و خراج دریافت می‌کرد قلمرو حکومت آن پرنس - شاهزاده‌نشین - خوانده می‌شد.

در آن زمان شاهزاده نشین کی‌یف، که در شهر کی‌یف تشکیل شده بود، مهم‌ترین آن‌ها به‌شمار می‌رفت. در قرن نهم، شاهزادگان کی‌یف بسیاری از قبایل اسلاو شرقی را که به روس شهرت داشتند به تابعیت خود واداشتند. این مسئله سبب پیدایش و رشد یکی از قدرتمندترین و بزرگ‌ترین دولت‌های آن زمان (کی‌یف - روس) گشت، به طوری که این حکومت منطقه وسیعی از دریای بالتیک در شمال تا دریای سیاه در جنوب، و از قسمت‌های علیای ولگا و دن در شرق تا قسمت‌های علیای دوینا ی غربی، نیه‌من و ویستول در غرب را به تصرف خود درآورد. سیس همین پرنس‌ها قبایلی را که در ناحیه شمال شرقی کی‌یف - روس در طول کرانه‌های پچورا و دوینا ی شمالی ساکن بودند به انقیاد واداشتند. تمام قدرت سیاسی در کی‌یف - روس، در اختیار پرنس‌ها و ملاکین ثروتمند - بویارها - قرار داشت. زندگی کشاورزان هر روز بدتر و غیر قابل تحمل‌تر می‌شد.

روزی شاهزاده ایگور، پس از جمع‌آوری خراج تصمیم گرفت بازگردود باج بیشتری از کشاورزان بستاند. مردم به محض اطلاع از طمع بیش از حد پرنس با خود گفتند: "گرگی که به کشتن گوسفندان عادت کرده است، آن قدر به این کار ادامه خواهد داد تا چیزی از گله باقی نماند. اگرما شاهزاده را نکشیم، او دست از سر ما برنخواهد داشت."

آن‌ها سپاهیان شاهزاده را شکست دادند و خود ایگور نیز کشته شد. اما از طرف الگا، بیوه ایگور، دروژینای تازه نفسی به آن‌جا فرستاده شد. به این ترتیب شورش به شدت سرکوب شد و شورشیان نیز به سختی مجازات گردیدند.

در قرن یازدهم، کی‌یف به صورت بزرگ‌ترین شهر اروپا درآمد. شهر با یک دیوار خاکی پوشیده از کنده‌های درخت احاطه شده بود. این دیوار شهر را از خطر حمله قبایل ابتدایی، که اغلب از سواحل دریای خزر و دریای سیاه، روسیه را مورد تاخت و تاز قرار می‌دادند، حفظ می‌کرد.

صنعت‌گران - آهن‌گران، نجاران، کوزه‌گران و سایرین - در کلبه‌های گلی که نمبی از آن در زمین فرو رفته بود، زندگی می‌کردند. کارگاه آن‌ها در داخل کلبه یا مجاور آن قرار داشت. شهرت صنعت‌گران کی‌یف تا دور - دست‌ترین مناطق رسیده بود، به‌ویژه اسلحه‌سازان، جواهرسازان و قلم‌زن‌ها از معروفیت بیشتری برخوردار بودند.

در میان توده عظیم کلبه‌های کوچک و محقر صنعت‌گران، ساختمان‌هایی

با سقف‌های بلند و پنجره‌های منقش، توجه را جلب می‌کرد. این خانه‌ها به ثروتمندان کی‌یف - بویارها و تجار - تعلق داشتند. حصارهای چوبی که این خانه‌ها را در میان گرفته بودند، آن‌ها را به دژهای جنگی، شبیه می - ساختند. تجار و بویارها، هراسان از خشم مردم، به شدت و با ولع هرچه تمام تر به مراقبت و حفظ ثروتی که از طریق بهره‌کشی صنعت‌گران و کشاورزان به دست آورده بودند، می‌پرداختند. آن‌ها همگی ثروت‌های هنگفتی داشتند، با این همه، حکمران کی‌یف که لقب دوک بزرگ را یدک می‌کشید و سرکرده پرنس‌های روسیه به شمار می‌رفت، از ثروت بیشتری برخوردار بود. دژ محل اقامت او بر تپه‌ای بلند قرار داشت و همواره عده زیادی در درگاه وی مشغول خدمت بودند. او حتی یک لحظه بدون دروژینیکی خود که به شمشیر و نیزه مسلح بودند، به سر نمی‌برد.

پرنس‌ها با وضع قوانینی به سود ثروتمندان بر کشور حکم می‌راندند. این قوانین کشاورزان و صنعت‌گران را بیشتر و بیشتر به انقیاد دوک بزرگ و بویارها در می‌آورد. آن‌هایی که از گردن نهادن به این قوانین غیر عادلانه خودداری می‌کردند به وسیله پرنس‌ها محاکمه و به شدت مجازات می‌شدند. در قرن نهم، پس از این که پرنس‌های کی‌یف - روسیه مسیحیت گرویدند، قدرت آن‌ها با حمایت کلیسای ارتدکس مسیحی افزوده شد. شواهد موجود حکایت از این دارد که در قرن یازدهم، چهارصد کلیسا تنها در شهر کی‌یف وجود داشته است. بلندی کلیساهای نسبت به سایر ابنیه، سمبلی برای عظمت و قدرت مسیحیت به شمار می‌رفت. کلیسای جامع صوفیای مقدس در همان زمان در کی‌یف ساخته شد. هنر معماری و زیبایی و ظرافت درونی این صومعه تا به امروز بینندگان را به حیرت واداشته است.

در کی‌یف، نوگروود و سایر شهرها مدارس در داخل کلیساهای تاسیس شدند و به این ترتیب عده زیادی در روس باستان سواد آموختند. کتاب‌ها با دست و به وسیله پرغاز نوشته می‌شدند. در آن زمان هنوز کاغذ وجود نداشت و به جای آن از پوست حیوانات که برای نوشتن ساخته و پرداخته شده بودند، استفاده می‌کردند. پوست درخت نیز به همین منظور به کار می‌رفت. وقایع مهم تاریخ کی‌یف - روس بر روی این اشیاء به تحریر در - می‌آمد. این اسناد به عنوان وقایع سالانه و گردآورندگان آن‌ها به عنوان واقع‌نگار شهرت داشتند. اسناد مکتوب باستان، ما را در مطالعه تاریخ کی‌یف - روس یاری می‌کند.

با گذشت زمان، زمین‌های بیشتری در روسیه به زیر شخم رفت، اما مشقاتی که دهقانان دچارش بودند، اندکی نیز کاهش نیافت. پرنس‌ها و بویارها زمین‌های بزرگ را غصب کرده، دهقانان را به پیروی و اطاعت از خود واداشته بودند. دهقانان زحمت می‌کشیدند و دوک‌ها و بویارها از حاصل کار سخت و مشقت بار آن‌ها ثروت می‌اندوختند. شهرها به سرعت گسترش می‌یافتند. نوگروود، ریازان و ولادیمیر حالا دیگر از لحاظ ثروت با کی‌یف

برابری می کردند. در قرن دوازدهم، چندین شاهزاده نشین دیگر به مرحله خودکفایی رسیده بودند. هر پرنس دارای یک دروژینای قدرتمند بود. خوراک و پوشاک این سپاه به وسیله دهقانان و اسلحه و ابزار جنگی آن‌ها به وسیله صنعت‌گران تامین می شد. آن‌ها قادر بودند به تنهایی و بدون کمک دوک-بزرگ، دهقانان را به انقیاد وادارند. دهقانان مجبور نبودند برای خرید به کی‌یف سفر کنند. آن‌ها گاواهن، داس، ظروف سفالی و نمک مورد نیاز خود را از شهر مجاور تهیه کرده، دیگر احتیاجاتشان را نیز با تولید خود برآورده می ساختند. به این ترتیب، در حالی که از اعتبار کی‌یف و اقتدار دوک-بزرگ هر روز بیشتر کاسته می شد، شاهزاده نشین‌های مستقل رشد کرده، قدرت گرفتند.

در قرن سیزدهم، روسیه باستان به چند شاهزاده نشین کوچک که از پذیرفتن فرامین دوک بزرگ کی‌یف سرپیچی می کردند، تقسیم شد. برخوردهای دائمی برای تصاحب زمین‌های یکدیگر، در میان آن‌ها رایج بود. این زد و خوردها نفوس را کاهش می داد و کشور را تضعیف می کرد. در سال ۱۲۳۷، دشمن نیرومندی در مرزهای شرقی سرزمین روسیه، کشور را با خطر مواجه ساخت. مغول‌ها پس از فتح و غارت شهرهای رو به رشد آسیای مرکزی و ماورای قفقاز، طرح حمله به سرزمین روسیه را در سر می پروراندند. سپاهیان مسلح و سازمان یافته مغول به سرکردگی باتوخان، ابتدا شاهزاده نشین ریازان را هدف تاخت و تاز قرار دادند. دروژینای پرنس به همراه مردم شهر، به دفاع از ریازان برخاستند. پرنس ریازان برای کمک به پرنس ولادیمیر متوسل شد، اما او در جواب چنین گفت: "هدف تاخت و تاز شما هستید و این با خودتان است که از سرزمینتان دفاع کنید." ریازان سقوط کرد، شهر آتش زده شد و تمام کسانی که زنده مانده بودند، اسیر شدند. پس از فتح ریازان، سپاهیان مغول شهر ولادیمیر را محاصره کردند. پرنس ولادیمیر به اشتباه خود در مورد امتناع از کمک به اهالی ریازان پشیمان بود، اما کار از کار گذشته بود و پشیمانی سودی نداشت. مردم ولادیمیر با شجاعت جنگیدند، اما هیچ کس به کمک آن‌ها نیامد. پس از فتح شاهزاده نشین ولادیمیر، مغول‌ها به سمت شهر ثروتمند نوگروود در شمال غرب، حرکت کردند. اما در این کار توفیقی حاصل نکردند. برخوردهای مداوم و شدید با نیروهای روسی به میزان زیادی از قدرت مهاجمین کاسته، تعداد سپاهیان مغول را کاهش داده بود. جنگل‌ها، باتلاق‌ها و دریاچه‌های اطراف نوگروود، این شهر را در مقابل یورش سواره نظام مغول غیرقابل نفوذ ساخته بودند. به همین جهت آن‌ها برای تجهیز و تقویت سپاهیان خود به سمت استپ‌های جنوب حرکت کردند، اما عبور از آنجا هم کار آسانی نبود.

شهر کوچک کزلسک به مدت ۵۰ روز سرسختانه دفاع کرد. اهالی شهر حتی پس از ورود مغول‌ها به شهر نیز همچنان به مقاومت ادامه دادند.

مهاجمین کزلسک را "شهرخشمگین" لقب دادند. در سال ۱۲۴۰، کی یف فتح و سپس سورانده شد. عملاتمام سرزمین روسیه ویران شده بود. مغولها پس از عبور، شهرهایی سوخته و مزارعی غارت شده برجای می گذاشتند، اما آنها نیز تلفات زیادی را در جریان این زدوخوردها متحمل می شدند. یکی از علل عمده عدم توانایی مغولها برای ادامه تهاجم خود به سمت کشورهای اروپای غربی همین تلفات سنگین بود. مقاومت قهرمانانه اهالی روسیه مغولها را تضعیف کرد و اهالی اروپای غربی را از خطر تهاجم مغول در امان داشت. در هر حال روسیه فتح شده بود. این مسئله از آنجا ناشی شد که مغولها هیچگاه با حکومت یک پارچه روسیه روبرو نشدند و تنها با شاهزاده نشینهایی که هر یک بهطور پراکنده می جنگیدند، به زدو خورد پرداختند.

روزگار سخت و هولناکی بر مردم سرزمین روسیه گذشت. مغولها با سکونت در استپهای کنار ولگا و دن حکومت خود را به نام "قبیله طلائی" بنیان نهادند. خانها و روسای "قبیله طلائی" همواره گروههای مسلحی را برای جمع آوری باج از مردم روسیه به نقاط مختلف کشور اعزام می داشتند. برای حصول اطمینان از این که باج از همه کس دریافت شده است، مغولها از تمام شاهزاده نشینهای روسیه سرشماری به عمل آوردند. یک تصنیف قدیمی مردمی، بی رحمی جمع آوری کنندگان باج را چنین توصیف می کند:

اگر از پولی نداشته باشد، آنها فرزندش را خواهند گرفت.
اگر فرزندی نداشته باشد، زنش را خواهند برد.

و اگر همسری نداشته باشد، خود او را به بردگی خواهند گرفت.
یوغ مغول که بیش از دو قرن دوام یافت، به مانع بزرگی در راه رشد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور روسیه بدل شد. روسیه ای که پیش از این تهاجم یکی از پیشرفته ترین کشورهای اروپایی به شمار می رفت.
در قرن سیزدهم، شوالیه های آلمانی (۲) و سوئدی با استفاده از موقعیتی که تهاجم مغولها به وجود آورده بود، از غرب به سرزمین روسیه حمله ور شدند.

در سال ۱۲۴۰، شوالیه های سوئدی به قصد تهاجم به سمت نوگروود و تصرف آن، در کرانه های رودخانه نوا پیاده شدند. اما اهالی نوگروود به رهبری پرنس جوانی به نام الکساندر یاروسلاوویچ مهاجمین را قلع و قمع کردند. به مناسبت همین پیروزی پرنس الکساندر یاروسلاوویچ به الکساندر نوسکی شهرت یافت.

هم زمان با همین حادثه، شوالیه های آلمانی نیز به سرزمین روسیه

۲. شوالیه های اروپای غربی غالباً از میان ملاکین و سپاهیان بودند که برای تصرف زمین های بیشتر با حکومت های بیگانه می جنگیدند.

تاختند. آن‌ها پس از فتح پسکوف، نوگرود را مورد تاخت و تاز قرار دادند، اهالی شهر به دفاع از سرزمین آبا و اجدادی خود برخاستند، آوارگان و فراریان پسکوف غارت شده نیز به آن‌ها پیوستند. سپاهیان روسیه توسط الکساندر نوسکی رهبری می‌شدند. در اول آوریل ۱۲۴۲، الکساندر نوسکی در نبرد سختی بر روی دریاچه چادسکوی (پیپوس)، ضربه هولناکی به شوالیه‌های آلمانی وارد آورد. ترکیب سپاه دشمن به این ترتیب بود که شوالیه‌های سوار بر اسب که تاندان مسلح بودند به شکل مثلثی (گوه) دور پیاده نظام خود را گرفته بودند. آن‌ها قصد داشتند با حمله به قلب سپاه روس، صفوف منظم آن‌ها را درهم شکافته، شکستشان را قطعی سازند. شوالیه‌ها بارها از این تاکتیک در مبارزاتشان علیه است‌ها و لیوها (۳) سودجسته بودند. اما الکساندر نوسکی این تصمیم شوالیه‌های آلمانی را حدس زده، سپاهیان خود را به گونه‌ای غیرعادی آرایش داد. ترکیب سپاه شاهزاده این‌طور بود که پیاده نظام داوطلب از نووگرود در مرکز سپاه قرار داشت، در حالی که سربازان مسلح و مجهز از دو جناح آن‌ها را مراقبت می‌کردند. در چنین شرایطی افراد دروژینای شاهزاده نیز در کمینگاه پنهان بودند. به محض حمله شوالیه‌ها به صفوف نیروهای روسی، داوطلبان نووگرود در حالی که از خود دفاع می‌کردند از جلو شوالیه‌ها عقب نشستند. در همین لحظه در حالی که افراد کمین کرده دروژینیکی از پشت به دشمن نزدیک می‌شدند، سپاهیان مسلح اصلی نیز از دو جناح آن‌ها را در میان گرفتند، جنگ سختی در گرفت. شوالیه‌ها که دچار تردید و تزلزل شده بودند، دست به فرار زدند. اما لایه نازک یخ ماه آوریل در زیر سنگینی شوالیه‌های تاندان مسلح تاب نیاورد و به این ترتیب بسیاری از آن‌ها با سقوط در دریاچه جان خود را از دست دادند.

نبردی که بعدها به "نبرد روی یخ" معروف شد پیروزی کامل را نصیب روس‌ها کرد. با این پیروزی پیشروی شوالیه‌های آلمانی از سمت غرب متوقف شد و مردم روسیه از اسارت آلمان‌ها نجات یافتند. پس از این موفقیت اهالی سرزمین‌های بالتیک نیز به مبارزاتشان علیه مهاجمین شدت بخشیدند.

۲. است‌ها (Ests) و لیوها (Livs) همان اجداد استونی‌ها (Estonians) و لیتوانی‌های (Latvians) کنونی هستند که در ساحل دریای بالتیک زندگی می‌کردند. سرزمین آن‌ها در اوایل قرن سیزدهم توسط شوالیه‌های آلمان تصرف شد.

پیدایی و گسترش کشور روسیه

بسیاری از دهقانان و صنعت‌گران روس، به منظور حفظ جان خود در مقابل آزار مغول‌ها، روستاها و شهرهای غارت شده را ترک کردند و به مناطق جنگلی در شمال شرقی روس پناه بردند. به این ترتیب سرزمین تازه‌ای در طول کرانه‌های اکا و قسمت‌های علیای ولگا به زیر گشت رفت. بعدها شهر مسکو در همین سرزمین رشد و پیشرفت کرد و در قرن سیزدهم به صورت مرکز یک شاهزاده‌نشین کوچک درآمد.

شاهزاده نشین مسکو (مسکوی) که در احاطه سرزمین‌های ریازان، اسمولنسک و نووگروود قرار داشت، به ندرت مورد تاخت و تاز مهاجمین قرار می‌گرفت. از همین رو بسیاری از صنعت‌گران و تجار در مسکو سکونت گزیدند و دهکده‌های بسیاری در اطراف این شهر به وجود آمدند. به زودی شاهزاده‌های مسکو به ثروت‌مندترین شاهزادگان روس بدل شدند. با این همه، هنوز جنگ‌های شدید داخلی در روس ادامه داشت. خان‌های مغول، که به افشاندن بذر نفاق در میان روس‌هایی علاقه‌نمودند، ابتدا به یک شاهزاده و سپس به دیگری یاری می‌رساندند. آن‌ها نهایت کوشش خود را برای ایجاد دشمنی و نفاق در میان شاهزاده‌ها به کار می‌بستند.

در اوایل قرن چهارده، ایوان کالیتا ملقب به "کیسه‌پول" به سمت گراند دوکی مسکو رسید. او غالباً به سرزمین "قبلیه‌طلائی" سفر کرده، هدایای گران‌قیمتی به خان‌ها تقدیم می‌داشت. سرانجام نیز به سبب همین خوش‌رقصی‌ها اعتماد خان را جلب کرد و از جانب او به ریاست شاهزاده‌های روسی برگزیده شد. به زودی کالیتا حق جمع‌آوری خراج از سراسر روسیه و تحویل آن به "قبلیه‌طلائی" را نیز به خود اختصاص داد. او بیشتر از آن‌چه مورد تقاضای فاتحین بود، جمع می‌کرد و مازاد آن را خود به جیب

می زد. کالیتا، با همین ثروت اندوخته، سرزمین هایی را که به شاهزاده های همسایه تعلق داشت به قلمرو شاهزاده نشین مسکو افزود و گاه نیز با اعمال زور آن ها را به تصرف درآورد.

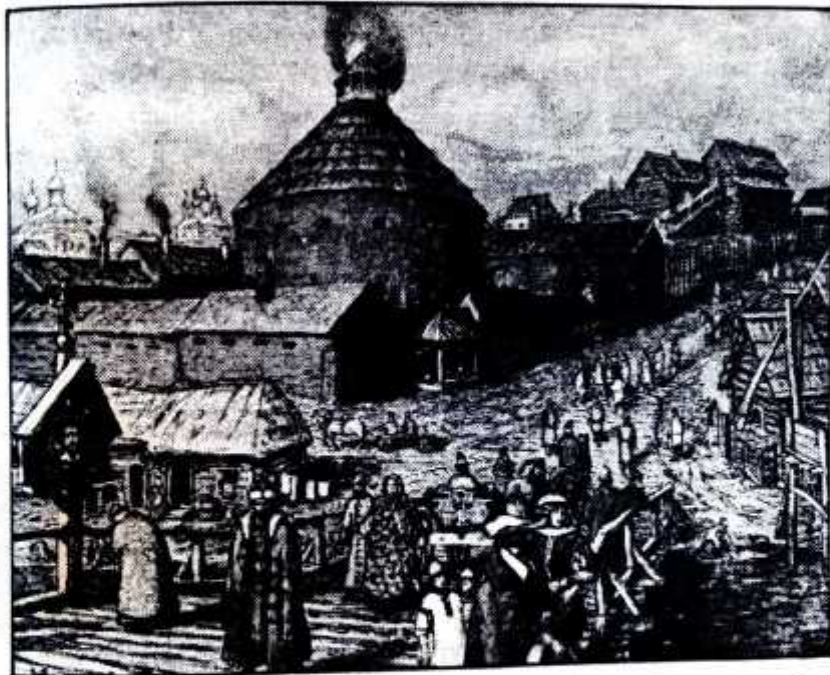
پس از به هم پیوستن سرزمین های اطراف مسکو پیدایش حکومت واحد، جنگ های داخلی میان شاهزاده ها پایان گرفت و به این ترتیب تعامی اهالی روسیه برای مبارزه علیه یوغ مغول متحد شدند. این یکی از دلایل عمده حمایت دهقانان، صنعتگران و تجار از شاهزاده های مسکو بود، چه ایجاد حکومت واحد سبب رونق تجارت و اقتصاد می شد.

دوک بزرگ دیتمتری، نوه کالیتا در اطراف کاخ کرملین مسکو دیوارهای سنگی کشید و آن را به دزی دست نیافتنی بدل ساخت. در نیمه دوم قرن چهاردهم شاهزاده های مسکو از پرداخت خراج به "قبیله طلایی" سر باز زدند. مامای خان به منظور تنبیه دیتمتری نافرمان دستور تهاجم به مسکو را صادر کرد، اما روس ها بر او پیش دستی کردند و سپاهیان دیتمتری به مقابله با مهاجمین شتافتند. ارتش دوک بزرگ، شامل سربازانی از اهالی سرزمین هایی که در آن زمان هنوز به انضمام دوک نشین بزرگ مسکوی در نیامده بودند، نیز می شد. تعداد سپاهیان دیتمتری به ۱۵۰۰۰۰ نفر می رسید. پیش از این هرگز ارتشی با این عظمت در خاک روسیه به وجود نیامده بود. آن ها از سه مسیر مختلف به سمت جنوب حرکت کردند. سپاهیان دیتمتری در اوایل سپتامبر ۱۳۸۰ به محلی که رود کوچک "نپریادوا" به دن می ریزد، رسیدند. مغول ها قبلاً نقاط حساس را اشغال کرده بودند. سپاهیان روس تصمیم گرفتند شب هنگام بدون این که دشمن متوجه شود، از دن عبور کنند. آن ها در دشتی پوشیده از دره های تنگ در میان جنگل، به نام "کولیکوو" مستقر شدند. دیتمتری سپاه خود را به انتهای دشت کشاند و قسمتی از آن ها را در میان انبوه درختان جنگل پنهان کرد.

به هنگام صبح قراولان دشمن سپاهیان روس را مشاهده کردند. افراد سواره نظام مامای سعی کردند با تهاجم به سپاهیان روس، آن ها را به رودخانه بریزند. یک واقعه نگار نبرد را به این ترتیب توصیف می کند: "دو سپاه با یکدیگر برخورد کردند، سپاهیان به مبارزه با اسلحه قناعت نکرده، با یکدیگر گلاویز می شدند. به علت تنگی گذرگاه ما بین دن و نپریادوا، افراد بسیاری در کولیکوو، در زیر پای اسبان و یا بر اثر کمبود جا جان خود را از دست دادند."

در لحظه تعیین کننده نبرد، سپاهیان کمین کرده در جنگل های انبوه و سواره نظام روس سربازان مغول را از پشت مورد حمله قرار دادند. وحشت و هراس سراسر سپاه مامای را در برگرفت و دشمن ناچار از گریز شد. سپاهیان روس نزدیک به ۳۰ کیلومتر در پی آن ها رفتند. در این نبرد، دوک بزرگ دیتمتری، استعداد رهبری و شجاعت خود را ثابت کرد و از آن پس به دیتمتری دنسکوی مشهور شد.

پیروزی بزرگی که در نبرد کولیکوو نصیب اهالی روسیه شد به همه، آن‌ها نشان داد که اتحادشان یگانه ضامن برای پایان بخشیدن به تسلط یوغ مغول است. اگر چه دو سال بعد، جانشین مامای مسکو را مورد تاخت و تاز قرار داد و پس از فتح و غارت شهر بار دیگر روس‌ها را ناچار از پرداخت خراج ساخت، با وجود این، نبرد کولیکوو به میزان بسیاری از قدرت "قبیله" طلایی "کاست و اضمحلال آن را تسریع کرد.



مسکو در قرن پانزدهم

روند اتحاد و به هم پیوستگی سرزمین‌های اطراف مسکو، در قرن پانزدهم نیز ادامه یافت. خواست‌های مشترک، یعنی برافکندن یوغ مغولان و رشد روابط تجاری میان نواحی مختلف شرایطی را به وجود آورد تا سرزمین‌های روسیه در درون یک کشور واحد، متحد گردند. فعالیت‌های تجاری بار دیگر در شهرهای غارت شده، از سر گرفته شد و رو به رشد نهاد. تجار نووگروود و "تور" محصولات صنعتی گوناگون را به نقاط مختلف دوک‌نشین مسکو می‌بردند. غلاتی که در سرزمین ریازان به عمل آمده بود، در نووگروود فروخته می‌شد. مسکو بزرگ‌ترین و ثروتمندترین شهر روسیه به زودی خرابی‌های ناشی از حملات مغول را التیام بخشید. مهارت صنعت‌گران مسکو در سراسر

کشور شهرت یافت. ریخته‌گران، نساجان و دباغان با مهارت خاصی به ساختن توپ و ناقوس، منسوجات زیبا و پوست‌های دباغی شده مشغول بودند. انبوه جمعیت همواره در مراکز تجاری مسکو موج می‌زد. تجار کالاهایشان را از سراسر کشور به آن جا می‌آوردند. تمام راه‌های اصلی تجاری از مسکو عبور می‌کرد. دوک‌های بزرگ مسکو با تکیه بر حمایت اکثریت اهالی سرزمین‌های روسیه، سایر شاهزادگان را به تبعیت واداشتند. کشاورزان، صنعت‌گران و تجار علاقمند به رشد روابط بازرگانی بودند.

به تدریج دوک‌نشین مسکو همه سرزمین‌های روسیه را به قلمرو خود افزود. بدین ترتیب کشور روسیه که پایتخت آن مسکو بود، تشکیل شد. از این پس دوک‌های مسکو خود را پادشاه سراسر روسیه می‌خواندند. مردم شمال و حوضه رود ولگا - ماری، مردوا، اوگرا، کمی، پچورا، کارلین‌ها و دیگران - با روس‌ها در زیر لوای حکومت واحد روسیه متحد شدند. به دنبال این اتحاد، روسیه به صورت کشوری چند ملیتی درآمد.

در قرن پانزدهم، تجار روسیه قلمرو تجارت را از درون کشور به ماورای مرزها گسترش دادند. آن‌ها با ایران، عثمانی و سایر کشورها روابط تجاری برقرار کردند. "آفاناسی نیکیتین" تاجری از اهالی تور نخستین اروپایی بود که به هند مسافرت کرد و چندین سال در آنجا به سر برد. او یادداشت‌هایی از خود به جا گذاشته است که در آن‌ها کشور هند را به دقت شرح داده و از آن با احترام یاد کرده است. وی در مورد صنعت پیشرفته و استعداد مردم هند چیزها نوشته و خاطرنشان کرده است که مردم هند نیز هم چون اهالی روسیه از ظلم و جور شاهزادگان رنج می‌برده‌اند.

کشور قدرتمند روسیه با وجود همه این پیشرفت‌ها، هنوز به پرداخت خراج به خان‌های مغول ادامه می‌داد. سرانجام، یکی از روزهایی که فرستادگان خان برای مطالبه خراج به مسکو آمده بودند با سرپیچی دوک بزرگ ایوان سوم، روبرو شدند. او استوارنامه‌های آن‌ها را پاره کرد، به زمین انداخت و با لگد بر آن‌ها کوفت، پس از آن رو به فرستادگان خان کرد و گفت: "به خان خود بگویید اگر دست از سر روسیه برندارد، با او همان‌طور رفتار خواهیم کرد که با استوارنامه‌هایتان کردیم."

ماه موران مطالبه خراج با عجله به سرزمینشان بازگشتند. در سال ۱۴۸۰، احمد، خان مغول ارتش عظیمی گرد آورد و به منظور تنبیه مردم روسیه و به انقیاد واداشتن مجدد آن‌ها به سمت مسکو حرکت کرد.

سپاهیان روسیه در کناره‌های رودخانه اوگرا با دشمن روبرو شدند و مانع عبور آن‌ها از رودخانه گشتند. مغول‌ها چندین هفته شاهد حضور سپاهیان روس در آن سوی رودخانه بودند، اما جرات نمی‌کردند نبرد را آغاز کنند. مغول‌ها پس از این رویداد سرزمین روسیه را ترک کردند. این پیروزی بدون خونریزی، به تسلط مغول که اهالی روسیه آن را بیش از دو بیست سال تحمل کرده بودند، پایان بخشید.

شکست مغول‌ها بر قدرت و حیثیت دوک‌های مسکو افزود. در طول قرن پانزدهم، قلمرو حکومت روسیه بیش از دوازده مرتبه افزوده شد. تمام سرزمین‌های بخش وسطی و سفلی ولگا و همچنین قسمت‌های وسیعی از سیبری به روسیه ضمیمه شد. اقوام غیرروسی بسیاری به کشور چند ملیتی روسیه پیوستند.

دوک‌های مسکو با کمک "دومای بویارها" (مجمع اشراف) بر کشور حکومت می‌کردند. علاوه بر بویارها، ملاکین بزرگ و همچنین چند تن از شاهزادگانی که قبلاً مستقل بودند، در این مجمع شرکت داشتند. اما این شاهزاده‌ها هرگز روزهایی را که به تنهایی بر سرزمین تحت انقیاد خود حکم می‌راندند، از یاد نبرده بودند. از همین رو اطاعت و فرمانبری از دوک بزرگ مسکو آن‌ها را راضی نمی‌کرد. شاهزادگان غیرمستقل غالباً با نظرات دوک بزرگ در مجمع بویارها مخالفت می‌ورزیدند. نوهٔ ایوان سوم، ایوان چهارم ملقب به مخوف به این اختلافات پایان داد. او به محض این که به قدرت رسید، عده‌ای از شاهزادگان و بویارهای نافرمان را مجازات کرد و حکومت مطلق‌العنان خود را بر کشور مستقر ساخت.

در سال ۱۵۴۷، ایوان چهارم به‌طور رسمی و در طی مراسمی ویژه به عنوان تزار روسیه تاجگذاری کرد. به این ترتیب حکومت مطلقه در روسیه برقرار گشت.

ایوان چهارم برای حفظ مقام تزار روسیه و حکومت مطلق‌العنان بر سراسر کشور، به ارتش نیرومندی احتیاج داشت. کسانی را که در ارتش تزار خدمت می‌کردند با نام "دوریانی" (۱) می‌خواندند. تزار در ازای این خدمت املاکی را همراه با دهقان‌هایی که بر روی آن کسار می‌کردند، به آن‌ها واگذار می‌کرد. این زمین‌ها به نام "پومستی" (۲) و مالکین آن‌ها به اسم "پومشچیکی" (۳) معروف بودند. اشرافیت جدید به افزایش قدرت تزار و فتح سرزمین‌های تازه علاقمند بودند. هرچه تزار ثروتمندتر و قوی‌تر می‌شد، جنگجویان وفادارش را با بخشندگی بیشتری پاداش می‌داد.

مسکو پایتخت کشور روسیه، با ثروت و زیبایی‌اش همه را متحیر می‌ساخت. هنرمندان زبردست دیوارها و سقف‌های کلیساهای سنگی درون کرملین را با نقش‌های زیبا آراسته بودند. صنعت‌گران روسیه به گونه‌ای اعجاب‌انگیز بر روی فلز، چوب و سنگ کار می‌کردند. حتی بازدیدکنندگان که امروز برای دیدن کرملین می‌آیند، از مشاهدهٔ بزرگی "توپ جنگی تزار" که توسط هنرمند شهیر روسیهٔ قرن شانزدهم، "آندری چخوف" ریخته‌شده است، غرق در شگفتی می‌شوند. بارش تجارت، کشورهای بیشتری در صدد ایجاد روابط سیاسی و بازرگانی با روسیه برآمده، نمایندگان خود را به مسکو روانه کردند.

1. dvoryanye

2. pomestye

3. pomeshchiki

ورود ماشین چاپ به روسیه یکی از رویدادهای مهم حیات فرهنگی این کشور به شمار می‌رود. در سال ۱۵۶۴، "ایوان فئودوروف" و همکارش اولین کتاب مطبوع روسی را به نام "پیامبر" (۴) منتشر ساختند. "فئودوروف" پیش از چاپ هر کتاب آن را تصحیح می‌کرد و می‌کوشید زبان روسی را که در کتاب‌های مذهبی دچار سستی شده بود، حیات دوباره بخشد. این بدعت حشم کلیسارا برانگیخت. فئودوروف برای فرار از تعقیب و شکنجه کلیسای مرتجع که او را به رفس و بی‌دینی متهم کرده بود، به "لوف" گریخت. او در آنجا نیز نقش عمده‌ای در روشنگری اذهان مردم اوکراین به عهده داشت. شاگردان او به چاپ کتاب در مسکو ادامه دادند.

چاپ کتاب به زبان "بلوروسی" (زبان روس‌های سفید) در قرن شانزدهم آغاز گشت. این کتاب‌ها نخستین بار به وسیله "گئورگی - اسکورینا" یکی از مہمن‌پرستان آگاه بلوروسی منتشر شدند. فعالیت‌های پیگیر و مداوم ایوان فئودوروف، گئورگی اسکورینا و یارانشان روابط فرهنگی میان روسیه، اوکراین و بلوروسی را قوام بخشید.



چاپ کتاب در قرن شانزدهم

در اوایل قرن هفدهم، مهاجمین لهستانی مرزهای کشور روسیه را پشت سر گذاشتند. زمین داران بزرگ لهستانی که در قرن چهاردهم اوکراین و پس از آن بلوروسی را به تصرف در آورده، با غارت این سرزمین‌ها ثروتمندتر شده بودند، قصد داشتند همه سرزمین‌های روسیه را به تصرف در آورند و سرانجام نیز با حيله و نیرنگ موفق به فتح مسکو شدند. با این همه، به زودی همه اهالی روسیه برای نجات پایتختشان به پا خاستند. ارتشی متشکل از هزاران سرباز داوطلب در سال ۱۶۱۲ مسکو را نجات داد و مهاجمین لهستانی را از کشور بیرون ریخت.

یکی از تجار نیژنی نووگروود (گورکی فعلی) به نام "کوزامینین" به همراه شاهزاده "دیتمتری پوزارسکی" نقش عمده‌ای در سازمان بخشیدن به ارتش مردم ایفا کردند. مردم زحمتکش در این نبرد فعالانه شرکت داشتند. "ایوان سوزانین" دهقان روسی، که به عنوان راهنما در خدمت یک لشکر لهستانی بود، آن‌ها را به سمت یک باتلاق غیرقابل عبور راهنمایی کرد. او در این ماجرا جان خود را از دست داد، اما حتی یکی از افراد لشکر دشمن نیز زنده نماندند.

دهقانان اکثریت جمعیت را در کشور روسیه تشکیل می‌دادند. آن‌ها کشاورزی و گلهداری می‌کردند و هنگامی که خطری از خارج، کشور را تهدید می‌کرد، به دفاع از آن برمی‌خاستند، اما علی‌رغم این از زندگی آسوده‌ای برخوردار نبودند. همه زمین‌ها به تزار، بویارها و ملاکین تعلق داشتند. دهقانان مجبور بودند در مقابل اجاره، قطعه زمین ناچیزشان در مزارع وسیع ملاکین کارکنند، برایشان خانه بسازند و در مواقع لزوم به جمع‌آوری هیزم بپردازند. این نوع کار برای ارباب "بیگاری" نام داشت. با این همه ملاکین تنها به بیگاری قانع نمی‌شدند، هر دهقان مجبور بود قسمتی از محصولاتی را که تولید می‌کرد - غلات، لبنیات، تخم مرغ، گوشت و غیره - به مالک تحویل دهد. این نوع بهره‌جنسی به "اجاره‌بها" موسوم بود. زمین داران و مباشرین آن‌ها بر انجام بیگاری و پرداخت اجاره‌بها نظارت داشتند. هر روز بر قدرت تزار و تعداد اشراف زمین‌داران دوریابانستوو (۵) در کشور افزوده می‌شد. ملاکین که تزار به آن‌ها زمین اعطا کرده بود، با افزودن بر میزان بیگاری و اجاره‌بها در مدت کمی ثروت هنگفتی به دست می‌آوردند. در چنین شرایط طاقت فرسایی عده‌ای از دهقانان برای بهبود حالشان به سمت مناطق جنوبی کشور - جایی که هنوز زمین‌های تصاحب نشده‌ای وجود داشت - گریختند و عده‌ای نیز در جستجوی یافتن ارباب مهربان‌تری، ارباب خود را ترک کردند. در نتیجه این رویدادها، بویارها و ملاکین در صدد طرح قانونی برای وابسته ساختن دهقان به زمین - به منظور دسترسی به نیروی کار دائمی - برآمدند. در سال ۱۵۸۱، تزار ایوان چهارم، دهقانان

را از تعویض ارباب‌هایشان منع کرد، بعدها او احکامی صادر نمود که به موجب آن‌ها بر طول مدت زمانی که دهقانان فراری در آن فاصله‌سیر شده به اربابانشان بازگردانده می‌شدند، افزوده شد. در سال ۱۶۴۹ قانونی وضع شد که به موجب آن دهقانان فراری بدون در نظر گرفتن این که چه مدتی از زمان فرارشان گذشته است، به اربابانشان بازگردانده می‌شدند. به این ترتیب سرانجام قانون وابستگی دهقان به زمین در روسیه تصویب شد و دهقانان به صورت سرف درآمدند.

وضع دهقانان اوکرائین و بلوروسی، از آن‌چه که در روسیه بر دهقانان می‌گذشت نیز بدتر بود. هست و نیست آن‌ها به دست زمین‌داران لهستانی غصب می‌شد. آن‌ها نه تنها تمام مدت روز از دهقانان در مزارع شخصی خود کار می‌کشیدند، بلکه آن‌ها را از صحبت کردن به زبان ملی خود نیز باز می‌داشتند. تمام کتاب‌های اوکرائینی و بلوروسی به دست مهاجمین نابود شده بود. ملاکین لهستانی از دهقانان می‌خواستند زبان و مذهبشان را فراموش کرده، منکر ملیتشان شوند. دهقانان نه تنها مورد ظلم و جور اربابان لهستانی قرار می‌گرفتند، بلکه ملاکین خودی نیز که بدون درنگ، زبان و آداب بیگانه را پذیرفته بودند به بهره‌کشی و آزار و اذیای آن‌ها می‌پرداختند و در قساوت دست کمی از اربابان لهستانی نداشتند. کارگزاران لهستانی حکومت، صنعت‌گران و تجار را مورد ظلم و تعدی قرار می‌دادند، مالیات‌های سنگین برایشان تعیین می‌کردند و به آزار و استهزای آن‌ها دست می‌زدند. این شرایط به شورش دهقانان و شهرنشینان ستم‌دیده علیه بهره‌کشان منجر شد. بسیاری از آن‌ها از نزد اربابانشان گریختند و برای حصول آزادی به قسمت‌های سفلی دنیپر کوچ کردند. بعدها همین مهاجرین به "قزاق"ها شهرت یافتند.

قزاق‌ها و دهقانان هر چندگاه علیه زمین‌داران لهستانی طغیان می‌کردند. در سال ۱۶۴۸، شورش عظیمی در اوکرائین به وقوع پیوست. این شورش سراسر اوکرائین را فراگرفت و به زودی شعله‌های آن به بلوروسی سرایت کرد. دهقانان با تبر، داس و چنگال به زمین‌داران لهستانی حمله برده، آن‌ها را از زمین‌ها بیرون ریختند. ارتش شورشیان هر روز وسعت بیشتری می‌یافت. این شورش به وسیله "بگدان خملیتسکی" یک سرباز با استعداد رهبری می‌شد. نبرد به مدت ۶ سال ادامه یافت. مردم اوکرائین پیروزی‌های بسیاری به دست آوردند، اما زمین‌داران لهستانی به تجدید قوا پرداخته، بار دیگر اوکرائین را مورد تاخت و تاز قرار دادند.

شورشیان دست کمک به سوی اهالی روسیه - که همواره از اهالی اوکرائین و بلوروسی (روس‌های سفید) در مبارزاتشان علیه ستمگران لهستانی حمایت می‌کردند - دراز کردند. حکومت روسیه از لحاظ غذا و اسلحه به آن‌ها کمک کرد. در سال ۱۶۵۴، بگدان خملیتسکی به تشکیل "رادا" (شورای خلق) در "پریاسلاوی" همت گماشت. قزاق‌ها، دهقانان و صنعت‌گران از سراسر کشور در رادا حضور یافتند. از روسیه نیز هیئتی برای شرکت در این مجمع

به اوکراین آمد .
بگدان خملیتسکی خطاب به جمعیت انبوهی که در میدان شهر گرد
آمده بودند، چنین گفت: "می خواهید به خدمت اربابان لهستانی بازگردید
یا این که با برادران روس خود در کشور واحدی متحد شوید؟" مردم از
اطراف یک صدا فریاد برآوردند: "ما می خواهیم به برادران روس خود
بپیوندیم ."

مجمع پریاسلاوی چنین تصمیم گرفت: "اوکرائینی ها برای همیشه در
کنار روس ها خواهند بود ."

به این ترتیب خلق های خویشاوند اوکراین و روس دوباره به یکدیگر
پیوستند . اگرچه مردم اوکراین اکنون تحت تسلط تزار قرار گرفتند و بار
دیگر توسط زمین داران مورد بهره کشی واقع شدند ، با این همه اتحاد دوباره
خلق های روسیه و اوکراین برای هردوی آن ها مفید و با اهمیت بود . به این
ترتیب آن ها قادر بودند در کنار یکدیگر علیه دشمنان مشترک مبارزه کرده
به پیشرفت های اقتصادی نایل آیند .

اتحاد دوباره اوکراین و روسیه به قلمرو کشور روسیه وسعت تازه ای
بخشید . کشور روسیه با پیشروی در مناطق وسیعی از سیبری در پشت کوه های
اورال بیش از پیش وسعت یافت . با پایان قرن هفدهم روسیه عملاً تمام
سرزمین های سیبری را به تصرف خود درآورده بود . جمعیت بومی سیبری -
"خانتی" ، "یاکوت ها" ، "اونک ها" - چندان زیاد نبود و این امر بروس ها
امکان داد در زمین های آزاد و تصاحب نشده اقامت گزینند . روس ها صنایع
متنوعی به اهالی بومی سیبری آموختند و به آن ها یاد دادند چگونه غلات
به عمل بیاورند ، خانه های گرم چوبی بسازند ، آهن و طلا را از دل خاک
نیرون بکشند و از اسلحه گرم استفاده کنند . با این همه ، شکار ، ماهی گیری
و پرورش گوزن شمالی به عنوان حرفه اصلی اهالی بومی سیبری باقی ماند .
تزار برای اداره سیبری حکام نظامی و وپیه وادی " (۶) به آن جاگسیل داشت .
این حکام در سرزمین تازه استحکامات نظامی برپا کرده ، از اهالی بومی سیبری
به عنوان خراج پوست گرانبهای سمور و قاقم می ستاندند . افزون بر این ،
روءسای قبیله ها نیز به مردم عادی قبیله ستم و تعدی می کردند .

قانون سرواژ و بردگی دهقانان که در اواخر قرن هفدهم وضع شد به
بویارها و ملاکین این فرصت را داد تا بر میزان بیگاری بیفزایند . در اوایل
قرن هفدهم ، دهقانان تنها سه روز از هفته در مزارع زمین داران بیگاری
می کردند ، حال اینکه با پایان این قرن میزان بیگاری به پنج روز در هفته
افزایش یافته بود .

در سال ۱۶۷۰ ، دهقانان علیه اربابان خود قیام کردند . شورشیان
شهر "استراخان" را تصرف کرده ، به سمت ولگا پیش رفتند . رهبری شورشیان

را، یک قزاق به نام "استفان رازین" به عهده داشت، او خطاب به یارانش چنین می‌گفت: "من تصمیم گرفته‌ام با ثروتمندان و اشراف یکنگم، شمانیز می‌توانید شانس خودتان را در انتقام جویی از آن‌ها بیازمایید. من به شما آزادی خواهم داد. شما برادران و فرزندان من هستید. من علیه تزار نمی‌جنگم." بسیاری از شورشیان هم چون رازین می‌پنداشتند که ممکن است تزار خوب هم وجود داشته باشد، آن‌ها درک نمی‌کردند که تزار خودش از بزرگ‌ترین زمین‌داران و بویارهاست.

شورشیان به سمت مرکز روسیه پیشروی کردند. تعداد افراد استفان - رازین به چندین هزار نفر بالغ می‌شدند، اما ارتش وی از سازمان و تجهیزات مناسب برخوردار نبود. هیچ‌گونه ارتباط منظم و پایدار میان شورشیانی که در نواحی مختلف می‌جنگیدند، وجود نداشت. تهرهبران و نه‌شرکت‌کنندگان در قیام، هیچ یک نمی‌دانستند پس از بیرون راندن زمین‌داران چه خواهند کرد. همین امر به تزار و زمین‌داران که از پیروزی‌های پی‌درپی شورشیان، به هراس افتاده بودند، فرصت داد تا ارتش کارآزموده‌ای گرد آورند و افراد رازین را در نزدیکی شهر "سیمبرسک" تارومار سازند.



استفان رازین

رهبر قیام دهقانی در ۱۶۷۰-۷۱

پس از سرکوب قیام، تزار و زمین‌داران انتقام سختی از شورشیان گرفتند. کارگزاران تزار، شورشیان را تا حد مرگ شلاق زده، بسیاری از آن‌ها را اعدام کردند، چوبه‌های دار در تمام میدان‌ها برپاشده بود. رهبر قیام، استفان رازین به طرز فجیعی اعدام شد. اما همه این وحشی‌گری‌ها نتوانست دهقانان را به اطاعت وادارد. اگرچه قیام رازین و یارانش در دریایی از خون خفه شد، با این همه شورش‌های دهقانی از حرکت باز نایستادند. سرودها

و افسانه‌های بسیاری خاطره استغان رازین را مدتها در اذهان مردم زنده نگاه داشتند.

روسیه در قرن هجدهم و نیمه اول قرن نوزدهم

روسیه پهناور، هیچ راهی به دریا نداشت. سرزمین بومی روس‌ها در طول سواحل دریای بالتیک تحت تسلط پادشاهان سوئدی بود. حکومت عثمانی و خان نشین وابسته به آن، کریمه، بر ساحل دریای سیاه حکم می‌راندند. نداشتن بندرهای مطمئن و همیشگی، مانع رشد تجارت روسیه با دیگر کشورها بود. تزار جوان روسیه، پتر اول، به منظور جبران این کمبود برای تصرف سواحل بالتیک به نبرد با حکومت سوئد دست زد. نخستین حمله اوبی - نتیجه ماند، چه سپاهیان روس توسط لشکر مجهز و سازمان یافته پادشاه سوئدی تارومار شدند.

با وجود این، پتر اول با نخستین شکست عقب نشست، بلکه در مدت کوتاهی به سازمان دادن مجدد ارتش دست زد و به ایجاد نیروی دریایی روسیه مبادرت ورزید. ارتش منظمی که به اسلحه‌های مدرن مجهز بود، جانشین ارتش داوطلبانه متشکل از افراد "دوربانی" شد و انضباط و دیسیپلین محکمی بر همه واحدهای ارتش حکمفرما گردید. برای تجهیز ارتش و ساختمان نیروی دریایی مبالغ هنگفتی مورد نیاز بود، از همین رو، مالیات‌های سنگین بر تمام اهالی و به خصوص بر دهقانان تحمیل شد.

در اوایل قرن هجدهم، افراد ارتش روسیه به پیروزی باشکوهی بر سوئدی‌ها دست یافتند و به این ترتیب نیروهای روسیه جای پای محکمی در کرانه‌های دریای بالتیک به دست آوردند. به دستور تزار شهر مستحکم پتر بورگ در مدخل رودخانه "نوا" ساخته شد. کار ساختمان پتر بورگ (لنینگراد فعلی) در شرایط سختی پیش می‌رفت. ده‌ها هزار سرف که از نقاط مختلف کشور به آن جا آورده شده بودند، در اثر بیماری و کار مفرط جان خود را از دست دادند، با این وجود شهر ساخته شد. پس از پایان ساختمان، پتر بورگ

به عنوان پایتخت کشور برگزیده شد. پادشاه سوئد، "شارل دوازدهم" از پذیرفتن شکست امتناع کرده، سپاه خود را از طریق لهستان به اوکراین کشاند. او گمان می کرد که ملاکین اوکرائینی از او حمایت خواهند کرد و او را در تارومار کردن سپاهیان روس یاری خواهند داد، اما افکار شارل به حقیقت نپیوست و تنها عده معدودی از خائنین به اوکراین، به حمایت از او برخاستند.

در سال ۱۷۰۹، سپاهیان روسیه و سوئد در نزدیکی "پلتاوا"، طی یک نبرد سرنوشت ساز با یکدیگر درگیر شدند. پتر اول که سپاهیان روس را فرماندهی می کرد، دستور برپایی استحکامات نظامی در جلو اردوگاه ارتش روسیه را صادر کرد. صفوف متراکم سربازان سوئدی به محض برخورد با استحکامات دفاعی روسها به هم ریخت و نیروهای اصلی روسیه امکان قلع و قمع دسته های متفرق سوئدی را یافتند.

در حالی که سواره نظام از دو جناح دشمن را مورد تاخت و تاز قرار داده بود، پیاده نظام روسیه با حمایت توپخانه به آنها حمله ور شد. هنگ های سوئدی که یارای مقاومت نداشتند، عقب نشستند. سربازان روسیه به تعقیب دشمن پرداختند و ۱۷۰۰۰ اسیر گرفتند. نبردانکی بیش از دو ساعت به درازا کشید و سرانجام مبارزه شجاعانه سربازان و نیز قریحه جنگی پتر اول، سبب پیروزی ارتش روسیه گردید.

چند سال بعد نیروی دریایی جوان روسیه یک اسکادران سوئدی را شکست داد. به این ترتیب قسمتی از سرزمین های کرانه بالتیک در فاصله مدخل های دو رودخانه "دوینای غربی" و "نوا" ضمیمه کشور روسیه شد.

در ربع اول قرن هجدهم، استخراج سنگ آهن در روسیه افزایش یافت. کارخانه های آهن و فولاد در "اورال" و سایر نواحی کشور پدید آمدند. سرفها در معادن و برسر کوره های سوزان مشغول کار شدند و فرامین تزار دهکده ها را به معادن و کارخانه ها وابسته ساخت. دهقانانی که به کارخانه ها وابسته می شدند، به "سرف های کارگر" شهرت یافتند، وضع آنها به مراتب بدتر از آن سرف هایی بود که در مزارع کار می کردند.

پیشرفت صنعت و تجارت، ایجاد نیروی دریایی و ارتش منظم و مجهز، تنها با وجود افراد تحصیل کرده امکان داشت. به همین علت مراکز فرهنگی تازه ای در سراسر کشور شروع به فعالیت کردند. در سال ۱۷۲۵، آکادمی علوم در شهر پتر بورگ تاسیس شد که به صورت مرکز تحقیقات کشور درآمد. به فرمان پتر اول هیئت های علمی به تمام نقاط کشور اعزام شدند. کتاب های بسیاری در مورد ریاضیات، نجوم، پزشکی و تاریخ به زبان روسی به چاپ رسید و اولین روزنامه روسی در این زمان منتشر شد.

پتر اول به اصلاحاتی در مورد چگونگی اداره کشور دست زد، "مجلس سنا" متشکل از ۹ سناتور را جانشین "مجمع بویارها" ساخت و برای سهولت در امر اداره کشور آن را به چند "گابرنیا" (ایالت) تقسیم کرد. موسسات مرکزی قبلی - "پریکازی" (وزارتخانه ها) - که قبلا پنجاه تا بودند، جای

خود را به یک سیستم "مجامع" سپردند. هر یک از این مجامع به امری اشتغال داشتند، یکی مسئول جمع آوری مالیات بود، دیگری به امور خارجی رسیدگی می کرد، آن یکی بر استخراج معادن نظارت داشت و به همین ترتیب دیگران هر یک کاری به عهده داشتند. مجمع های وزارتی - که ابتدا دها بودند -، ارتش و نیروی دریایی توسط اشراف و فادار به تزار اداره می شدند. پتر اول از تجار و کارخانه داران نیز حمایت می کرد. او از نقش تجارت و صنعت در قدرت بخشیدن به کشور آگاه بود. تزار از قدرت بی مانندی بر خوردار بود. به این ترتیب پتر اول عنوان امپراطور برخوردار شد و سبب قوام بیش از پیش حکومت مطلقه روسیه شد. کشور قدرتمند روسیه از این پس امپراطوری روسیه نام گرفت و ایقای نقش هر چه برجسته تری را در امور جهان عهده دار شد.



پتراول در محوطه کارخانه گشتی سازی، اوایل قرن هجدهم

با این همه، مردمی که با کار، استعداد، تلاش و سرانجام صرف شیره جانشان روسیه را به این درجه از عظمت و قدرت رسانده بودند از هیچ حقوقی برخوردار نگشتند. قانون سرواژ مردم زحمتکش را ناچار از خدمات بی شمار و طاقت فرسا می کرد و آن ها را از شرکت در حیات سیاسی کشور باز می داشت. کوچک ترین اقدام سرف های کارگر و دهقان به شورش، به سختی

سرکوب می‌شد. با این که حکومت استبدادی تزارها به کارگیری انواع سیاست‌ها تلاش می‌کرد کارگران را در جهل و نادانی مطلق نگاه دارد، بعضی از با- استعدادترین آن‌ها با نیروی خارق‌العاده و کار شگفت‌انگیز خود موفق به تحصیل شدند و در دنیای علوم درخشیدند.

در سال ۱۷۱۱، "میخائیل لومونسوف" در خانواده‌ای یک‌ماهی‌گیر به دنیا آمد. او در یک دهکده، در ساحل دریای سفید بزرگ شد. میخائیل کودکی خود را با کمک به پدرش در کار سخت و خطرناک ماهی‌گیری گذراند. او کودک کنجکاو بود و هر کتابی را که دم دستش می‌رسید، مطالعه می‌کرد. شخصی با استعداد بی‌نظیر، چون میخائیل لومونسوف نمی‌توانست میل خود را در به دست آوردن علم و دانش، در آن دهکده کوچک ارضاء کند. او در نوزده سالگی به مسکو رفت و با ادعای این که اشراف‌زاده است به مدرسه راه یافت. لومونسوف جوان مجبور بود حتی از ضروریات عادی و بی‌آلایش زندگی نیز چشم‌پوشد، او گاهی اوقات فقط با نان و آب روزگاری می‌گذراند. میخائیل در حین تحصیل استعداد درخشانی از خود بروز داد و توانست آن چه را که دیگران در سه سال تحصیل می‌کردند، در یک سال بگذراند. بدین ترتیب پسر ماهی‌گیر دریای سفید برای ادامه تحصیل ابتدا به پتر بورگ و سپس به خارجه فرستاده شد. او پس از بازگشت به میهنش تمام استعداد و ذوق خود را به شکوفایی و رشد علم در روسیه اختصاص داد. یافتن رشته‌ای از علوم که لومونسوف، با استعداد بی‌کرانش در آن تبحر نداشته باشد، کار دشواری است.

اکتشافات بزرگ او در شیمی، فیزیک و نجوم، فعالیت بی‌دریغش در پیشبرد فن مهندسی، تحقیقات او در زمینه مناطق دورافتاده روسیه و کوشش او برای قابل استفاده کردن آن‌ها، لومونسوف را در ردیف برجسته‌ترین دانشمندان جهان قرار داده است. او هم‌چنین سهم عمده‌ای در ساختن آینده آموزش و پرورش در کشور به عهده دارد. لومونسوف برای اولین بار قواعد صرف و نحو زبان روسی را تدوین کرد و چندین کتاب درسی به این زبان نوشت. اولین دانشگاه روسیه در سال ۱۷۵۵ به همت و پیش قدمی لومونسوف در شهر مسکو تاسیس شد. در اثر پافشاری دانشمند بزرگ، این دانشگاه به اشراف اختصاص نیافت. لومونسوف همیشه می‌گفت: "محترم‌ترین دانشجو در این دانشگاه دانشجویی است که از همه بیشتر بیاموزد، این که او فرزند چه کسی است، اهمیت ندارد." دانشگاه مسکو به زودی به بزرگ‌ترین مرکز علمی و فرهنگی کشور بدل شد. این دانشگاه در طول بیش از دو بیست سال عمر خود، بسیاری از دانشمندان برجسته را در دامن خود پروراند. در طول قرن هجدهم بسیاری از اهالی با استعداد از میان طبقات محروم به شهرت دست یافتند. بسیاری از سرف‌ها به عنوان هنرمند، صنعت‌گر و معمار مشهور شده، آثاری خلق کردند که تا امروز حیرت همگان را برانگیخته است. جهان‌گردان شجاع روسیه سرزمین‌های تازه‌ای کشف کرده، راه‌های تازه‌ای به شمال و خاور دور یافتند.



میخائیل لومونسوف

یکی دیگر از بزرگان روسیه قرن هجدهم ، "ایوان پلزانوف" نام داشت . این مخترع شگرف در سبیری زندگی و کار می کرد . او پسر یک سرباز ساده بود و به اندازه کافی تحصیل نکرده بود . پلزانوف در حالی که سعی داشت از میزان سختی کار در معادن بکاهد ، موفق به اختراع ماشین بخار شد . این واقعه بیست سال زودتر از اختراع ماشین بخار توسط جیمزوات در انگلستان ، روی داد . با این همه صاحبان کارخانه و مامورین حکومت تزاری هیچ علاقه ای به این اختراع از خود نشان ندادند . "در کشوری که به اندازه کافی سرف برای انجام کارهای دشوار وجود دارد ، ماشین به چه درد می خورد" !!! این مخترع برجسته روسی درگذشت و دستگاه او - یک پدیده بزرگ فنی - به دست فراموشی سپرده شد .

در نیمه دوم قرن هجدهم بر تعداد سرفهای کارگر به میزان قابل ملاحظه ای افزوده شد . تعداد کارخانه های موجود در کشور از دویست واحد در اوایل قرن ، به بیش از هزار واحد در اواخر آن افزایش یافت . شهرهای تازه ای به وجود آمدند و شهرهای قدیمی نیز گسترش یافتند . جمعیت در حال افزایش کارکنان کارخانه ها و ساکنین شهرها به خواربار بیشتری نیاز داشتند ،

در بازار جهانی نیز تقاضاهای بیشتری برای غلات و کتان روسیه می شد. زمین داران محصولات کشاورزی تولید شده توسط سرفها را فروخته، بیش از پیش ثروتمند می شدند. حالا دیگر آن ها دهقانان را مجبور می کردند تا شش روز در هفته در مزارع ارباب کار کنند. دهقانان ناچار بودند تنهابهنگام شب قطعه زمین کوچک خود را شخم زده، بر آن بذر بپاشند. ملاکین هم - چنین تقاضای اجاره بهای بیشتری می کردند و به این ترتیب شرایط برای دهقانان هر روز توان فرساتر می شد. ملاکین آن ها را می فروختند، بر سر آن ها قمار می کردند، به گونه ای وحشیانه شلاقشان می زدند و بدون محاکمه به حبس با اعمال شاقه محکومشان می ساختند.

این جا و آن جا، دهقانان مایوس از ادامه زندگی، اربابانشان راکشته، به درون جنگل های انبوه می گریختند. آن ها به شدت از اربابان و بهره کشان خود متنفر بودند، اما هنوز این اعتقاد خود را که سرانجام روزی، تزار خوبی آن ها را آزاد خواهد کرد، کنار نگذاشته بودند. آن ها نمی توانستند بفهمند که تزار خود بزرگترین زمین دار و صدر ستم گران است.

سرانجام این آرزوی محال دهقانان به واقعیت پیوست. قزاقی از اهالی اطراف رودخانه "پایک" (اورال کنونی) که خود را تزار "پطرسوم" معرفی می کرد، ادعا کرد که چون خواستار رهایی مردم بوده، هدف توطئه اشراف قرار گرفته است. او مردم را به مبارزه علیه اشراف دعوت کرد و به آن ها وعده آزادی داد. تزار "مردم دوست" به دهقانان قول داد که زمین های ملاکین را مصادره و میان آن ها تقسیم کند.

امادرواقع او کسی جز یک قزاق ساده به نام "امیلیان پوگاجف" نبود. وی برای جلب افراد بیشتر خود را تزار معرفی کرده بود.

در سال ۱۷۷۳، یک ارتش عظیم دهقانی به رهبری پوگاجف به سمت مرکز روسیه حرکت کرد. سرفهای کارگر که در کارخانه ها و معادن منطقه اورال کار می کردند، در طول راه به شورشیان پیوستند. دهقانان تحت ستم حوضه رود ولگا - "باشکیرها"، "تاتارها"، "ماری ها" و "چواشها" - نیز به ارتش پوگاجف ملحق شدند. آن ها با وجود دشمن مشترک خود و دهقانان روس - اشراف زمین دار - واقف بودند.

در دسامبر ۱۷۷۳، تعداد سپاهیان پوگاجف به بیش از ۳۰ هزار مرد نیرومند بالغ گردید.

شورشیان در تسخیر چند قلعه و شهر موفق شدند، با این همه سپاه پوگاجف نیز چون ارتش رازین از سازمان منظمی برخوردار نبود و نیروی اصلی شورشیان در "اورنبورگ" متمرکز شده بود. این نیرو به مدت شش ماه در این منطقه در محاصره بود، حال این که دسته های دیگر شورشی در اثر نداشتن ارتباط مستحکم و مرکز فرمان دهی فعال، هر یک به راهی می رفتند و شورش در چندین مرکز غیر مرتبط جریان داشت. شورشیان از اسلحه مناسب و هنر جنگ آوری بی بهره و هم چون زمان رازین، رهبران شورش فاقد هرگونه برنامه سیاسی روشنی بودند.



سلاح دهقانان شورشی در قرن هجدهم

سرانجام ملکه "کاترین دوم"، ارتش بزرگ و مجهزی را برای مقابله با دهقانان گسیل داشت. نیروهای اصلی شورش سرکوب شده، خود پوگاچف نیز اسیر گردید. در سال ۱۷۷۵، سربازان تزار سایر مراکز مقاومت را نیز تارومار کردند و اعمال وحشیانه‌ای برای فرونشاندن شورش به راه انداختند. آنها به منظور ایجاد رعب و وحشت در میان دهقانان چوبه‌های دار را که اجساد شورشیان از آنها آویزان بود، در ولگا شناور کردند. پوگاچف در ملاء عام در مسکو تا سرحد مرگ مورد شکنجه قرار گرفت.

کاترین دوم، به منظور افزودن بر قدرت زمین‌داران و تسهیل تسلط آنها بر دهقانان او امر جدیدی صادر کرد.

پیروزی برسوئدی‌ها، راه‌های بازرگانی بالتیک را به روی تجار روسیه باز کرد. کشتی‌های بازرگانی انگلستان، هلند و دیگر کشورهای اروپایی غالباً

در بندر پطر بورگ لنگر می انداختند. با این وجود، بر سر راه برقراری روابط بازرگانی با کشورهای شرقی مشکلات بزرگی وجود داشت. از سال ۱۴۷۵ که ترک‌ها کریمه را تصرف کرده و جای پای خود را در سواحل شمالی دریای سیاه مستحکم کرده بودند، دست روسیه از راه‌های دریایی جنوب کشور کوتاه شده بود. ترک‌ها دائما با لشکرکشی‌های خود مردم روسیه و اوکرائین را تهدید می‌کردند.

در نیمه دوم قرن هجدهم، روسیه به منظور دست‌یابی به دریای سیاه چندین بار با حکومت عثمانی جنگید. در طی این جنگ‌ها، ژنرال "الکساندر سوورف" استعداد نظامی اعجاب‌انگیزی از خود نشان داد. او معتقد بود که موفقیت هرگونه عملیات نظامی به مهارت سربازان بستگی دارد. "تحصیل سخت - مبارزه آسان"، "برروی تعداد آن‌ها حساب نکن، بلکه به مهارتشان اهمیت بده"، از جمله دستوراتی هستند که الکساندر در کتاب خود "هنر - پیروزی"، که کمک بزرگی به پیشبرد فنون نظامی کرد، از آن‌ها یاد می‌کند. او برخلاف اکثریت افسران عالی‌رتبه اشراف، معتقد بود که باید وظایف سرباز را پیش از آغاز نبرد برایش تشریح کرد. وی همواره تاکید می‌کرد که هر سربازی باید به نقش خود در نبرد آگاه باشد. سوورف برای فراست و زیرکی بی‌نظیر سربازان روسی اهمیت و ارزش بسیار قایل بود.

قریحه و استعداد نظامی او در طی تسخیر "قلعه اسماعیل" به خوبی نمودار شد. سوورف به هنگام آماده ساختن مقدمات حمله به قلعه مشهور ترک‌ها، دستور داد میدان مشق خاصی نظیر استحکاماتی که در "اسماعیل" وجود داشت، در آن‌جا بنا کنند. او مدت زیادی را صرف آموزش چگونگی صعود از باروها و دیوارهای بلند و هم‌چنین عبور از خندق‌های عمیق به سربازان خود کرد و هنگامی که سپاهیان برای تهاجم آماده شده بودند، سوورف به فرماندهان ترک پیشنهاد کرد قلعه را تسلیم کنند. فرماندهان ترک در جواب گفتند: "هروقت آسمان به زمین آمد، اسماعیل هم تسلیم خواهد شد." پس از این جواب، سپاهیان روس حمله را آغاز کردند و به زودی همه موانع را پشت سر گذاشتند. جنگ تن به تن میان دو طرف آغاز شد. مقاومت نومیدانه سربازان ترک در هم شکست و اسماعیل تسخیر شد. بلافاصله، پس از این پیروزی یک اسکادران روس ناوگان ترک‌ها را در دریای سیاه متلاشی کرد و سرانجام روسیه کنترل سواحل شمالی دریای سیاه را به دست گرفت.

سوورف در طول سال‌های زیاد عمرش، فرماندهی بیش از ۳۵ نبرد بزرگ را به عهده داشت و در همه آن‌ها پیروز شد.

به دنبال انضمام سواحل دریای سیاه به روسیه در پایان قرن هجدهم، قلمرو امپراطوری روسیه از سمت غرب نیز توسعه یافت. بلوروسی (سرزمین روس‌های سفید) و لیتوانی در غرب و قسمتی از "قزاقستان" در شرق نیز به روسیه پیوستند.

در اواخر قرن هجدهم، شرایط پیچیده‌ای در قفقاز به وجود آمد: ترک‌ها و ایرانی‌ها، پس از چندین حمله پی‌درپی به سرزمین ثروتمند ماوراء قفقاز، سرانجام آذربایجان و ارمنستان را به تصرف خود درآوردند. در سال ۱۷۹۵، سپاه عظیم ایران، گرجستان شرقی را مورد تهاجم قرار داد. هزاران نفر از اهالی گرجستان به بردگی فروخته شدند و تفلیس مرکز گرجستان پس از غارت و چپاول سوزانده شد.

مردم گرجستان به این مسئله واقف بودند که به تنهایی از عهده دشمن نیرومندی چون ایران برنخواهند آمد، به همین جهت دست یاری به سمت روسیه دراز کردند و در سال ۱۸۰۱ به انضمام آن درآمدند. پس از شکست ترک‌ها و ایرانی‌ها به وسیله ارتش روسیه، سرزمین‌های آذربایجان، ارمنستان، قفقاز شمالی و ماوراء قفقاز نیز به امپراطوری روسیه پیوستند. این سرزمین‌ها توسط حکام منصوب از جانب تزار اداره می‌شدند. با وجود این، شاهزاده‌ها و اشراف محلی هم‌چنان بر سر قدرت باقی ماندند و مالکیت خود را بر زمین و سرف حفظ کردند. بسیاری از شاهزادگان و اشراف قفقاز، بعدها به میان افسران ارتش تزار راه یافتند و از این طریق، کوشش‌های مردم زحمتکش را برای آزادی از یوغ کارگزاران حکومتی و ملاکین خودی، به شدت سرکوب کردند.

با وجود این، اتحاد با روسیه از بعضی جهات به نفع اهالی قفقاز شمالی و ماوراء قفقاز تمام شد، چه این اتحاد به تهاجمات غارتگرانه ترک‌ها و ایرانی‌ها پایان بخشید و سبب پیشرفت اقتصاد و بازرگانی گردید. گرجی‌ها، ارمنی‌ها، آذربایجانی‌ها و سایر خلق‌های قفقاز شمالی و ماوراء قفقاز نیز به نوبه خود به مبارزات اهالی روسیه علیه ستم‌گران، اعتلا بخشیدند. با آغاز قرن نوزدهم، ابرهای تیره‌ای در افق سیاسی اروپا نمودار گشت. سپاهیان ناپلئون اول، امپراطور فرانسه، کشورهای اروپایی را یکی پس از دیگری تصرف کردند. ناپلئون مصمم بود برای برقراری تسلطش بر سراسر اروپا، روسیه را نیز به اطاعت وادارد و آن را متصرف شود.

در تابستان سال ۱۸۱۲، ارتش نیرومند نیم میلیون نفری او مرزهای روسیه را پشت سر گذاشتند. سپاهیان روسیه که قدرتشان ثلث نیروی دشمن بود، در پهنه وسیع کرانه‌های غربی کشور به فاصله بسیار از یکدیگر پراکنده بودند. ناپلئون قصد داشت با تمام ارتش روسیه به یکباره در نزدیکی مرز درگیر شود و با غلبه بر آن، بدون هیچ مشکل بعدی مسکو را تسخیر نماید. در هر حال، ژنرال‌های روسیه که تصمیم ناپلئون را حدس زده بودند، عقب نشستند و در "اسمولنسک"، جایی که برای اولین بار با دشمن درگیر شدند، گزند آمدند.

تزار در موافقت با تقاضای ارتش، "میخائیل کوتوزف"، ژنرال برجسته، همکار نزدیک و شاگرد سوورف را به مقام فرماندهی کل قوای روسیه منصوب کرد. بسیج عمومی در سراسر کشور صورت گرفت. روس‌ها برای هر وجب از

سرزمین خوددلاورانه جنگیدند و تنها در نبرد اسمولنسک، بیش از بیست هزار تن از افراد ناپلئون را به هلاکت رساندند. هر چه پیشروی ارتش ناپلئون بیشتر می شد، ضد حمله های نیروهای روسی نیز فزونی می گرفت. قسمت اعظم اهالی سرزمین هایی که توسط ناپلئون تسخیر می شدند، همراه با ارتش روسیه عقب می نشستند و بقیه نیز به درون جنگل می گریختند. با این همه آن ها پیش از ترک شهر، تمام ساختمان ها را ویران می کردند و محصولات و حیوانات را از میان می بردند. دهقانان روسی، بلوروسی و اوکرائینی در نبرد میهن پرستانه خود علیه مهاجمین بیگانه، به یکدیگر پیوستند.



میخائیل کوتوزف

در روز ششم ماه اوت سال ۱۸۱۲، کوتوزف در منطقه وسیعی نزدیک دهکده "برودینو" واقع در ۱۱۰ کیلومتری غرب مسکو، به نبرد با نیروهای فرانسوی دست زد. نیروهای اصلی کوتوزف بالغ بر ۱۲۶۰۰۰ تن بودند که ۶۴۰ توپ در اختیار داشتند، حال این که سپاه ۱۳۵۰۰۰ نفری فرانسه ۵۸۷ توپ با خود داشت.

با طلوع خورشید، غرش توپ ها آغاز شد. افراد ارتش فرانسه به شکل متراکمی تا نزدیکی استحکامات روس ها پیش رفتند. نبرد سختی در گرفت. استحکامات چندین بار دست به دست گشتند. سربازان روسی قهرمانانه

مقاومت کردند و بسیاری از زخمی‌ها پس از مراقبت‌های اولیه پزشکی به واحدهای خود بازگشتند. نبرد به مدت پانزده ساعت، تا پاسی از شب ادامه یافت.

ناپلئون در ارزیابی نبرد برودینو چنین اظهار داشت: "بدترین جنگی که من در تمام عمرم تجربه کرده‌ام، جنگ نزدیک مسکو است. فرانسوی‌ها در این جنگ نشان دادند که سزاوار پیروزی‌اند، در عین حال روس‌ها شایستگی خود را در تسخیر ناپذیر بودن ثابت کردند."
کوتوزف از آن‌جا که نیروی لازم برای تهاجم به دشمن را در اختیار نداشت، تصمیم به ترک مسکو گرفت. قصد او از این عمل دوری جستن از نیروهای دشمن با حفظ افراد باقی‌مانده و نیز فراخواندن نیروهای کمکی بود. نیروهای روس با یک مانور غیرمنتظره، در حالی که به سمت جنوب مسکو عقب می‌نشستند، از دو جناح به سمت غرب حرکت کردند و در نزدیکی دهکده "تاروتینو" اردو زدند. به این ترتیب کوتوزف نه تنها از پیشروی فرانسوی‌ها به سمت جنوب پیشگیری به عمل آورد، بلکه افراد تازه‌نفسی نیز از اهالی نواحی جنوبی مسکو به ارتش خود افزود. غارت، چپاول و دد - منشی‌های مهاجمین خشم مردم را برانگیخت. دسته‌های پارتیزانی در سراسر کشور تشکیل شد که با حملات وقت و بی‌وقت خود نیروهای فرانسه را به ستوه می‌آوردند. کوتوزف پارتیزان‌ها را با اسلحه تجهیز کرد و فرماندهان نظامی با تجربه‌ای بر آن‌ها گماشت. جنگ به شکل مبارزه‌ای توده‌ای درآمد. بیانیه‌های نظامی ارتش مبارزات دهقانان را این چنین توصیف می‌کردند: "دهقانانی که با علاقه وافر برای نجات کشورشان به پا خاسته‌اند... در حال قلع و قمع سپاه عظیم دشمن هستند."

در طی جنگ پارتیزانی از جانب واحدهای تحت رهبری "گراسیم کورین" دهقان، "برمولای چتورتاکوف" سرباز و یک زن دهقان به نام "واسیلیسا کوزینا"، شجاعت بی‌نظیری مشاهده شد.

ناپلئون، با درک این نکته که توقف بیشتر در شهر جنگ‌زده مسکو، کار ارتش فرانسه را یک‌سره پایان خواهد داد، سعی در پیشروی به سمت جنوب کرد. در نبردی نزدیک "مالویاروسلاوتس"، افراد ارتش روسیه با وارد کردن ضربه مهلک به دشمن، آن‌ها را ناچار از عقب‌نشینی به سرزمینی که قبلاً غارت کرده بودند، ساختند. در پایان دسامبر ۱۸۱۲، بقایای ناچیز ارتش عظیم ناپلئون به بیرون از روسیه رانده شد. کوتوزف نوشت: "جنگ با سرکوبی کامل دشمن پایان یافته است."

مردم روسیه پس از تارومار کردن دشمن، به کمک اهالی سایر کشورهای اروپایی در راه آزادی از یوغ مهاجمین، شتافتند. سپاه روسیه وارد پاریس شد.

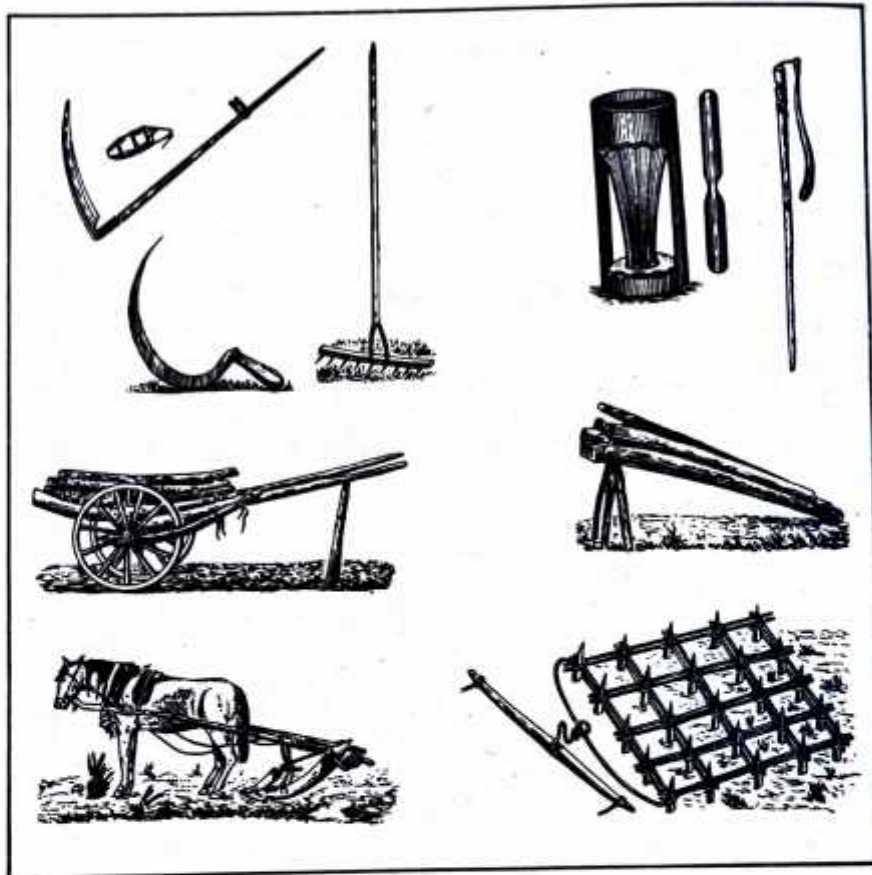
پیروزی در جنگ میهنی با ارتش ناپلئون، بار دیگر دلوری و شجاعت اهالی روسیه را به اثبات رساند. دهقانان، مدافعین واقعی کشور در مقابل مهاجمین بیگانه، امیدوار بودند که این پیروزی اندکی از مشقات آن‌ها بکاهد،



دهقانان ، سربازان ارتش ناپلئون را اسیر کرده‌اند . ۱۸۱۲

اما تزار و اشراف زمین‌دار حتی به فکر اندک تغییری در نظام سرواژ موجود ، نیز نبودند .

در اوایل قرن نوزدهم ، این مسئله که سرواژ مانعی برای سیرپیشرفت آتی کشور است ، به وضوح مشاهده می‌شد . کارخانه‌های تازه‌ای در اروپای غربی تاسیس می‌شدند ، حال آن‌که روسیه هم چنان از کمبود نیروی کار آزاد در مضیقه بود . زمین‌داران ، سرف‌هایشان را از عزیمت به شهر منع می‌کردند . آن‌ها نیز در عوض علاقه‌ای به تولید محصول بیشتر ، از خودنشان نمی‌دادند چه حاصل کار آن‌ها به خودشان تعلق نداشت . در نتیجه ، کشاورزی روسیه به میزان زیادی از سایر کشورهای پیشرفته اروپای غربی عقب افتاد . بعضی از اشراف پیشرو دریافتند که وقت آن رسیده است تا تغییراتی در شرایط امپراطوری روسیه داده شود و به‌ویژه سرف‌ها آزاد گردند . انجمن‌های غیر علنی و انقلابی در میان افسران جوانی که در جنگ با فرانسه شرکت کرده بودند ، تشکیل شد . در اجتماعات این افسران جوان که توسط " پ - پستل " و " ک . ریلیوف " رهبری می‌شد ، دربارهٔ ساختمان آینده کشور نظرانی ایراد می‌گردید . آن‌ها قصد داشتند با کمک واحدهای ارتش کودتا کرده ، سرف‌ها را آزاد کنند ، البته مصمم بودند مالکیت خصوصی راهم چنان دست‌نخورده باقی گذارند و در ضمن خسارات ناشی از مصادرهٔ زمین‌های ملاکین و توزیع آن‌ها در میان دهقانان را حیران نمایند . تزار ، الکساندر اول ، در اواخر



ابزار کشاورزی سرف‌های روسیه در قرن نوزدهم

سال ۱۸۲۵ به‌طور غیرمنتظره‌ای درگذشت. اشراف انقلابی مصمم بودند با استفاده از این فرصت و قبل از این که نیکلای، برادر الکساندر بر تخت بنشیند، کودتا کنند و قدرت را به دست گیرند. شهر پتر بورگ برای انجام توطئه در روز ۱۴ دسامبر سال ۱۸۲۵ در نظر گرفته شد. در اولین ساعات روز موعود، اعضای انجمن سری از چندین هنگ ارتش دیدار کردند و سربازان را به شورش فراخواندند. سربازان به دقت اظهارات آن‌ها را شنیدند، اما جرات نکردند وارد عملیات شوند. به‌هنگام صبح، کودتاگران فقط به شوراندن یک هنگ موفق شده بودند. افراد این هنگ در میدان سنا گرد آمده، منتظر بودند دیگر سربازان شورشی به آن‌ها

بپیوندند .
نیکلای با عجله نیروی عظیمی برای مقابله با انقلابیون گرد آورد . در همین اثنا مردم به میدان هجوم آوردند . صنعت‌گران و کارگران فقیر قصد داشتند به شورشیان کمک کنند . هنگام عبور نیکلای و ژنرال‌هایش از میدان مردم با سنگ از آن‌ها استقبال کردند . با این همه ، اشراف نوظهور انقلابی تمایلی به این همکاری نداشتند . آن‌ها از تبدیل کودتا به یک قیام توده‌ای می‌ترسیدند . اشراف انقلابی قصد داشتند کودتا را با کمک ارتش و بدون دخالت مردم زحمتکش به انجام رسانند . ولی آن‌ها نیز نیروی لازم برای به انجام رساندن کودتا را در اختیار نداشتند . پس از چندین ساعت ، عده‌ای از ملوانان و چند واحد نظامی دیگر به شورشیان پیوستند ، اما دیگر کار از کار گذشته بود .

در حالی که نیروی عظیمی از شورشیان در یک جا گرد آمده بود ، نیکلای به توپ‌خانه دستور داد بر روی شورشیان آتش گشوده ، آن‌ها را متفرق کنند . او خود اولین فرمان آتش را صادر کرد . سربازان در آتش گشودن به روی هم قطاران خود دچار تردید شدند . یکی از افسران با عجله به سمت توپ شتافت . دومین شلیک و به دنبال آن سومین ، برف روی زمین ، از خون - سربازان کشته و زخمی رنگ سرخ به خود گرفت . به هنگام غروب طفیان سرکوب شد . اشراف انقلابی شجاع و شرافتمند که در دسامبر ۱۸۲۵ اولین قدم‌ها را برای تغییر اوضاع در روسیه برداشته بودند ، در تاریخ به "دسامبريست‌ها" (به روسی : دکابريست‌ها) شهرت یافتند .
توده روسیه برای اشراف انقلابی که تا حدودی با مردم نزدیکی داشتند ، به خاطر این شکست اظهار هم‌دردی می‌کرد . پیروزی بر ستم‌گران بدون همکاری و همراهی توده مردم امکان نداشت .

نیکلای اول خود از رهبران شورش - پ . پستل ، ک . ریلیف ، " پ . کاخوفسکی " ، " س . ماراویوف - آپوستل " ، " م . بستازوف - ریومین " - باز جویی کرد . آن‌ها همگی اعدام شدند و بیش از صد شورشی به زنجیر کشیده شده ، به کار با اعمال شاقه برای تمام عمر در سیبری محکوم شدند . عده زیادی به مناطق کم جمعیت تبعید گردیدند و تحت مراقبت شدید پلیس قرار گرفتند . سربازان را شلاق زدند و به محاکم نظامی سپردند .

نیکلای اول ، پس از سرکوب شورش دسامبر ، در هراس از طفیان‌های تازه به صدور قوانین سخت و خفقان‌آور دست زد . یک سازمان ویژه پلیسی (ژاندارمری) برای نظارت و مراقبت بر اعمال آن‌هایی که به مردم می‌اندیشیدند ، به وجود آمد . ژاندارم‌ها هرگونه تبلیغ انقلابی و ترویج سیاسی را به شدت سرکوب می‌کردند . با همه این‌ها قیام دکابريست‌ها بی‌نتیجه نماند . شریف‌ترین مردم روسیه ، به مبارزات خود برای آزادی سرف‌ها و سرنگونی رژیم استبدادی تزار هم‌چنان ادامه دادند .
در طی سلطنت نیکلای اول ، آتش قیام‌های دهقانی سراسر کشور را



الکساندر پوشکین شاعر بزرگ روسیه . ۱۸۲۷

فرا گرفت. با این وجود همه آنها به سختی سرکوب شدند. دهقانان به خوردن شلاق، اعمال شاقه و یا مرگ محکوم می شدند، با این همه مبارزه علیه زمین داران و ستم گران یک لحظه از حرکت باز نمی ایستاد. بسیاری از روشن فکران روسیه عمیقاً با مردم هم دردی داشتند و از سرواژ و حکومت مطلقه متنفر بودند. "الکساندر پوشکین"، شاعر بزرگ روسیه و یکی از هواداران و دوستان دکابریست ها، در اشعار خود سرواژ و حکومت مطلقه تزار را محکوم می کرد. اشعار او که سرشار از عشق به آزادی بود، اجازه چاپ و نشر نمی یافتند، اما نمونه های دست نویس آنها به طور مخفیانه

دست به دست می گشت. وقتی تزار از وجود این اشعار اطلاع یافت، سراینده آن‌ها را به دهکده زادگاهش تبعید کرد. پوشکین برای بازگشت به پتر بوری ناچار بود برخلاف میلش از تزار تمجید کند، او هنگامی که به اجبار در دربار تزار حضور یافته بود، از جانب درباریان مورد استهزاء و آزار قرار گرفت. شاعر مغرور و شجاع یکی از آن‌هایی را که به او توهین کرده بودند به دوئل دعوت کرد. نیکلای اول، با وجود اطلاع از خطری که متوجه پوشکین بود، برای متوقف ساختن دوئلی که به کشته شدن شاعر بزرگ روسیه منجر شد، هیچ کوششی نکرد.

"میخائیل لرمانتوف"، یکی دیگر از شاعران بزرگ روسیه در شعر خود موسوم به "مرگ شاعر"، تزار و درباریانش را به قتل پوشکین متهم کرد و از آن‌ها با عنوان "به دار کشندگان آزادی" نام برد. لرمانتوف، که از صمیم قلب به مردم روسیه عشق می‌ورزید، آشکارا علیه سرواژ تبلیغ می‌کرد. تزار به عنوان مجازات او را به ارتش اعزام و از آن‌جا به هنگی در قفقاز منتقل کرد. در آن‌جا چند تن از چاپلوسان و هواداران تزار، دوئلی را میان لرمانتوف و یک افسر ارتش ترتیب دادند. شاعر جوان در اثر این نزاع کشته شد. سن او به هنگام مرگ به ۲۷ سال هم نمی‌رسید.

"نیکلای گوگول"، نویسنده برجسته معاصر پوشکین و لرمانتوف، هجونا مه‌ای علیه ملاکین سرف‌دار و کارگزاران حکومتی تزار نوشت. وی به گونه‌ای زنده، گویا و واقعی زندگی اسف‌بار مردم را در زیربوع سرواژ تصویر کرد.

"تاراس شوچنکو"، شاعر بزرگ اوکرائین به سختی به سرواژ حکومت مطلقه تزار حمله کرد. او خود یک سرف بود. شوچنکوی جوان که دارای استعداد بی‌ظیری در نقاشی بود، نظر بعضی از محافل هنری روسیه را به خود جلب کرد. آن‌ها پول جمع کردند و آزادی او را از ملاکی که صاحبش بود، خریدند. شوچنکو هنرمند بزرگی شد، خاصه اشعار زیبای او که به زبان اوکرائینی سروده شده بودند، شهرت فوق‌العاده‌ای کسب کردند. او در اشعار خود توده را به گسستن زنجیرهای اسارتش دعوت می‌کرد. تاراس مردم - زحمتکش را به کسب آزادی از طریق نبردهای خونین علیه تزار و زمین‌داران فرا می‌خواند. به فرمان تزار، شوچنکو دستگیر و به عنوان سرباز به پادگان کوچکی در یک محل دوردست فرستاده شد. وی اجازه نوشتن و نقاشی کردن نداشت، با این همه مخفیانه به این کار ادامه داد. تاراس از صمیم قلب معتقد بود که خلق‌های اوکرائین و روس برای حصول پیروزی باید متفقاً علیه ستم‌کاران بجنگند.

بهترین نویسندگان روسیه مقاله‌های خود را در مجله "سورمنیک" (معاصر) که در سال ۱۸۳۶، توسط الکساندر پوشکین تأسیس شده بود، به چاپ می‌رساندند. بعدها این مجله توسط "نیکلای نکراسوف" شاعر و قهرمان خستگی‌ناپذیر دهقانان منتشر می‌گشت. "نیکلای چرنیشفسکی" انقلابی،

عالم و نویسنده بزرگ عضو هیئت تحریریه این مجله بود. او در اثر خود موسوم به "چه باید کرد؟" تصویر روشنی از آینده تایناک توده‌ها و مردم زحمتکش به دست داد. در دنیایی که او مجسم کرده بود همه از حقوق برابر برخوردار بودند، از بهره‌کش و بهره‌ده خبری نبود و هر کس برای منافع عموم کار می‌کرد. چرنیشفسکی، هرگز به خیال‌پردازی درباره آینده اکتفا نکرد، او به اصرار از دهقانان می‌خواست علیه تزار و زمین‌داران اسلحه به دست گیرند. سرانجام نیز به همین علت به زندان افتاد. انقلابی بزرگ نزدیک به سی سال از عمرش را در زندان، حبس با اعمال شاقه و تبعید سپری کرد.

سرکوب و حشبانه انسان‌های پیشرو به وسیله حکومت مطلقه تزار، نتوانست سر پیشرفت جنبش انقلابی را در کشور متوقف کند. آتش خشم دهقانان از هر گوشه کشور زبانه می‌کشید و شورش‌های دهقانی هم‌چنان ادامه داشت. هر روز عده بیشتری به این واقعیت که نظام سرواژ پیشرفت کشور را دچار وقفه می‌ساخت، آگاهی و وقوف می‌یافتند.

دوران سرمایه‌داری

در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی، جنگ روسیه و عثمانی آغاز شد. انگلستان و فرانسه در آن جنگ از عثمانی حمایت می‌کردند. ملوانان و سربازان مدافع شهر "سواستوپل" با شجاعت مبارزه کردند، اما با این همه روسیه شکست خورد. این شکست ناشی از عقب‌ماندگی روسیه در همه رشته‌ها به‌ویژه در رشته صنعت بود. انگلستان و فرانسه با توجه به تسلیحات پیشرفته و استفاده از قدرت بخار در نیروی دریایی، امپراطوری روسیه را در زمینه جنگی پشت سر گذاشته بودند. ارتش تزار به شکل بسیار بد و نامنظمی تجهیز شده بود و افسران خودکام‌های براس آن قرار داشتند.

در طی جنگ، شایعاتی در مورد تضمین آزادی برای سرف‌هایی که در جنگ شرکت جسته بودند، میان مردم رواج یافت. اما جنگ پایان پذیرفت و هیچ تغییری حاصل نشد، از همین رو شورش‌های مسلحانه دهقانان بار دیگر اوج گرفت.

تزار الکساندر دوم، هراسان از به سر آمدن حوصله مردم، در سال ۱۸۶۱، قانون لغو سرواژ را صادر کرد. او خطاب به اشراف چنین گفت:

"بهتر است پیش از این که شورشیان سرواژ را از میان بردارند، خودمان به آن خاتمه دهیم."

هیئت ویژه‌ای از اشراف، مامور تهیه طرح و انجام اصلاحات شد. با لغو سرواژ دیگر دهقانان مجبور نبودند بدون دریافت مزد برای زمین‌داران کار کنند و اشراف از تنبیه و خرید و فروش دهقانان منع شدند. با این همه زمین هم چنان در تملک زمین‌داران باقی ماند و تزار و ملاکین حتی قطعه زمین کوچکی را که دهقانان برای خودشان زراعت می‌کردند، از آن‌ها گرفتند. تنها قطعه کوچکی از بدترین زمین‌ها به دهقانان واگذار شد، با این همه

دهقانان حتی برای این قطعه کوچک نیز ناچار از پرداخت قیمت‌های گزاف شدند. تا وقتی که قیمت زمین به‌طور کامل پرداخت نشده بود، دهقانان مجبور بودند به کار برای اربابانشان ادامه دهند. پولی که دهقانان در ازای دریافت زمین پرداخت کردند، خیلی بیشتر از ارزش واقعی زمین بود و به این ترتیب آن‌ها علاوه بر زمین، آزادی خود را نیز در ازای پرداخت این پول خریدند. سرانجام دهقانان به فریبی که خورده بودند، پی بردند و به دنبال این مسئله در سراسر کشور دست به شورش زدند. بر طبق گزارش رئیس ژاندارمری تنها در سال ۱۸۶۱، شورش‌های دهقانی در بیش از ۱۲۰۰ ملک به وسیله واحدهای نظامی سرکوب گردید. سربازان صدها تن از دهقانان را کشتند و بسیاری را زخمی کردند، هزاران تن دستگیر شده، به سبیری تبعید شدند و مورد ضرب و شتم قرار گرفتند.

بزرگ‌ترین شورش دهقانی در دهکده "بزدانا"، در نزدیکی شهر "کازان" به وقوع پیوست. شورش توسط دهقانی به نام "آنتوان پتروف" رهبری می‌شد. او به دهقانان می‌گفت: "به زمین‌داران اعتماد نکنید، آن‌ها فرمان تزار مبنی بر توزیع بی‌قید و شرط زمین در میان دهقانان را اجرا نکرده‌اند."

دهقانان به سخنان پتروف گوش می‌دادند و آن را تایید می‌کردند. سپاهیان تزار به دنبال اطلاع از وقوع شورش به بزدانا اعزام شدند. ژنرال فرمانده از شورشیان خواست محرک اصلی، آنتوان پتروف را به او تحویل دهند، اما روستاییان از این عمل سرباز زدند. به فرمان ژنرال بر روی



شورش دهقانی در دهکده بزدانا در دهه ۶۰ قرن نوزدهم

دهقانان بی‌گناه آتش گشوده شد و نزدیک به ۲۵۰ تن از آن‌ها کشته‌وزخمی شدند. آنتوان پتروف نیز اعدام گردید.
به این ترتیب، تزار و اشراف با کمک گلوله و سرنیزه، دهقانان محروم و فریب خورده را سرکوب کردند.

در آن روزها، لطیفه تلخی با این مضمون در مناطق دهقانی برسر زبان‌ها افتاده بود: "زمینی که ارباب به ما داده است به قدری کوچک است که تنها می‌توانیم با یک پا بر روی آن بایستیم!"
زمین به اندازه‌ای کوچک بود، که محصول تولیدشده کفاف دهقانان را در فاصله برداشت دو خرم نمی‌کرد. از همین رو آن‌ها مجبور بودند مقداری غله از ارباب خود قرض بگیرند و در عوض بر روی زمین او کار کنند. نحوه زندگی اکثریت دهقانان به همین ترتیب بود.

تنها عده معدودی از دهقانان با لغو سرواژ ثروتمند شدند. آن‌ها برای انباشتن ثروت به هر حقه‌ای دست زدند. بعضی از آن‌ها محصولات دیگر دهقانان روستاهای خود را خریده، در شهر با سود زیادی فروختند، عده‌ای دیگر از طریق رباخواری و دادن قرض با بهره‌های سنگین به ثروت‌های سرشار دست یافتند. دهقانانی که به این ترتیب ثروتمند شده بودند، زمین‌های بیشتری خریدند و برای کار بر روی زمین‌های خود کارگران مزدور استخدام کردند. این دهقانان ثروتمند را که برای خود کارگر استخدام کرده بودند، "کولاک" می‌خواندند. خانه کولاک‌ها که با کلبه‌های حقیرانه روستاییان فقیری که برای زمین‌داران و یا کولاک‌ها کار می‌کردند، احاطه شده بود، از دور نمایان بود. بسیاری از خانواده‌های دهقانان دچار آن چنان فقری بودند که اجباراً برای بهبود حال خود و یافتن کار، روستاهای خود را ترک کردند و به شهر رو آوردند.

به دنبال لغو سرواژ، پیشرفت صنعت ابعاد گسترده‌تری یافت. کارخانه‌های جدید در شهرها سر بر آوردند و کارخانه‌های قدیمی نیز توسعه یافتند. کمبود نیروی کار به هیچ‌وجه احساس نمی‌شد. روستاییان بیش از نیاز کارخانه‌ها به شهرها مهاجرت کرده بودند. دهقانان که در فقر و تنگدستی به سر می‌بردند برای بهبود حال خود به هر کاری دست می‌زدند، هر چند چیزی عایدشان نمی‌شد. صاحبان کارخانه‌ها، سرمایه‌داران، نیز از این فرصت سود می‌جستند. میزان ساعات کار به چهارده الی پانزده ساعت در روز رسیده بود. کارگران در محل‌های نور و نیمه‌تاریک به کارهای سخت و طاقت‌فرسا اشتغال داشتند. سرمایه‌داران به بهداشت و تندرستی کارگران اندک توجهی نمی‌کردند، سوانحی که هنگام کار رخ می‌داد، چیزی بسیار عادی و متداول بود. سرمایه‌داران به کار گماردن ماشین‌های مدرن به جای ابزار فرسوده و از کار افتاده را سودبخش نمی‌دانستند. هیچ‌کس به کشته شدن و یا ناقص‌العضو گشتن کارگران اهمیت نمی‌داد، خیل بیکاران در پشت درهای کارخانه، منتظر بودند تا جای کارگری را که در حین کار جان خود را از دست داده بود، پر کنند.



یک کارخانه سرمایه‌داری در نیمه دوم قرن نوزدهم

مباشر، خدمتگزار صادق و وفادار صاحب کارخانه، از نزدیک بر کار کارگران نظارت داشت و مراقب بود کار لحظه‌ای متوقف نشود. اوبه هر چیزی ایراد می‌گرفت: گاهی اوقات از کیفیت مصنوعات تولید شده اشکال تراشی می‌کرد، گاه ماشین‌هایی را که بر اثر کوتاهی کارگران از کار افتاده بودند، بهانه‌فرار می‌داد و گاهی نیز رفتار کارگر در نظر او غیرمؤدبانانه جلوه می‌کرد. در هر حال هر یک از این‌ها کافی بود تا او کارگر بیچاره را جریمه کند. کارگران به خاطر هر تقصیر واقعی و یا واهی جریمه می‌شدند. به این ترتیب، هنگامی که زمان دریافت مزد فرا می‌رسید، چیزی برای کارگر باقی نمی‌ماند. کارخانه‌دار جرایم و صورت حساب گزاف خواربار فروشی کارخانه را برای محصولاتش که کارگر به نسیه خریده بود، از مزدش کم می‌کرد.

زن‌ها و بچه‌ها، اکثراً در کارخانجات نساجی به کار گرفته می‌شدند. مردان‌ها به مراتب کم‌تر از دریافتی ناچیز مردها بود. کارگران در خوابگاه‌های عمومی زندگی می‌کردند. درهایی که در دوطرف راهرو تار یک داخل خوابگاه قرار داشتند، به اطاق‌هایی که بیشتر به سلول شبیه بودند، باز می‌شدند. داخل سلول‌ها تخت‌خواب چوبی دوطبقه‌ای قرار داشت، در گوشه‌ای دیگر دل‌وآبی بر روی یک میزناصاف به چشم می‌خورد. همه لوازم زندگی کارگران



صاحب کارخانه به کارگرانش مزد می‌دهد

همین بود. بیشتر اوقات، کارگران حتی برای خوابیدن نیز جایی از آن خود نداشتند. آن‌ها محل خواب یکدیگر را به نوبت اشغال می‌کردند. کارگری که کارش پایان یافته بود، بر روی تخت رفیقش که تازه به سر کار می‌رفت به استراحت می‌پرداخت. با این همه حتی همین "مسکن" های رقت‌آور نیز برای آن‌ها مجانی تمام نمی‌شد.

در پایان قرن نوزدهم، تولیدات صنعتی روسیه در شاخه‌های متنوع رو به فزونی گذاشت، راه‌های آهن تازه‌ای بنا شدند و ذوب سنگ آهن در مقایسه با سال ۱۸۶۱، ده برابر افزایش یافت. همه این‌ها نتیجه کار توان‌فرسای کارگران بود، در حالی که وضع زندگی آن‌ها به هیچ رو بهبود نیافت. سرمایه‌داران قسمت ناچیزی از حاصل کار زحمتکشانشان را به آن‌ها باز می‌گرداندند و بقیه‌را به خود اختصاص داده، از این طریق سودهای سرشاری به جیب می‌زدند.

امپراطوری روسیه، یکی از بزرگ‌ترین کشورهای جهان به شمار می‌رفت. بیش از شصت نژاد کوچک و بزرگ - روس‌ها، اوکرائینی‌ها، لت‌ها، گرجی‌ها و بسیاری دیگر - در یک کشور گرد آمده بودند. بالغو سرواز، مناسبات

سرمایه‌داری در مناطق مختلف سرزمین امپراطوری روسیه رو به رشد گذاشت. معادن و کارخانه‌های آهن و فولاد در اوکراین تاسیس و میدان‌های نفتی در ماوراء قفقاز کشف شدند. در همین زمان مناطق وسیعی از سیبری با سرعت توسعه یافتند.

پیشرفت تجارت و صنعت محتاج مواد خام بیشتر و بازار وسیع‌تری بود. در نیمه دوم قرن نوزدهم، آسیای مرکزی و قزاقستان به سرزمین‌های تحت سلطه امپراطوری روسیه افزوده شدند. زندگی اهالی این مناطق پس از پیوستن به امپراطوری روسیه دچار دگرگونی گردید. مناطق وسیعی از آسیای مرکزی به کشت پنبه اختصاص یافت. محصولات این منطقه به کارخانه‌های نساجی در مرکز روسیه فرستاده می‌شدند و در عوض منسوجات بافته شده، گاوآهن، شن‌کش و سایر مصنوعات صنعتی که توسط کارگران روس تولید شده بود، در اختیار اهالی آسیای مرکزی قرار می‌گرفت. وضع توده‌های زحمتکش غیرروسی از آن‌چه بر کارگران و دهقانان روس می‌گذشت، به مراتب بدتر بود. آن‌ها به شدت از جانب کارگزاران دولت تزاری و ثروتمندان "خودی" مورد ستم قرار می‌گرفتند. سرمایه‌داران و زمین‌داران سعی می‌کردند طبقات زحمتکش هم‌چنان در بی‌سوادی و جهالت به سر برند. بسیاری از نژادها از داشتن مدرسه و زبان مکتوب محروم بودند.

تزار، سرمایه‌داران و زمین‌داران از اتحاد طبقات محروم و اعتلای مبارزات انقلابی یک‌پارچه آن‌ها در هراس بودند و برای آن که این اتحاد حاصل نشود، در میان ساکنین سرزمین روسیه بذر نفاق می‌افشاندند. آن‌ها اوکرائینی‌ها را بر ضد روس‌ها، آذربایجانی‌ها را بر ضد ارمنی‌ها و ازبک‌ها را بر ضد قزاقستانی‌ها برمی‌انگیختند.

با رشد سرمایه‌داری، بر شماره کارگران روسیه و ساکنین شهرها افزوده شد، با این همه هنوز قسمت اعظم جمعیت را دهقانان تشکیل می‌دادند. آن‌ها هم چون گذشته برای دستیابی به زمین و آزادی از بوغ زمین‌داران مبارزه می‌کردند. برای دهقانان شکل و سازمان‌دهی کار دشواری بود، چه دهکده‌ها از یکدیگر فاصله داشتند، هر دهقان برای خود کار می‌کرد و به قطع زمین کوچک خود وابسته بود. یافتن زبان مشترک برای همه دهقانان امکان نداشت.

پیشروترین روشنفکران روسیه - ملمین، پزشکان و نویسندگان - سعی داشتند دهقانان را به مبارزه علیه تزار ترغیب کنند. در سال ۱۸۷۴، نزدیک به هزار جوان شهری به کسوت روستاییان درآمدند و به روستاهای اطراف رفتند تا در میان روستاییان زندگی کنند و شورش آنان را سازمان دهند. این افراد "نارودنیک" (۱) خوانده می‌شدند. اما نارودنیک‌ها در شوراندن

۱. narodniki مشتق از لغت روسی narod به معنای خلق

دهقانان به مبارزه علیه تزار توفیقی نیافتند. کولاک‌ها، غالباً آن‌ها را تحویل پلیس می‌دادند.

آن‌ها پس از این شکست تصمیم به قتل تزار گرفتند. نارودنیک‌ها گمان می‌کردند که کشتن تزار، سازمان‌های حکومتی را دچار هراس و از هم پاشیدگی خواهد کرد و در نتیجه آن‌ها موفق خواهند شد بدون هیچ مشکل جدی، قدرت را در کشور به دست گیرند. به همین جهت انجمن سری کوچکی تشکیل دادند و نام "نارودنایا وولیا" (اراده خلق) بر آن گذاردند. "آندره زولیا بوف" و "سوفیا پروفسکایا" رهبری این انجمن را به عهده داشتند. به دنبال تکرار چندین طرح ناموفق، سرانجام اعضای این انجمن در روز اول ماه مارس سال ۱۸۸۱، تزار الکساندر دوم را به قتل رساندند.

بلافاصله پس از مرگ الکساندر دوم، الکساندر سوم جای تزار مقتول را گرفت. بسیاری از نارودنیک‌ها دستگیر شدند و شرکت کنندگان در قتل تزار اعدام گردیدند. استبداد تزاری نه تنها از میان نرفت، بلکه تشدید شد. نارودنیک‌ها، در عین شجاعت و از خودگذشتگی، روش نادرستی پیش گرفته بودند. آن‌ها در مبارزه علیه ستمگران تنها به دهقانان چشم داشتند و مهم‌ترین عامل یعنی نیروی کارگران صنعتی - طبقه نوظهور - را به حساب نمی‌آوردند.

در اواخر قرن نوزدهم، کارگران روسیه به صفوف مبارزین آزادی‌خواه پیوستند. صدها و گاهی هزاران کارگر در یک کارخانه در کنار یکدیگر، به کار مشابهی اشتغال داشتند. برای آن‌ها یافتن زبان مشترک بسیار آسان تر بود. کارگران دریافتند که صاحب کارخانه از حاصل کار آن‌ها ثروت مندتر می‌شود و متوقف شدن کار با منافع او در تضاد است. به همین جهت گاهی اوقات دست از کار می‌کشیدند و خواستار شرایط بهتری می‌شدند. یکی از بزرگ‌ترین اعتصابات‌ها در سال ۱۸۸۵، در یک کارخانه نساجی در "ارخوو-زویوا"، در نزدیکی مسکو به وقوع پیوست. سرمایه‌دار "موروزف"، صاحب کارخانه کارگران را بر سر هر مسئله جزئی جریحه می‌کرد. "پیوتر مویسینکو" یکی از کارگران پیشرو و رفقایش فهرستی از خواسته‌هایشان تهیه کردند و آن را در طی یک ملاقات پنهانی به تصویب دیگر کارگران رساندند. آن‌ها تصمیم گرفتند برای تحقق تقاضاهایشان دست به اعتصاب بزنند.

سوت کارخانه در ساعت مقرر به صدا درآمد، ولی کارگران از رفتن به سرکار، خودداری کردند. موروزف از پذیرفتن خواسته‌های کارگران مبنی بر اضافه حقوق و قطع جرایم امتناع کرد و تلگرافی با این متن به یکی از وزرای حکومت تزاری فرستاد: "کارگران در کارخانه شورش کرده‌اند... محترماً از شما تقاضا داریم اقدامات لازم را جهت متوقف ساختن شورش به عمل آورید."

نزدیک غروب سربازان حکومتی خود را به کارخانه رساندند. سروزگذشت و هیچ یک از اعتصاب کنندگان به سرکار خود بازنگشتند.



پیوتر مویسینگو

فرماندار که به ارخوو - زویوا آمده بود ، از شنیدن اظهارات کارگران خودداری و نمایندگان آن‌ها را که برای مذاکره به نزد او آمده بودند ، دستگیر کرد . قزاق‌های سوار بر اسب به کارگرانی که در حیاط کارخانه جمع شده بودند ، حمله کردند . آن‌ها در حالی که ضربات شلاق‌های خود را بر بدن کارگران می‌نواختند ، چند تن از آن‌ها را در زیر لگد اسب‌های خود کشتند . به فرمان تزار بیش از ۶۰۰ کارگر دستگیر شدند ، اعتصاب سرکوب شد .

با این همه ، حادثه مذکور از اهمیت اقتصادی و سیاسی بسیاری بر - خوردار شد . با وجود قوانین اعلام شده از طرف حکومت که به موجب آن‌ها شرکت‌کنندگان در اعتصاب به زندان محکوم می‌شدند ، کارگران دیگر کارخانه‌ها در سایر نقاط کشور راه رفقای خود در ارخوو - زویوا را دنبال کردند . این جا و آن جا ، کارخانه‌داران ناچار از دادن امتیازاتی شدند . میزان جرایم کاهش یافت و اندک اندک بر مزد کارگران افزوده شد . در سال ۱۸۸۶ حکومت تزار ناچار از تصویب قانون لغو جرایم گردید . هیئت منصفه دادگاهی که به اتهام اعتصاب‌کنندگان ارخوو - زویوا رسیدگی می‌کرد ، آن‌ها را بی‌گناه شناخت . هر چند این امتیازات ناچیز کمک اندکی به بهبود زندگی کارگران در روسیه تزاری کرد ، اما مبارزه هم‌چنان ادامه داشت . هنوز کارگران از وجود سازمان منظمی برخوردار نبودند و به‌طور جداگانه دست به اعتصاب می‌زدند . در حالی که در یک کارخانه کارگران اعتصاب کرده بودند ، بقیه در دیگر کارخانه‌ها به سر کار می‌رفتند . برای تزار و سرمایه‌داران ، سرکوب فعالیت‌های پراکنده در کارخانه‌های دور از هم کار آسانی بود . در عین حال کارگران نیز از درک

مسئله اساسی عاجز بودند. آن‌ها به مبارزات خود برای به دست آوردن امتیازات کوچک از سرمایه‌داران ادامه می‌دادند و گاهی نیز موفق می‌شدند، اما نمی‌توانستند بفهمند که برای تأمین یک زندگی خوب، ناچار از قلع و قمع نیروی تزار، سرمایه‌داران و زمین‌داران و برقراری تسلط و قدرت خود بر کشور هستند.

حصول پیروزی چگونه ممکن می‌گردید؟ به چه ترتیب همه کارگران و مردم زحمتکش به درون صفوف مبارزه کشانده می‌شدند؟ "ولادیمیر لنین"، بزرگ‌ترین آموزگار و سازمان‌دهنده مردم زحمتکش این مشکل را پاسخ گفت. "ولادیمیر ایلیچ اولیانوف" (لنین)، در بیست و دوم ماه آوریل سال ۱۸۷۰ در شهر سیمبرسک متولد شد. خانواده اولیانوف از رنج‌های مردم زحمتکش آگاه بودند. آن‌ها به خوبی با آثار چرنیشفسکی، نگراسوف و دیگر نویسندگان روسی، که دوشادوش توده‌های محروم روسیه تزاری مبارزه کرده بودند، آشنایی داشتند. پدر ولادیمیر، "ایلیا اولیانوف" (۱۸۸۶-۱۸۳۱) چه آن زمان که معلم بود و چه بعدها که به عنوان بازرس مدارس دولتی فرمانداری سیمبرسک فعالیت می‌کرد، سهم شایان توجهی در آگاه کردن توده‌های حوضه ولگا - چواش‌ها و باشکیرها - به عهده داشت. الکساندر، برادر بزرگ‌تر ولادیمیر یک انقلابی بود. او به اتهام دست داشتن در توطئه قتل الکساندر سوم اعدام گردید. در آن زمان ولادیمیر ۱۷ سال بیشتر نداشت. او شدیداً به خاطر از دست دادن برادر محبوبش متأثر بود، و شجاعت و از خودگذشتگی او را می‌ستود، اما با این همه شیوه‌ای را که الکساندر برای مبارزه پیش گرفته بود، تأیید نمی‌کرد. ولادیمیر به هنگام شهادت برادرش صراحتاً اظهار داشت: "نه، ما راه او را دنبال نخواهیم کرد، روشی که باید اتخاذ شود این نیست."

لنین قبلاً در مورد راهی که قصد داشت زندگیش را صرف آن کند، تصمیم گرفته بود.

ولادیمیر بر آن بود تا خود را وقف آزاد کردن مردم زحمتکش کند. نخستین هدف لنین ایجاد نوعی سیستم اجتماعی بود که در آن ابزار و وسایل تولید (زمین، کارخانه‌ها، معادن و به‌طور خلاصه هر آن چه برای تولید مواد مورد نیاز مردم به کار می‌رود) در اختیار تمامی جامعه - و نه در مالکیت خصوصی عده‌ای محدود - باشد. جامعه‌ای فاقد بهره‌کش و بهره‌ده، اجتماعی از انسان‌های برابر که با تمامی استعداد و توانایی خود برای منافع عمومی جامعه کار می‌کنند، جامعه‌ای که هر یک از افراد آن قادر خواهد بود احتیاجات خود را برآورده سازد. این سیستم اجتماعی، "کمونیسم" نام دارد. قهرمانان و رهبران ستم‌کشان، انقلابیون و متفکرین در طول تاریخ بشر همواره زندگی مرفهی برای مردم روی زمین آرزو کرده‌اند، با این همه همه آن‌ها در جامعه عمل پوشاندن به این آرزوها با شکست مواجه گردیده‌اند. نحوه ایجاد جامعه کمونیستی نخستین بار توسط "کارل مارکس"

و "فردریک انگلس" متفکرین و انقلابیون بزرگ قرن ۱۹ آلمان بیان شد. نظریات آن‌ها که بعدها به مارکسیسم شهرت یافت، افکاری واهی و خیالی نبودند. آن‌ها قوانین حاکم بر رشد و حرکت جامعه را کشف کردند و آن را به صورت علمی بیان داشتند. از همین رو نظریات مارکس و انگلس را کمونیسم علمی می‌گویند. مارکس و انگلس در نتیجه مطالعات عمیق و جامعی که از تاریخ حیات جامعه بشری به عمل آوردند، نشان دادند که چگونه تمام بیماری‌ها و بحران‌های سرمایه‌داری - بی‌حرمتی، ظلم، بیکاری، فقر و گرسنگی با وجود منابع عظیم غذایی و جنگ‌ها - ناشی از مالکیت خصوصی ابزار تولید به دست عده‌ای ثروتمند و سرمایه‌دار است، عده‌ای که به هیچ وجه به آسایش مردم اهمیت نمی‌دهند و صرفاً در فکر افزودن میزان عایدات و منافع خود هستند و چگونه حکومت‌های کشورهای سرمایه‌داری با تمام نیرو از آن‌ها حمایت می‌کنند.

از آن‌جا که سرمایه‌داران هرگز حاضر نخواهند شد تا طلبانه از امتیازات و عایدات خود چشم‌پوشی کنند، وقوع یک انقلاب ضروری است. انقلاب می‌بایست منجر به سرنگونی دولت سرمایه‌داری گردد، مالکیت خصوصی ابزار تولید را ریشه‌کن کند و مالکیت عمومی آن‌ها را جانشین سازد. تمامی مردم زحمتکش مدافع این تحول هستند، اما مبارزات آن‌ها تنها هنگامی به نتایج موفقیت‌آمیز منجر خواهد شد که توسط پرولتاریا (طبقه کارگر) رهبری گردد، چه این طبقه، هر دو تجربه کار و مبارزه با سرمایه‌داران را در اختیار دارد. پرولتاریا در عین حال از شرایط لازم برای سازمان یافتن، اتحاد و تصمیم‌گیری نیز برخوردار است. پرولترها مالک هیچ یک از ابزار تولید نیستند. آن‌ها نه مانند صنعت‌گران و پیشه‌وران صاحب محل کار خود هستند و نه چون دهقانان از خود قطعه زمین کوچکی دارند. آن‌ها چه بخواهند و چه نخواهند ناچارند برای امرار معاش تنها به نیروی کار خود متکی باشند. از همین رو مارکس جمله معروف زیر را بیان کرده است:

"پرولترها در این انقلاب چیزی جز زنجیرهای خود از کف نخواهند داد. ولی جهانی را به چنگ می‌آورند."

پس از پیروزی انقلاب، پرولتاریا - هم‌چنان‌که تجارب تاریخی چندین کشور ثابت کرده است - مبارزه توده‌های زحمتکش را برای ایجاد جامعه کمونیستی رهبری خواهد کرد. در کشورهایی که توده‌های زحمتکش، تحت ظلم و ستم به سر می‌برند، طبقه کارگر در حالی که مبارزه آزادی بخش توده‌ها را رهبری می‌کند، نیز در پی اتحاد با دیگر طبقات محروم برای به دست گرفتن نیروی حکومت و برقراری دیکتاتوری پرولتاریاست. کشوری که انقلاب پرولتری در آن به پیروزی رسیده است، راهی طولانی و دشوار برای تحقق هدف نهایی که همانا ایجاد جامعه کمونیستی است، پیش‌رو دارد. مردم زحمتکش می‌بایست بر مشکلات و موانع زیادی فایز آیند و تا چندی فقر و محرومیت‌های بسیاری را تحمل کنند. برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و

ایجاد مالکیت عمومی بر ابزار تولید، نخستین قدم در این راه خطرناست. این امر به توده‌ها فرصت خواهد داد تا دست به کار ایجاد نظام سوسیالیستی، نخستین مرحله از جامعه کمونیستی گردند. مارکس از سوسیالیزم به عنوان یک نظام اجتماعی که در پناه آن، دولت پرولتری تمامی ابزار اصلی تولید را در اختیار گرفته، اقتصاد کشور را از اساس و برطبق نقشه تنظیم می‌نماید، یاد کرده است. این مسئله به کشورهای سوسیالیست امکان خواهد داد بسیار سریع‌تر و موفق‌تر از کشورهای سرمایه‌داری به پیش روند. با این وجود مدت مدیدی به طول خواهد انجامید تا این که اقتصاد به آن درجه از پیشرفت نایل آید که محصولات مادی به وفور تولید گردند. کار در نظام سوسیالیستی یک امر لازم و ضروری برای هر یک از افراد جامعه است. به همین جهت در این نظام هر فرد مطابق با استعداد و توانایی خود کار می‌کند و براساس کیفیت و کمیت کارش از محصولات مادی بهره‌مند می‌گردد. از همین روست که در جامعه سوسیالیستی اصل زیرین به عنوان اصل هادی و راهنما در پیش پای خلق قرار دارد: "از هر کس به میزان تواناییش، به هر کس مطابق کارش."

کارگران و توده‌های زحمتکش هر کشوری، همواره از نیروی کافی برای ازپا درآوردن ستم‌گران کشور خود برخوردار هستند. به منظور پیشگیری از دخالت سرمایه‌داران کشورهای خارجی در سرکوب انقلاب، لزوم اتحاد و همکاری متقابل میان کارگران کشورهای مختلف احساس می‌شود. توده‌های محروم سراسر جهان، به خاطر اعتلای مبارزات رهایی‌بخش خود ناچار از اتحاد علیه ستم‌گران و بهره‌کشان هستند. شعار زیرین که توسط مارکس و انگلس بیان شده است، بر این نکته تأکید می‌ورزد: "کارگران جهان متحد شوید!"

از آنجایی که هر ارتشی برای مبارزه و حصول پیروزی به فرماندهان، مرکز فرماندهی و نقشه نظامی تنظیم شده نیاز دارد، برای مبارزات انقلابی پرولتاریا نیز وجود رهبران و سازمان مرکزی برای هدایت فعالیت توده‌ها به سمت هدف نهایی ضروری است. این سازمان تنها می‌تواند یک حزب پرولتری باشد که اعضای آن از آگاه‌ترین، پیشروترین، با ثبات‌ترین و شجاع‌ترین نمایندگان طبقه کارگر تشکیل شده، از احترام و اعتماد رفقای خود بهره‌مند باشند. حزب می‌بایست از برنامه روشنی برای فعالیت انقلابی برخوردار باشد، نقش و وظایف کارگران را برای آن‌ها تشریح نماید، آن‌ها را متحد گرداند و مبارزاتشان را رهبری کند. مارکس و انگلس در زمان حیات خود چنین حزبی بنا کردند و نام "حزب کمونیست" بر آن نهادند. عنوان کمونیست، بر هدف نهایی حزب یعنی ایجاد جامعه کمونیستی دلالت داشت. تذکر این نکته ضروری است که اعضای احزاب کارگری آلمان، فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی خود را سوسیالیست می‌نامیدند و به این ترتیب بر هدف خود مبنی بر ایجاد نظام سوسیالیستی صحه می‌گذاشتند. در آغاز قرن

بیستم مارکسیست‌های انقلابی روسیه نیز خود را "سوسیالیست" و یا "سوسیال دمکرات" می‌خواندند.

لنین هنگامی که هنوز بسیار جوان بود، به مطالعه آثار مارکس و انگلس همت گماشت و از همان آغاز به یکی از پیروان و نمایندگان برجسته مکتب آن‌ها بدل گردید. او که مارکسیسم را به گونه‌ای خلاق تکامل بخشیده و به پیش برده بود، به سازمان دادن یک حزب مارکسیست انقلابی اصیل در روسیه مبادرت ورزید. حزب لنین مبارزات پرولتاریا و دیگر طبقات زحمتکش روسیه را برای عملی ساختن افکار و نظریات مارکس و انگلس رهبری کرد.

لنین در سن هفده سالگی وارد دانشگاه کازان (غازان) شد و به زودی به مبارزات سیاسی دانشجویان علیه تزار پیوست. مامورین حکومتی او را از دانشگاه اخراج و به یک روستا تبعید کردند. لنین در طول مدت تبعید امکان یافت اطلاعات دست اولی از شرایط ناگوار دهقانان به دست آورد. او با مراجعه مکرر به آثار مارکس و انگلس سعی داشت هر چه زودتر به فعالیت انقلابی دست زند.

لنین پس از انقضای مدت تبعیدش از سکونت‌گاه اجباری خود بازگشت، اما این بار از طرف حکومت تزار مانع ادامه تحصیل او در مراکز آموزش عالی کشور شدند. ولادیمیر تصمیم گرفت پیش خود درس بخواند و به زودی آن چه را که دیگر دانشجویان در چهار سال تحصیل می‌کردند، در مدت هجده ماه به پایان رساند و سرانجام در سال ۱۸۹۱، امتحانات دانشکده حقوق دانشگاه پتر بورگ را با موفقیت گذراند و موفق به دریافت دیپلم درجه یک گردید.

اولیانوف در سال ۱۸۹۳ به پتر بورگ رفت، چه او قصد داشت در شهری با کارخانه‌های بسیار و جمعیت کارگری زیاد سکونت گزیند. وی در آن جا چندین گروه مباحثه کارگری سازمان داد. کارگران در اجتماعات پنهانی خود به دقت به سخنان لنین جوان گوش می‌دادند، او درباره اتحاد کارگران سراسر روسیه و نه تنها پتر بورگ، برای آن‌ها سخن می‌راند. لنین به آن‌ها می‌آموخت که مبارزه نباید صرفاً به خاطر منافع شخصی صورت گیرد، بلکه هدف نهایی از این کار، همانا به دست گرفتن تمام نیروی حکومت به وسیله طبقات زحمتکش است. لنین در سال ۱۸۹۵، تمامی این گروه‌های مباحثه را در سازمان واحدی - اتحادیه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر - گرد آورد. اتحادیه اعتصابات پتر بورگ را که در یک زمان ده‌ها هزار کارگزار شاخه‌های مختلف صنعت در آن شرکت می‌جستند، رهبری کرد. فعالیت لنین هرگز به رهبری گروه‌های کارگری محدود نشد. او کتاب‌ها و جزوه‌هایی می‌نوشت و به وسیله دیگر رفقای خود در سراسر کشور توزیع می‌کرد. لنین کارگران و دیگر زحمتکشان را به قیام برای مبارزه نهایی علیه تزار، سرمایه داران و زمین‌داران فرا می‌خواند. لنین می‌گفت که مبارزه تنها در صورتی که توسط طبقه کارگر رهبری شود، به پیروزی خواهد رسید. تحت تاثیر کتاب‌ها و

جزوه‌های لنین و رهنمودهای وی، کارگران سایر شهرها نیز هم چون رفقای پتر بورگی خود راه اتحاد پیمودند.

لنین در پایان سال ۱۸۹۵ یک بار دیگر دستگیر شد و به یکی از بدترین زندان‌های روسیه تزاری - قلعه پتروپل - فرستاده شد. وی چه در زندان و چه به هنگام تبعید در دورترین نقاط روسیه همواره رهبری جنبش‌های روبه رشد کارگری را به عهده داشت. بر تعداد پیروان لنین به‌طور مرتب افزوده می‌شد. اکثر آن‌ها کارگران انقلابی بودند که تحت تعلیمات و رهنمودهای لنین به راهی که توسط مارکس و انگلس کشف شده بود، گام می‌نهادند.

لنین پس از بازگشت از سیبری ناچار روسیه را ترک کرد. ماموران حکومتی کوچک‌ترین اعمال او را تحت نظر داشتند و او را به دستگیری مجدد تهدید می‌کردند. اولیانوف در خارج نیز هم چنان به رهبری مبارزات توده‌های زحمتکش روسیه ادامه داد. در شرایط آن روز روسیه، لزوم اتحاد کارگران پیشرو کشور در درون یک حزب واحد انقلابی - حزب مارکسیست - از اولویت خاصی برخوردار بود. لنین ایجاد یک روزنامه کارگری را برای سراسر روسیه در شرایط پلیسی روسیه تزاری به عنوان آغاز کار پیشنهاد کرد.

در سال ۱۹۰۰ نخستین شماره روزنامه لنینی "ایسکرا" در خارج از کشور به چاپ رسید. کارگران پیشرو آلمانی به لنین در ایجاد یک چاپخانه مخفی برای چاپ روزنامه یاری کردند. لنین به هنگام چاپ ایسکرا از همکاری صمیمانه "نادژدا کروپسکایا" همسر و رفیق خود و دیگر انقلابیونی که از زندان و یا تبعید گریخته بودند، برخوردار بود. آن‌ها در روزنامه کارگران را به اتحاد دعوت می‌کردند، از مبارزات طبقاتی به آن‌ها می‌آموختند و ماهیت کسانی را که سعی داشتند، کارگران را از تصرف قدرت سیاسی منحرف سازند، افشا می‌کردند. بیش از ۵۰ مقاله نوشته لنین و بسیاری مقاله‌های دیگر که سایر رفقای او نوشته بودند، لزوم تأسیس یک حزب انقلابی مسلح به تئوری پیشرفته انقلابی را برای کارگران تشریح می‌کردند. حزبی که قادر باشد مبارزات توده‌های زحمتکش را علیه ستم‌گران رهبری کند.

رفقای لنین - "بابوشکین"، "باثومن"، "زملیاچکا"، "کالینون"، "اسوردلوف" و دیگران - شماره‌های مختلف ایسکرا را منظمًا به‌طور پنهانی به روسیه حمل می‌کردند. این عمل با دشواری بسیاری همراه بود. برای کم‌حجم شدن روزنامه‌ها، آن‌ها را بر روی زرورق چاپ می‌کردند. روزنامه‌ها را در چمدان‌های جاسازی شده و یا داخل آستر لباس اشخاصی که از مرز عبور می‌کردند، به روسیه می‌رساندند. انقلابیونی که به توزیع ایسکرا در داخل کشور مبادرت می‌ورزیدند، با خطرات بسیاری روبرو بودند. آن‌ها با مسافرت‌های خود در سراسر کشور به برقراری ارتباط میان گروه‌های مختلف کارگری اقدام می‌کردند. راه‌ها و شیوه‌های متنوع مبارزه علیه سرمایه‌داران که به وسیله کارگران کارخانه‌ها به کار گرفته شده بود، از طریق روزنامه به دیگر رفقای آن‌ها در سایر شهرها و نواحی روسیه تعلیم داده می‌شد.



لنین در پایان دهه نود

ایسکرای لنین با روش‌های ذکر شده مبارزات کارگران پیشرو روسیه را سازمان داد و زمینه را برای شالوده‌ریزی یک حزب انقلابی فراهم کرد. در سال ۱۹۰۳، نمایندگان کارگران انقلابی روسیه که از اعضای سازمان‌های مختلف سوسیال دمکرات انتخاب شده بودند، به لندن رفتند. ۴۳ نماینده از بزرگ‌ترین مراکز صنعتی کشور در این اجتماع حضور یافتند. اجتماع آن‌ها به پیشنهاد لنین و برای شالوده‌ریزی یک حزب مارکسیست انقلابی تشکیل شده بود. برپایی چنین کنگره‌ای در روسیه تزاری به جهت شرایط خفقان‌آور روسیه و تعقیب و شکنجه پلیس غیر ممکن بود.

لنین در طی سخنرانی خود، پیشنهاد تاسیس حزبی با برنامه روشن و انضباط و دیسیپلین محکم را به کنگره داد. وی هم چنین پیشنهاد کرد که تنها مبارزین ثابت قدم و پرکار به عضویت حزب پذیرفته شوند.

مخالفین لنین نیز در کنگره حضور داشتند. آن‌ها با وجود انضباط محکم در حزب مخالف بودند و از همین رو پیشنهاد می‌کردند که افراد بدون در نظر گرفتن شرکت فعالانه‌شان در امور حزبی و تنها با شرط هم فکری با حزب به عضویت آن پذیرفته شوند. در مورد برنامه حزب نیز که لنین مطرح کرده بود، بحث و جدال شدیدی در کنگره در گرفت. لنین با توجه به تعالیم مارکس، انقلاب سوسیالیستی، سرنگونی رژیم تزار، زمین‌داران و سرمایه‌داران و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا را به منظور ایجاد سوسیالیسم به عنوان اهداف اصلی حزب انقلابی روسیه پیشنهاد کرد. او خاطر نشان ساخت که پرولتاریا بدون تسلط کامل موفق به ایجاد سوسیالیسم نخواهد گردید، چه بقایای طبقات بهره‌کش، حتی اگر اندک قدرت و نفوذی در حکومت جدید داشته باشند، توده را از برآوردن این مهم باز خواهند داشت.

رقبای لنین، به شدت به وجود این عبارت در برنامه اعتراض کردند. آن‌ها معتقد بودند که حزب سوسیال دمکرات روسیه می‌بایست در همه امور به دیگر احزاب دمکرات و سوسیالیست کشورهای اروپای غربی تاسی جوید. این احزاب پس از مرگ مارکس و انگلس مبارزه به خاطر کسب قدرت را نگی و از مارکسیسم انقلابی عدول کردند. رهبران این احزاب معتقد بودند، که پرولتاریا قادر است با به راه انداختن اعتصاب، امتیازاتی از سرمایه‌داران کسب کند و موقعیت خود را در جامعه بهبود بخشد. نظریه پردازان آن‌ها در روسیه بر سر این مسئله که پرولتاریای روسیه نیز مبارزات خود را به مسائل اقتصادی محدود سازد، پافشاری می‌کردند.

لنین با توجه به عدم آمادگی توده‌های زحمتکش، انقلاب سوسیالیستی و برپایی دیکتاتوری پرولتاریا را به عنوان وظیفه اصلی ولی دوردست، برای برنامه‌نهایی و حداکثر (ماکزیموم) حزب در نظر گرفته بود، چه او و یارانش از عدم آگاهی کافی و سازمان لازم در میان پرولتاریای روسیه باخبر بودند. لنین معتقد بود که نخستین وظیفه حزب به انجام رساندن یک انقلاب بورژوا دمکراتیک است، با وقوع این انقلاب تزاریسیم سرنگون شده، جمهوری

دمکراتیک تاسیس می‌گردد، انتخابات عمومی برگزار شده، قانون هشت ساعت کار در روز وضع می‌شود، برابری همه‌نژادها به رسمیت شناخته شده، زمین‌هایی که پس از الغای سرواژ از دهقانان غصب شده بود به آنان بازگردانده می‌شود و سرانجام تمامی نشانه‌ها و آثار سرواژ به دست فنا سپرده می‌شود. این وظایف برنامه حداقل (مینیموم) حزب را تشکیل می‌دادند. در آن زمان این تنها، پرولتاریا نبود که از حکومت استبدادی و وحشی‌گری‌های دولت تزار نفرت داشت، بلکه قسمتی از بورژوازی، روشنفکران، پیشموران خرده‌پای شهری، دهقانان و سرانجام تمامی قشرهای تحت ستم امپراطوری روسیه در این احساسات با طبقه کارگر سهیم بودند. از همین رو بسیار بجاست اگر حمایت این طبقات از انقلاب بورژوا دمکراتیک را توقع داشته باشیم. با این همه بنا بر نظریات لنین و رفقاییش، نقش نهایی و تعیین‌کننده در انقلاب بردوش پرولتاریا که از جانب دهقانان حمایت می‌شد، قرار داشت. برنامه حداقل پیشنهادی لنین نیز به شدت مورد حمله مخالفان وی قرار گرفت. با همه این‌ها، سرانجام کنگره برنامه پیشنهاد شده از جانب لنین را تصویب کرد. در انتخابات حزبی موافقین لنین اکثریت را به دست آوردند. در نتیجه آن‌ها به "بلشویک"‌ها و مخالفین لنین به "منشویک"‌ها شهرت یافتند. از آن زمان به بعد لغت بلشویک با مفهوم "مارکسیست انقلابی پیگیر، کسی که به طور کامل و تمام عیار به طبقه کارگر و کمونیسم وفادار است" مترادف گشته است.

حزبی که به این ترتیب به وسیله لنین و یارانش پایه‌گذاری شد، شکل جدیدی از انضباط و سازمان حزبی را به جهانیان عرضه کرد. این حزب به نحوی فعال، در راهی که به وسیله مارکس و انگلس، کاشفین کمونیسم - علمی عرضه شده بود، قدم گذاشت. حزب برای به انجام رساندن برنامه‌اش ناچار از سازمان دادن به صفوف پراکنده کارگران، ترغیب آن‌ها به مبارزه و سرانجام ایجاد همکاری نزدیک میان کارگران و دهقانان بود. بلشویک‌ها به این امر واقف بودند که راهی دشوار و طولانی در پیش رو خواهند داشت. اما ایمان به نیروی کارگران و دهقانان آن‌ها را در پیوستن به مبارزه و شرکت فعالانه در آن تشویق می‌کرد. رفقای لنین مصمم بودند، تحت رهبری وی بر همه موانع، مشکلات و خطرات فایز آیند.

سال ۱۹۰۴ مصادف با آغاز جنگ روسیه تزاری و ژاپن بود. سرمایه - داران روسی و ژاپنی، هر دو می‌خواستند، کره و دیگر کشورهای خاور دور را غارت کنند. ارتشی که امپریالیست‌های ژاپن برای جنگ با روسیه تهیه کرده بودند، به خوبی تجهیز یافته بود. اما نیروهای روسیه تزاری از سازمان منظمی برخوردار نبودند. با این همه تزار و ژنرال‌های روسیه به پیروزی آسان خود بر ژاپنی‌ها ایمان داشتند. آن‌ها مصمم بودند با به راه انداختن جنگ امپریالیستی نه تنها سرزمین‌های تازه‌ای را تصرف کنند، بلکه به وضع متزلزل خود در داخل کشور نیز استحکام بخشند. حکومت تزار امیدوار بود با پیروزی

برزاین مانعی در راه پیشبرد جنبش انقلابی فزاینده در روسیه به وجود آورد و آن را دچار وقفه سازد.

سربازان و ملوانان روسیه دلیرانه جنگیدند، اما تجهیزات قدیمی و فرسوده، عدم لیاقت و خیانت‌های مکرر افسران بلند پایه، حکومت، سرانجام به شکست روسیه انجامید. جنگ وضع کارگران و دهقانان را از قبل نیز بدتر کرد و در واقع به جرقه‌ای برای شعله‌ور شدن آتش انقلاب در میان طبقه کارگر بدل شد.

اعتصابات بی‌درپی و بی‌پایان کارخانه‌ها را فرا گرفتند. دهقانان در گرسنگی به سر می‌بردند. خانواده‌های بسیاری در طول جنگی که هرگز با آن موافق نبودند، عزیزان خود را از دست دادند. بلشویک‌ها، کارگران را به مبارزه برای سرنگونی حکومت تزار دعوت کردند. اما بسیاری از کارگران نمی‌توانستند بفهمند که چطور بدون وجود تزار زندگی خواهند کرد. از همان آغاز کودکی، در مدرسه و در کلیسا به آن‌ها گفته شده بود که خداوند شخصا آن‌ها را به سرفروا آوردن در مقابل تزار امر کرده است. پلیس تزاری که سعی داشت این اوهام را شدت بخشد، کشیشی به نام "گاپون" را به این منظور اجیر کرد. او با فریب سعی داشت کارگران را به اعمالی تحریک کند که سرکوبی آن برای پلیس آسان باشد و به این ترتیب جنبش کارگران را در خون غرق سازد. گاپون با برپایی اجتماعاتی ریاکارانه با کارگران اظهار هم‌دردی می‌کرد. وی وضع دشوار زندگی کارگران را تصدیق می‌کرد، اما سعی داشت آن‌ها را متقاعد سازد که تزار چیزی در این باره نمی‌داند. گاپون با بی‌شرمی به کارگران می‌گفت: "ما باید با یکدیگر نزد تزار برویم و او را از اوضاع مطلع سازیم. او به سخنان ما گوش خواهد داد و به ما آزادی و زمین خواهد بخشید."

بلشویک‌ها کارگران را از خطری که تهدیدشان می‌کرد، آگاه ساختند و به آن‌ها توضیح دادند که تزار بزرگ‌ترین زمین‌دار و دشمن قسم خورده کارگران است. با این همه بسیاری از کارگران، ساده‌لوحانه به مهربانی تزار ایمان داشتند. کارگران پتر بورگ در حالی که گاپون حیل‌گر رهبری شان می‌کرد، عرض‌حالی از خواسته‌های خود تهیه کردند و روز یکشنبه نهم ماه ژانویه سال ۱۹۰۵ به سمت کاخ زمستانی به راه افتادند تا آن‌ها را به تزار تقدیم کنند. آن‌ها با زن و فرزندانشان در حالی که بهترین لباس‌هایشان را به تن داشتند و تمثال‌های تزار را در دست گرفته بودند، در صفوف منظم به راه افتادند. هنگامی که به میدان جلو کاخ رسیدند، شور و شوق عجیبی در میانشان ایجاد شده بود. هر کس مشتاق بود تا حداقل یک نظر هم‌گه شده تزار را ببیند. اما اثری از تزار نبود. انتظار بی‌صبرانه آن‌ها به محض بر خوردن با صفوف طویل سربازان که اطراف میدان را احاطه کرده بودند، به‌ترس و هیجان تبدیل شد. کارگران توقف کردند. سربازان به محض شنیدن صدای فرمان، تفنگ‌هایشان را به روی کارگران نشانه رفتند. کارگر جوانی که دردم

کشته شده بود، به پیاده‌رو افتاد. زن مجروحی در حالی که کودک بی‌جان خود را در آغوش می‌فشرد، به زمین غلتید. وحشت عجیبی صفوف کارگران را فراگرفت. مردم در حالی که تمثال‌ها و شمایل تزار را بر زمین می‌انداختند، از جلو سربازان گریختند. ترس و ابهام و نفرت به یک‌جا در چهره کارگران خانه کرده بود. بسیاری نمی‌توانستند بفهمند که چه اتفاقی افتاده است. آن‌ها قادر نبودند درک کنند که چرا با وجود مقاصد صلح‌جویانه خود، هدف تیراندازی سربازان قرار می‌گیرند. ناگهان واحدهای سواره نظام در میدان ظاهر شدند. آن‌ها با شمشیرهای کشیده خود به جمعیت حمله کردند و زن‌ها و بچه‌ها و پیرمردها را به شلاق کشیدند. به زودی میدان از جمعیت تهی شد، تنها اجساد بی‌جان و برف‌های خونین از نتایج "ملاقات تزار و مردمش" حکایت داشتند.

خبر قتل عام کارگران به زودی در سراسر پتر بورگ پیچید. کارگران به ساختن سنگر میادرت کرده، اسلحه به دست گرفتند. آن‌ها با خود می‌گفتند: "همان‌کاری را با او خواهیم کرد، که او با ما کرد." در روز نهم ماه ژانویه سال ۱۹۰۵، سربازان و پلیس در میدان روبروی قصر و در قسمت‌های کارگرنشین پتر بورگ، بیش از هزار نفر را کشتند و چندین هزار نفر را نیز مجروح کردند. به مناسبت این حادثه، کارگران از آن روز با نام "یکشنبه خونین" یاد کردند، لنین حوادث نهم ژانویه را این چنین توصیف کرد: "طبقه کارگروسیه درسی تاریخی از جنگ داخلی فرا گرفت، آموزش انقلابی پرولتاریا در طی یک روز آن چنان پیشرفتی حاصل کرد که در طی ماه‌ها و شاید سال‌ها، زندگی یک نواخت و کسل‌کننده ممکن نبود." (۲)

مردم اعتماد و وفاداری خود را به تزار از دست دادند، کارگران به صحت این گفته بلشویک‌ها - آزادی تنها با نیروی اسلحه به دست خواهد آمد - ایمان آوردند.

به‌عنوان اعتراض به قتل عام پتر بورگ، کارگران مسکو، ریگا، تفلیس، باکو و دیگر شهرهای روسیه دست به اعتصاب زدند. تنها در ژانویه ۱۹۰۵ بیش از ۱۴۰۰۰۰ نفر در اعتصاب شرکت کردند. شعار کارگران پتر بورگ "آزادی یا مرگ" در سراسر روسیه طنین افکند. به این ترتیب، نخستین انقلاب بورژوا دمکراتیک در روسیه آغاز گردید.

بلشویک‌ها، در آوریل ۱۹۰۵، به اصرار لنین، سومین کنگره حزب را برای رسیدگی به طرح برنامه‌ای درباره رهبری انقلاب، تشکیل دادند. کنگره سوم پس از تشکیل به این نتیجه رسید که بورژوازی روسیه از عهده رهبری موفقیت‌آمیز انقلاب بر نمی‌آید، چه آن‌ها قصد سرنگون کردن حکومت تزار را ندارند، بلکه خواهان محدودیت قدرت او هستند. آن‌ها می‌خواهند با تزار سازش کنند و در مبارزات خود علیه پرولتاریا از نیروی او بهره‌گیرند.

تنها متحد ممکن برای کارگران صنعتی، دهقانان بودند که سعی داشتند، زمین‌های خود را از ملاکین بازپس گرفته، به ستم آن‌ها پایان بخشند. آن‌ها فقط و فقط در نتیجه پیروزی انقلاب دمکراتیک قادر بودند به این آرزوی خود جامعه عمل ببوشانند. کارگران صنعتی می‌بایست از تقاضاهای دهقانان به‌طور کامل حمایت و مبارزات توده‌ها را برای سرنگونی حکومت مطلقه تزار و تاسیس جمهوری دمکراتیک رهبری می‌کردند. آن‌ها برای خنثی کردن موانعی که بورژوازی در راه پیروزی انقلاب بورژوا-دمکراتیک ایجاد می‌کرد، ناچار بودند قاطعانه عمل کنند. پس از پیروزی انقلاب بورژوا دمکراتیک، پرولتاریا می‌بایست بدون اتلاف وقت به ایجاد شرایط لازم برای تحقق انقلاب سوسیالیستی دست زند و در جهت پیش بردن انقلاب بورژوا دمکراتیک به سمت انقلاب سوسیالیستی تلاش ورزد. حصول چنین امری تنها در نتیجه یک قیام مسلحانه، به دنبال اعتصاب‌های سراسری با خواست‌های سیاسی ممکن می‌گردید. لنین در تابستان همان سال خاطرنشان ساخت که برخلاف آن‌چه تاکنون در کشورهای غربی مرسوم بوده، انقلاب بورژوا دمکراتیک نباید به حاکمیت بورژوازی منجر گردد، بلکه باید به برقراری دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک کارگران صنعتی و دهقانان بیانجامد. موج اعتصابات سیاسی در تمام طول زمستان و بهار سال ۱۹۰۵ در سراسر کشور ادامه داشت. شورایی کارگری که توسط کارگران "ایوانوو-وزنسنگ" تحت رهبری "فرانز" و "آفاناسیوف" برپا شده بود، با موفقیت اعتصابی به مدت ۲ ماه را رهبری کرد. علاوه بر این، در مناطق اورال، اوکراین، ماورای قفقاز و لانتویا نیز اعتصابات برپا گردید. دهقانان نیز در این مدت بسیار فعال بودند. آن‌ها در فصل بهار، زمین‌های متعلق به ملاکین را برای استفاده خود شخم زدند و مراتع آن‌ها را تصرف کردند. بلشویک‌ها، کارگران و دهقانان را به قیام مسلحانه فراخواندند، اما منشویک‌ها که از مارکسیسم انقلابی عدول کرده، عملاً به صورت آلتی در دست سرمایه‌داران در درون جنبش کارگری درآمده بودند، هرچه در قدرت داشتند به کار بردند تا کارگران را از به دست گرفتن اسلحه منصرف سازند.

در تابستان سال ۱۹۰۵، شورش ملوانان، عرشه "پوتمکین" یکی از رزم‌ناوهای دریای بالتیک را به لرزه درآورد. ملوانان نمی‌توانستند بیش از آن رفتار غیرانسانی افسران را تحمل کنند. آن‌ها کشتی را تصرف کرده، پرچم سرخ انقلاب را بر فراز آن به اهتزاز درآوردند. رزم‌ناو به منظور ملحق شدن به کارگران شورشی ادسا به آن سمت حرکت کرد، غافل از این که منشویک‌ها در عملیات انقلابی کارگران اخلال کرده بودند. به این ترتیب عوامل حکومتی موفق به سرکوبی شورش ملوانان شدند. با وجود این، شورش ملوانان ثابت کرد که نیروهای مسلح، این حامی اصلی حکومت تزار، خود در شرف اضمحلال است.

در اکتبر سال ۱۹۰۵، اعتصاب عمومی که توسط بلشویک‌ها سازمان

داده شده بود، سراسر کشور را فرا گرفت. کار در سراسر کشور پهناور روسیه تزاری، در کارخانه‌ها، معادن و غیره متوقف شد. "مرگ بر استبداد"، "پیروز باد جمهوری دمکراتیک" شعارهای اصلی اعتصاب را تشکیل می‌دادند. کارگران خواستار کاهش ساعات کار به هشت ساعت در روز و هم چنین تامین حقوق مدنی برای طبقه کارگر بودند. در طول این اعتصاب، شوراها نمایندگان کارگران، نخستین سازمان‌های سیاسی پرولتاریا، در بسیاری از مراکز صنعتی به وجود آمدند. هنگامی که اعتصابات غیرهم‌زمان در مراکز صنعتی دور از هم به وقوع می‌پیوستند، حکومت تزار با توسل به زور سرکوبشان می‌کرد. اما یک اعتصاب عمومی و فراگیر، حتی با نیروی سربازان نیز گسسته نمی‌شد. تزار هراسان از اوج‌گیری مبارزات توده‌ای سعی داشت با دادن امتیازاتی از پیشرفت انقلاب جلوگیری کند.

بیانیه تزار در مورد آزادی‌های بیشتر برای مردم در هفده اکتبر منتشر شد. او در این بیانیه قول تشکیل مجمع انتخابی دوما را به مردم داد. آزادی بیان و آزادی اجتماعات نیز تضمین شدند. تظاهراتی که به وسیله پلیس سازمان یافته بود، در کلیه شهرهای بزرگ برپا گردید. تجار، کارمندان دولت و حتی افراد پلیس در لباس شخصی به جان تزار دعا و از او قدردانی کردند. حتی در میان کارگران نیز اشخاصی پیدا می‌شدند که به وعده‌های تزار باور داشتند. منشویک‌ها سعی داشتند کارگران را متقاعد سازند که با گرفتن امتیاز از تزار، به اعتصاب درازمدت خود پایان دهند. با این همه بلشویک‌ها به کارگران توضیح دادند که بیانیه تزار مکر و حيله‌ای بیش نیست و مردم را به مبارزه مسلحانه برای کسب آزادی فرا خواندند. حوادث به زودی حقانیت بلشویک‌ها را ثابت کرد. روز پس از انتشار بیانیه، "نیکلای باثومن"، یکی از بلشویک‌های انقلابی به دست عوامل پلیس به قتل رسید. اتحادیه‌های سلطنت طلب، که به دست پلیس ترتیب یافته بودند، در سراسر کشور تاسیس شدند. دکان‌داران، کارمندان دولت، و جانیانی که از زندان آزاد شده بودند، به این اتحادیه‌ها، که از طرف حکومت بودجه‌های گزافی برایشان تامین شده بود، پیوستند. مردم، این تبه‌کاران را به اسم "باند سیاه" می‌خواندند. افراد باند سیاه به کارگران حمله می‌کردند و سعی داشتند، در میان کارگران ملیت‌های مختلف، بذر نفاق و دشمنی بیافشاند. در مدتی کمتر از یک ماه، به دنبال انتشار بیانیه تزار بیش از چهار هزار نفر به دست افراد باند سیاه و پلیس کشته و بیش از ده هزار تن نیز مجروح شدند.

در حالی که دست اعضای باند سیاه برای هر جنایتی باز بود، دولت تزار نیز به تعقیب و آزار بلشویک‌ها ادامه می‌داد. در کارخانه‌ها، پلیس لیستی از کارگران ضد تزار را که شامل همه کارگران پیشرو و انقلابی می‌شد، تهیه کرده بود. "آزادی"های تزار جز این نمی‌توانست باشد!

لنین در اوایل نوامبر به روسیه بازگشت. بلشویک‌ها تحت رهبری وی به تهیه مقدمات قیام مسلحانه مبادرت ورزیدند. آن‌ها از خارج اسلحه خریده،

پنهانی به روسیه وارد کردند . گروه‌های مسلح کارگران در کارخانه‌ها تشکیل شدند . کارگران در این گروه‌ها طرز استفاده از اسلحه و تیراندازی را فرا گرفتند . کارگران مسکو در دسامبر ۱۹۰۵ ، اولین کسانی بودند که برضد تزار اسلحه به دست گرفتند . به فرمان شورای نمایندگان کارگران مسکو ، که به وسیله بلشویک‌ها رهبری می‌شد ، اعتصاب تازه‌ای در هفتم ماه دسامبر سال ۱۹۰۵ ، آغاز گردید . کارگران در حالی که پرچم‌های سرخ در دست داشتند و سرودهای انقلابی می‌خواندند ، در خیابان‌ها به راه افتادند . آن‌ها سراسر خیابان‌های مسکو را سنگربندی کردند و در و دروازه ، تیرهای تلگراف ، بشکه‌های خالی و در واقع هر چه را که در دسترس داشتند ، به عنوان سنگر به کار بردند . کارگران انقلابی از پشت سنگرها به روی سربازان و پلیس تزار آتش گشودند . شدیدترین برخوردها در ناحیه "پرسنیا" ، در مسکوبه وقوع پیوست .

بیشتر سربازان تزار از نواحی دهقانی برخاسته بودند ، به همین جهت بسیاری از آن‌ها از آتش گشودن بر روی کارگران سر باز زدند . زن‌ها در حالی که پرچم‌های سرخ با خود داشتند ، در پیشاپیش صفوف کارگران از پرسنیا عبور کردند . ناگهان واحدهای سواره نظام از اطراف ظاهر شدند . آن‌ها



زدو خورد بر روی پل "گورباتی" در ناحیه پرسنیای مسکو در طول قیام مسلحانه دسامبر سال ۱۹۰۵

در حالی که شمشیرها و شلاق‌هایشان را در هوا تکان می‌دادند به سمت کارگران هجوم آوردند. زنان پرچم‌های سرخ را در دست‌های خود به اهتزاز درآورده، به مقابل سربازها شتافتند و فریاد زنان به آن‌ها نهیب زدند: "تا زمانی که زنده هستیم، موفق به گرفتن پرچم‌های ما نخواهید شد." سربازان سوار توقف کردند و پس از لحظه‌ای درنگ به عقب بازگشتند. ژنرال‌های تزار هراسان از پیوستن سربازها به صفوف کارگران، آن‌ها را به سربازخانه بازگرداندند. تزار نیکلای دوم، فرمان داد هنگ‌هایی که هنوز از او اطاعت می‌کردند به مسکو اعزام شوند. آن‌ها به توپ و مسلسل مسلح بودند.

جنگیدن با سربازان تزار، برای کارگران که سلاح‌های ناچیزی در اختیار داشتند، بسیار مشکل بود. با رسیدن دسامبر شورش در غالب نواحی مسکو درهم شکسته شد. با این وجود مدافعان پرسیا سرسختانه به جنگ ادامه می‌دادند. با این که سربازان منطقه را از تمام جوانب محاصره کرده بودند، کارگران تسلیم نشدند. به فرمان یکی از افسران توپ‌ها شلیک کردند. گلوله‌های سنگین، سنگرهای انقلابیون را درهم شکست و خانه‌ها را به آتش کشید. سرانجام کارگران به مقاومت خود پایان دادند.

اعضای مقرر فرماندهی کارگران شورشی پرسیا در بیانیه‌ای که به مناسبت پایان قیام صادر کردند، چنین اعلام داشتند: "ما قیام را آغاز کرده‌ایم و حال نیز به آن پایان می‌دهیم. بی‌حرمتی، قتل و شکنجه به هر کجا که برویم با ما خواهد بود و ما ناچاریم با آن روبرو شویم. اما آینده به طبقه کارگر تعلق دارد. خاطره مبارزات ما در پرسیا به مبارزات دیگر کارگران در سراسر جهان نیرو خواهد بخشید."

کارگرانی که عقب نشینی می‌کردند، اسلحه‌هایشان را تحویل ندادند. آن‌ها می‌گفتند: "ما هنوز به آن‌ها احتیاج داریم."

قیام مسلحانه در مسکو، نمایانگر اوج مبارزات کارگران روسیه در انقلاب اول بود. اگر چه شورش مسکو به شدت سرکوب گردید، با این همه آتش جنبش‌های انقلابی تا یک سال و نیم دیگر هم چنان در سراسر کشور شعله‌ور بود. کارگران "نیژنی نووگروود" (گورکی فعلی)، "نووروسیسک"، "کراس-نویارسک"، "جیتا" و دیگر شهرها علیه شرایط حاکم، اسلحه به دست گرفتند. توده‌های زحمتکش اوکراین، استونیا، ماوراء قفقاز و سایر مناطق امپراطوری روسیه به مبارزات مسلحانه پیوستند. با این همه، از آنجایی که این مبارزات هم‌زمان صورت نمی‌گرفتند، حکومت تزار قادر بود با اعزام سپاهیان مورد اعتماد خود به این مناطق، انقلابیون را به شدت سرکوب کند. به دنبال این جریانات، کارگر بلشویک "آی. بابوشکین" بدون محاکمه در سیبری تیرباران شد. لنین در مورد بابوشکین و دیگر انقلابیون چنین اظهار داشت: "بدون وجود چنین مردانی، مردم روسیه برای همیشه برده و سرف باقی می‌ماندند، ولی در کنار این‌ها توده موفق به پایان بخشیدن

به بهره‌کشی و تحقق آزادی خود خواهد شد. " (۳) جای آن‌هایی که به شهادت می‌رسیدند، به وسیله دیگر انقلابیون پر می‌شد. برکمیت و قدرت حزب بلشویک لنین بیش از پیش افزوده می‌گردید.

در سال ۱۹۰۶، شورش‌های دهقانی بسیاری سراسر روسیه را فراگرفت. دهقانان خانه‌های ملاکین را مورد تاخت و تاز قرار می‌دادند و زمین آن‌ها را میان خود تقسیم می‌کردند. با این همه کماکان این اعمال به صورت مبارزاتی پراکنده علیه تک‌تک زمین‌داران به وقوع می‌پیوست و قیامی یک‌پارچه علیه تزار نبود. همین امر یکی از دلایل عمده شکست انقلاب بود. دهقانان هیچ برنامه روشنی برای مبارزه نداشتند، ارتباط آن‌ها با کارگران انقلابی بسیار ضعیف بود. با فرا رسیدن سال ۱۹۰۷، حکومت تزار موفق به سرکوب انقلاب در سراسر کشور گردید. بیش از ۲۵۰۰۰ نفر به زندان با اعمال شاقه و تبعید محکوم شدند، نزدیک به دو هزار تن از انقلابیون را به فرمان دادگاه‌های تزار اعدام کردند. هزاران نفر توسط مزدوران "باندسیاه" کشته و مجروح شدند.

با این همه، انقلاب اول روسیه، در حکم تجربه با ارزشی برای زحمتکشان بود. لنین و رفقایش برای کارگران توضیح می‌دادند که تنها یک تهاجم قاطع تحقق پیروزی را به دنبال خواهد داشت. از شرایط ضرور برای برپایی قیام، جلب سربازان به درون صفوف مبارزه بود، در ضمن لازم بود شورش‌های مسلحانه در یک زمان در شهرهای مختلف صورت گیرد. کارگران صنعتی ناچار بودند دهقانان را نیز به درون صفوف مبارزات ضد-تزاری بکشانند.

انقلاب ۱۹۰۷ - ۱۹۰۵ نشان داد که تنها بلشویک‌های لنینیست قادر خواهند بود، مبارزات زحمتکشان را برای آزادی سازمان دهند. آن‌ها همواره در پیشاپیش قیام‌کنندگان حضور داشتند. برعکس منشویک‌ها مانع پیشروی انقلاب بودند و به همین دلیل نیز در قیام مسلحانه کارگران پطر بورگ که در ماه دسامبر سال ۱۹۰۵ به حمایت از رفقایشان در مسکو برپا شده بود، خرابکاری کردند. آن‌ها با تفسیر نتایج انقلاب می‌گفتند: "کارگران نباید دست به اسلحه ببرند." لنین و بلشویک‌ها چنین پاسخ می‌دادند: "بر-عکس، ما مجبوریم راسخ‌تر، فعال‌تر و کوبنده‌تر اسلحه به دست بگیریم، ما می‌بایست به توده‌ها توضیح دهیم که به دست آوردن آن چه به دنبالش هستیم تنها از طریق اعتصابات مسالمت‌آمیز ممکن نخواهد شد و مبارزه مسلحانه بی‌امان و متهورانه یگانه راه حصول این نتیجه است." (۴) در طی روزهای انقلاب، بسیاری از کارگران به لزوم پیروی از بلشویک‌ها و لنین پی بردند. آن‌ها دریافتند که هیچ اعتمادی به گفته‌های تزار و بورژوازی

۳. و. ای. لنین: مجموعه آثار، جلد شانزدهم، صفحه ۳۶۴.

۴. و. ای. لنین: مجموعه آثار، جلد یازدهم، صفحه ۱۷۸.

جایز نیست. لازم بود کارگران از خواست‌های اقتصادی خود مبنی بر کسب امتیازات کوچک از حکومت دست بردارند و به یکباره به مبارزهٔ نهایی برای سرنگونی قدرت تزار، سرمایه‌داران و زمین‌داران اقدام ورزند.

ظهور و تشکیل "شوراهای نمایندگان کارگران"، استعداد کارگران را برای ایجاد سازمان‌های منظم به اثبات رساند و بر توانایی و انضباط کامل آن‌ها در به دست گرفتن قدرت سیاسی در کشور صحنه گذاشت.

انقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه، با توجه به شکل و وظایف آن یک انقلاب بورژوا دمکراتیک بود، چه هیچ‌گاه به‌طور مستقیم خواستار سرنگونی مناسبات سرمایه‌داری نگردید. با این‌همه همان‌طوری که اشاره شد، این انقلاب به خاطر داشتن چندین خصوصیت ویژه از سایر انقلاب‌های بورژوازی اروپای غربی متمایز می‌گشت. این عوامل خاص، پیشروی آن را به سمت یک انقلاب سوسیالیستی ممکن می‌ساخت. انقلاب اول روسیه یک قیام توده‌ای به رهبری پرولتاریا بود. با توجه به این مسئله و هم‌چنین نظر به نحوهٔ مبارزات (اعتصاماتی که به شورش‌های مسلحانه فرامی‌رویدند)، می‌توان از این انقلاب به عنوان یک انقلاب پرولتری یاد کرد.

انقلاب اول روسیه شکست خورد، اما این شکست، برای پرولتاریا که آن را رهبری می‌کرد و دیگر توده‌های زحمتکش شرکت‌کننده در آن، تجربهٔ بسیاری در زمینهٔ مبارزات انقلابی به ارمغان آورد. علاوه بر این حزب بلشویک نیز از این رهگذر، تجربهٔ فراوانی در جهت سازمان‌دادن توده‌ها اندوخت. لنین بعدها در تحلیلی از این انقلاب، این‌طور بیان کرد: "بدون این تجربهٔ زنده و عینی که ما در سال ۱۹۰۵ به آن دست یافتیم، انقلابات ۱۹۱۷- انقلاب بورژوازی فوری و انقلاب پرولتری اکتبر- هر دو غیر قابل حصول بودند." (۵) انقلاب اول روسیه در سطح جهانی نیز از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار گشت. لنین از انقلاب ۱۹۰۷-۱۹۰۵ روسیه به عنوان "مقدمه‌ای برای انقلاب‌های آتی اروپا" (۶) یاد کرد.

نمونه‌ای که مردم زحمتکش روسیه در زمینه حمله به حکومت استبدادی عرضه کردند، در بسیاری از کشورها دنبال شد. کارگران آلمان، ایتالیا و "اتریش هنگری" از تجارب رفقای روسی خود، در به راه انداختن اعتصابات سیاسی سود جستند. مردم زحمتکش پاریس حمایت خود را از انقلاب روسیه اعلام کردند. موج تظاهرات و اعتصابات سیاسی سراسر پراگ، بوداپست، لوف و وین را دربر گرفت و حکومت "اتریش هنگری" را ناچار از برگزاری انتخابات عمومی کرد. کارگران بلغاریه مبارزات سیاسی خود شدت بخشیدند. انقلاب اول روسیه، امواج نیرومند جنبش‌های آزادی‌بخش ملی را در سراسر جهان به حرکت درآورد. در فاصله ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۲، انقلاب‌های-

۵. و. ای. لنین: مجموعه آثار، جلد بیست و نهم، صفحه ۳۱۰.

۶. و. ای. لنین: مجموعه آثار، جلد بیست و سوم، صفحه ۲۵۲.

بورژوازی در چین، ایران و عثمانی به وقوع پیوست. مبارزات آزادی‌بخش ملی به شدت در هند، افغانستان و اندونزی رشد کرد. موج انقلاب سراسر آمریکای لاتین - مکزیک، آرژانتین، شیلی و برزیل - را فرا گرفت. غریو خشم انقلاب روسیه، در قاره آفریقا نیز طنین افکند.

حکومت تزار، پس از قلع و قمع انقلاب ۱۹۰۷-۱۹۰۵ برای پیش‌گیری از بروز فعالیت‌های انقلابی تازه به تهدید، خدعه و ترور دست زد. دادگاه‌های نظامی ویژه، اعتصابیون را به شدت مجازات کردند. سرمایه‌داران تصمیم گرفتند به کارگرانی که اسامی آن‌ها در لیست کارگران "ضد تزار" قرار داشت، کار ندهند. آن‌ها با صراحت بی‌شرمانه‌ای اعلام کردند: "بگذارید آن‌ها چندی گرسنگی بکشند، آن‌گاه دیگر دست به اعتصاب نخواهند زد." کارخانه‌داران به محض این‌که دور شدن خطر را احساس کردند، از به رسمیت شناختن امتیازاتی که کارگران با مبارزات بی‌امان خود در طول انقلاب به دست آورده بودند، سرباز زدند. سازمان‌های حکومتی با تظاهر به این‌که به زندگی کارگران علاقه‌مند شده‌اند، گزارش‌هایی از شرایط زندگی آن‌ها تهیه می‌کردند، اما همین گزارش‌ها نیز ماهیت کثیف رژیم را بیش از پیش نمایان می‌ساخت. به عنوان نمونه گزارشی که در سال ۱۹۰۸ در مورد مسکن کارگران تهیه شده بود، وضع آن‌ها را این‌طور توصیف می‌کرد: "۵۰٪ کارگران متاهل و نیز تمام کارگران مجرد در پطر بورگ، تنها یک جای خواب و یا حداکثر مساحت کوچکی از خوابگاه‌های عمومی تنگ و تاریک را به عنوان منزل در اختیار دارند." وضع نواحی معدنی از این هم بدتر بود. گزارشی که به وسیله یک کمیسیون در سال ۱۹۱۰، درباره شرایط زندگی کارگران در حوضه "دونتس" تهیه شده بود، دارای چنین مضمونی بود: "کلبه‌های گلی خانواده‌های کارگران غیرقابل توصیف‌اند، این کلبه‌ها حتی برای زندگی حیوانات هم مناسب نیستند." گزارشات کمیسیون‌های مختلف به دقت تهیه شده بودند، اما هیچ قدمی برای بهبود شرایط زندگی کارگران، برداشته نمی‌شد.

حکومت تزار برای پایان دادن به شورش‌های دهقانی، به اسکان دهقانان فقیر در سیبری دست زد. اما دهقانان که از جایی کمک دریافت نمی‌کردند، نتوانستند زمین‌های تازه را قابل بهره‌برداری سازند. بسیاری از آن‌ها در اثر گرسنگی و بیماری جان خود را از دست دادند و بقیه که از این مهلکه جان سالم به در برده بودند، چاره‌ای جز کار کردن برای کولاک‌ها نداشتند. حکومت به منظور تعقیب و دستگیری بلشویک‌ها به ایجاد سازمان‌های جاسوسی دست زد. ژاندارم‌ها عوامل خود را به منظور جاسوسی و تحریک کارگران به درون سازمان‌های کارگری فرستادند. افراد پلیس در فاصله سال‌های ۱۹۱۰-۱۹۰۷ چندین بار اعضای کمیته بلشویک‌های پطر بورگ را زندانی کردند. بسیاری از انقلابیون حرفه‌ای به زندان یا حبس با اعمال شاقه محکوم شدند. مردم، "استولیپین" نخست وزیر را "جلاد" لقب دادند.

این بار بلشویک‌ها، با توجه به پیگردها و شکنجه‌های پلیس، از فعالیت خود به شکل علنی دست برداشتند و آن‌را به طور سری و غیر علنی ادامه دادند. اعضای سازمان مرکزی بلشویک‌ها، که نگران جان رهبر خود بودند، در پاییز سال ۱۹۵۷ لنین را به ترک کشور تشویق کردند. انجام این مهم با دشواری بسیار همراه بود. به خاطر شرایط پلیسی حاکم بر بندر فنلاندی "آبو"، لنین ناچار بود راه دیگری برای آغاز مسافرت انتخاب کند. تنها یک راه باقی مانده بود، به این ترتیب که شب هنگام پس از سه مایل پیاده روی بر روی ورقه نازک یخ، خود را به نزدیک‌ترین جزیره برساند و از آن جاسوار کشتی شود. این کار با خطر بسیاری همراه بود، هم چنان که ورقه نازک یخ به هنگام عبور وی از روی آن شکست و جانش را به خطر انداخت.

لنین در این مدت از خارج، مقالاتی برای روزنامه بلشویکی "پرولتر" می‌نوشت. او در این مقالات تجارب انقلاب اول را تشریح کرد و ایمان آن‌هایی را که دچار تردید شده بودند، قوت بخشید، خیانت منشویک‌ها را افشا کرد و طبقه کارگر را برای مبارزات آتی آماده ساخت. طبق رهنمودهای لنین بلشویک‌ها از هر فرصتی برای برقراری ارتباط محکم با کارگران استفاده می‌کردند. در همین مدت سرمایه‌دارها و عمالشان، سعی داشتند با برپایی انجمن‌ها و اتحادیه‌ها - تعاونی، تعاونی صنعت‌گران و غیره - کارگران را از مبارزات سیاسی منحرف سازند. اما این حیل‌ها نیز به نتیجه نرسید، چه مروجین و مبلغین بلشویک که به‌طور مخفیانه به این سازمان‌ها راه یافته بودند، تنها راه آزادی و بهبود شرایط زندگی کارگران، یعنی سرنگونی حکومت استبدادی را برای آن‌ها توضیح می‌دادند. بلشویک‌ها، سوءنیت آن‌هایی را که قصد داشتند با ترتیب دادن نطق‌های زیبا، مردم زحمتکش را از مبارزات انقلابی بازدارند، افشاء کردند.

در مسکو، "میخائیل کالینین" کارگر بلشویک، باشگاهی برای قشرهای غیر ثروتمند جامعه تشکیل داد. انقلابیون این باشگاه قانونی را به پایگاهی برای ترویج و تبلیغ بلشویسم بدل کردند، هنگامی که پلیس از فعالیت واقعی باشگاه با خبر شد، کالینین دستگیر و سپس تبعید گردید.

بلشویک‌ها نسخه‌های روزنامه "پرولتر" و نشریه‌هایی را که در چاپخانه‌های سری سیه می‌شد، میان توده‌های زحمتکش توزیع می‌کردند. این عمل در سراسر کشور صورت می‌گرفت، تنها در ناحیه اورال یازده چاپخانه زیرزمینی وجود داشت. بلشویک‌های باکو در شب اول ماه مه - روز کارگر - سال ۱۹۵۸ ۲۵۰۰۰۰ نشریه به زبان‌های روسی، آذربایجانی و ارمنی به چاپ رساندند. نشریه‌ها در میان سربازان نیز توزیع می‌شد. بلشویک‌ها در نشریاتشان خطاب به سربازان چنین اظهار می‌داشتند: "به کارگران و دهقانان ملحق شوید، به آن‌ها کمک کنید زمین‌هایشان را از ملاکین بگیرند، به آن‌ها کمک کنید حکومت خوربیز استبدادی را سرنگون سازند و بگذارید مردم خودشان به وسیله کسانی که انتخاب خواهند کرد، برکشورشان حکومت کنند."

پیگرد و آزار بلشویک‌ها هر روز شدیدتر می‌شد. در فاصله سال‌های ۱۹۱۲-۱۹۰۹، "یاکوف اسوردلوف" انقلابی پرشور، سازمانده مبارزات اورال و پتر بورگ دوبار تبعید شد و هر دو بار نیز از محل تبعید خود در "ناریم" گریخت. "میخائیل فرانس" رهبر کارگران کارخانه‌ساجی "ایوانوو" به مرگ محکوم گردید. اما اعتراضات عمومی، حکومت را ناچار از تقلیل حکم اعدام به ده سال زندان با اعمال شاقه ساخت.

"استالین"، "اورژنی کیدزه" و "شائومیان" که به فعالیت انقلابی در ماوراء قفقاز دست زده بودند، و "کیرف" که به ترویج بلشویسم در سبیری و هم‌چنین قفقاز شمالی مبادرت کرده بود، بارها دستگیر و زندانی شدند. "دزرژینسکی" رهبر کارگران لهستان، در سال ۱۹۰۸ یک بار دیگر دستگیر شد. او این بار به تبعید مادام‌العمر در سبیری محکوم گردید، اما این انقلابی پرشور با این‌که به شدت بیمار بود از محل تبعید خود در سبیری گریخت. وی در سال ۱۹۱۱، بار دیگر جای خود را در راس مبارزات کارگران انقلابی ایالات غربی روسیه تزاری بازیافت.

نه پیگردها و نه تبعیدهای حکومت تزار، هیچ یک موفق نشدند، پیروان و رفقای لنین را از فعالیت برای یک‌پارچه کردن مبارزات توده‌های زحمتکش علیه تزارسم، بازدارند. شجاعت و از خودگذشتگی هواداران لنین، نمونه بارز و بی‌نظیری از قهرمانی در نزد کارگران بود.

آموزشگاه حزبی، که به وسیله لنین در نزدیکی پاریس برپا شده بود، نقش مهمی در امر آموزش سیاسی کارگران پیشرو ایفا کرد. کارگران روس که از زندان و یا تبعید گریخته بودند و ناچار بودند موقتاً در خارج به سربرند، در این مدارس آموزش سیاسی می‌دیدند، آن‌ها تئوری انقلابی مارکسیسم را مطالعه می‌کردند و نحوه رهبری فعالیت توده‌های زحمتکش را فرامی‌گرفتند.

به این ترتیب، بلشویک‌ها تحت رهبری لنین برای مبارزات قریب‌الوقوع علیه ستم‌گران و به قصد رهایی توده‌های زحمتکش از یوغ استثمار آماده می‌شدند.

در ماه مارس سال ۱۹۱۲، کارگران معادن طلای "لنا" دست‌به‌اعتصاب زدند. این منطقه طلاخیز که در دوردست‌ترین نقاط سبیری قرار داشت، سود سرشاری عاید صاحبانش - سرمایه‌داران انگلیسی و شرکای روسی آن‌ها می‌ساخت. کارگران هر روز در حالی که تا زانو در آب یخ‌زده فرو رفته بودند، ۱۲ ساعت کار می‌کردند، در تمام این مدت هیچ نوری به آن‌ها نمی‌رسید. آن‌ها به کمک دست‌های خود طلا استخراج می‌کردند. کارگران در خوابگاه‌های کثیف، سرد، نمور و شلوغ به سر می‌بردند. آن‌ها زمستان‌ها به ناچار با کلاه می‌خوابیدند، چه دیوارهایی که تخت‌های چوبی کارگران به آن‌ها تکیه داشت، به شدت سرد می‌شد. در طول شب، چکمه‌های مرطوب کارگران یخ می‌زد و به کف زمین می‌چسبید. میزان دستمزدها بسیار پایین بود. کارگران تا زمانی که کاری را که قرارداد بسته بودند، به پایان نمی‌رساندند هیچ مزدی دریافت نمی‌کردند. آن‌ها خواربار خود را از مغازه‌ای که به صاحب

معدن تعلق داشت، می خریدند. قیمت اجناس به حساب مزد آن‌ها گذاشته می شد. مغازه بدترین نوع خواربار را در اختیار آن‌ها قرار می داد. مدیران با وقاحت و بی شرمی می گفتند: "معدنچی‌ها خوک نیستند، آن‌ها همه چیز می خورند."

به علت نبودن خدمات درمانی، بیماری‌های مسری کارگران را از پا درمی آورد. کارگران شرایط حاکم بر مناطق طلاخیز را "فانون تازه" سرواژ" نام گذاشته بودند. اعتصابیون که یک کمیته انتخابی از میان کارگران آن‌ان را رهبری می کرد، برضد این شرایط غیرانسانی اعتراض کردند. بلشویک‌ها نقش رهبری کمیته را به عهده داشتند. کارگران اعتصابی تقاضاهای خود را به این شرح اعلام کردند: ۸ ساعت کار روزانه، دستمزد بیشتر، پرداخت ماهانه حقوق، بهبود شرایط اسکان و کیفیت اجناسی که در فروشگاه فروخته می شود و سرانجام پایان بخشیدن به درنده‌خویی مزدوران صاحبان معدن.

در روز چهارم آوریل، بیش از سه هزار نفر از اعتصابیون برای تسلیم تقاضاهای خود به سمت ساختمان اداری معدن به راه افتادند. آن‌ها به آرامی در صف‌های پنج، شش نفری در طول مسیر باریکی که اطراف آن را تل‌های برف پوشانده بود، قدم برمی داشتند. اما صفوف اعتصابیون با شلیک گلوله روبرو شد. سربازانی که به وسیلهٔ مدیران شرکت فراخوانده شده بودند، بر روی تظاهرات آرام کارگران آتش گشودند. کارگران در حالی که ۲۷۰ کشته و ۲۵۰ زخمی به جا گذاشته بودند، پراکنده شدند. برف، سرخی رنگ‌خون قربانیان را به خود گرفت.

اخبار مربوط به قتل عام کارگران معدن طلای لنا، همهٔ مردم شریف روسیه را به شدت متاثر و خشمگین ساخت، اما "ماکارف" یکی از وزرای وقت با کمال بی شرمی خطاب به مردم چنین گفت: "این چیزی است که اتفاق افتاده است و از این پس نیز همین‌طور خواهد بود."

این اظهارات وقیحانه از آن رو ایراد می شد که حکومت استبدادی را پدیده‌ای ابدی و تزلزل‌ناپذیر جلوه دهد. با این همه، کارگران روسیه با به راه انداختن اعتصاب و تظاهرات به شدت به این حادثه اعتراض کردند و خطاب به حکومت اظهار داشتند: "نه، این وضع ادامه نمی یابد."

اعتصاب‌های سیاسی برای ابراز وحدت و بیگانگی در سراسر کشور برپا شد. کارگران پتر بورگ، اعتراضیه‌ای با این مضمون تصویب کردند: "ما کارگران، نه تنها مسبب حادثه لنا، بلکه تمام نیروی پلیس کشور را به خاطر آزار طبقه کارگر، محکوم می کنیم." بیانیه دیگری تصریح می کرد: "مرگ قربانیان استبداد، وحدت ما را سازمان و قوام خواهد بخشید."

در بسیاری از نقاط، اعتصابات سیاسی با تظاهرات و اجتماعات همراه بود. بیش از ۳۰۰۰۰۰ تن از کارگران "پتر بورگ"، "مسکو"، "یکاترینوسلاو"، "ادسا"، "خارکوف"، "کی‌یف"، "لوگانسک"، "سامارا"،

"ساراتوف"، "ریگا"، "کیشیف" و دیگر شهرهای روسیه در اعتصاب شرکت جستند. سرکوب شدید، تعقیب و شکنجه انقلابیون نتوانست در اتحاد توده‌های مردم تحت رهبری بلشویک‌ها خللی وارد سازد. تظاهرکنندگان در جالی که پرچم‌های سرخ با خود حمل می‌کردند و سرودهای انقلابی می‌خواندند، خیابان‌ها را پوشاندند. طنین صدای کارگران که مردم را به سرنگونی استبداد فرا می‌خواندند، از همه جا شنیده می‌شد.

لنین بعدها حادته این روز را چنین توصیف کرد: "اعتصابات عظیم پرولتری در سراسر روسیه به مناسبت روز کارگر، تظاهرات خیابانی، توزیع نشریه‌های انقلابی و ایراد نطق‌های پرشور در اجتماعات کارگران، همه به وضوح نشان از آن دارند که روسیه وارد فصل جدیدی از مبارزات انقلابی خود شده است." (۷)

"پراودا" روزنامه بلشویکی، نقش برجسته‌ای در سازمان دادن به جنبش طبقه کارگر به عهده داشت. اولین شماره پراودا در روز پنجم ماه مه سال ۱۹۱۲ منتشر شد. نخستین شماره پراودا با این سرمقاله به چاپ رسید: "طبقه کارگر خود تولیدکننده تمام ثروت مادی جامعه است و قصد دارد خود از حاصل زحماتش سودجوید. طبقه کارگر اکنون برای نابودی بهره‌کشی، ظلم، بی‌حرمتی و به دست آوردن آزادی و برابری عمومی به مبارزات خود اعتلا می‌بخشد. طبقه کارگر با آزادی خود قصد بهره‌کشی از کسی را ندارد، اما در عین حال نمی‌خواهد مورد بهره‌کشی کسی واقع شود." کارگران به تدریج به روزنامه علاقه‌مند شدند، به آن ایمان آوردند و در آن از مبارزات و احتیاجاتشان نوشتند.

در سال ۱۹۱۳، ۱۲۲۲۰۰۰ کارگر در سراسر کشور دست به اعتصاب زدند. در فاصله ۱۹۱۴ - ۱۹۱۵ بیش از ۱۳۰۰۰ شورش دهقانی روسیه را به لرزه درآورد. جزوات و نشریات بلشویک‌ها در میان دهقانان توزیع می‌شد. ترویج انقلابی به ارتش نیز رسوخ کرده بود، سرانجام همین تبلیغات به شورش سربازان "تاشکند" و افراد توپخانه کی‌یف منجر شد. در ضمن قریب الوقوع بودن قیام ملوانان ناوگان بالتیک نیز حکومت را تهدید می‌کرد. حکومت تزار هرگونه فعالیت انقلابی در روستاها و ارتش را با بی‌رحمی پاسخ می‌داد. کارگران به حمایت از مبارزات دهقانان و سربازان دست به اعتصاب می‌زدند.

در تابستان سال ۱۹۱۴، سربازان و پلیس بر روی یکی از اجتماعات کارگران "کارخانه پوتیلوف" در پتر بورگ آتش گشودند. به عنوان اعتراض به این جنایت در بسیاری از شهرهای روسیه، اعتصاب روی داد، این‌جا و آن‌جا سنگ‌رایی برپا گردید و برخوردهای مسلحانه میان کارگران و پلیس در گرفت. دولت سربازان خود را در پتربورگ متمرکز کرد و پلیس

۷- و. ای. لنین: مجموعه آثار، جلد هجدهم، صفحه ۱۰۲.

اداره‌های مطبوعاتی پراودار را مورد حمله قرار داد .
نخستین جنگ جهانی امپریالیستی در اول ماه اوت سال ۱۹۱۴ آغاز
گشت . حکومت تزار سعی داشت از این جنگ برای متوقف کردن مبارزات
انقلابی کارگران سود جوید و خود را از این مخمصه نجات دهد .
این جنگ به علت شرکت ۳۸ کشور از کشورهای دنیا ، یعنی اکثریت
کشورهای جهان نام جنگ جهانی به خود گرفت . علاوه براین با توجه به
ماهیت این جنگ آن را جنگ امپریالیستی می‌خواندند . شرح مختصری از
امپریالیسم علت این نام‌گذاری را روشن می‌کند :

با آغاز قرن بیستم ، رقابت آزاد به ناپودی تدریجی و از میان رفتن
بسیاری از مالکین کوچک و متوسط انجامید و در نتیجه ، ابزار تولید بیش
از پیش در دست عده معدودی از سرمایه‌داران بزرگ که در درون اتحادیه‌ها ،
تراست‌ها و سندیکاها همکاری داشتند ، متمرکز گردید . این اتحادیه‌ها یگانه
مالک تمامی شاخه‌های صنعت و کشاورزی بودند و به همین جهت انحصار
خوانده می‌شدند . انحصار به معنای حق ویژه برای تولید و فروش بعضی از
کالاهاست . کسانی که از این حق ویژه برخوردار هستند ، سود سرشاری -
" مافوق سود " - از این طریق به جیب می‌زنند . با رشد سرمایه‌داری ،
سرمایه‌های کلان در دست عده معدودی سرمایه‌دار انباشته شده بود . آن‌ها
به بازارهای فروش تازه‌ای نیاز داشتند و به همین جهت به ایجاد مراکز
سرمایه‌گذاری جدیدی در مستعمرات و کشورهای عقب مانده که دارای نیروی
کار بسیار ارزان و منابع غنی مواد خام قابل بهره‌برداری بودند ، دست
زدند . سرمایه‌داران در کشمکش‌های خود برای حصول سود بیشتر ، دولت‌ها
را که به صورت ابزار مطیع آن‌ها درآمده بودند ، وادار به استعمار این کشورها
کردند .

لنین که بارها در مورد این مسئله اندیشیده بود ، مرحله انحصار در
سرمایه‌داری (امپریالیسم) را بالاترین مرحله و اوج سرمایه‌داری می‌دانست .
با آغاز قرن حاضر ، تمام دنیا در میان قدرت‌های بزرگ امپریالیستی
تقسیم شده بود . از آن‌جا که هر یک از این نیروها دائما برای تصرف سر-
زمین‌های وسیع‌تر تقلا می‌کردند ، مبارزات و کشمکش‌های وقفه‌ناپذیری میان
آن‌ها جریان داشت . با پیدا شدن رقبای تازه و کشورهای کمی دیرتر از
قدرت‌های قبلی قدم به مرحله سرمایه‌داری گذارده بودند ، این کشمکش‌ها
شدت بیشتری یافت . قدرت‌های تازه می‌خواستند در تقسیم مستعمرات به
نحوی که منافع آن‌ها را نیز تامین کند ، تجدید نظر گردد .

علت اصلی جنگ ۱۹۱۴ همین بود . امپریالیست‌های بریتانیا و فرانسه
بر افریقا و آسیا تسلط داشتند . روسیه تزاری نیز امپراطوری استعمارگروسیعی
بود که از اهالی آسیای مرکزی ، قفقاز ، حوضه ولگا و سایر سرزمین‌های مجاورش
بهره‌کشی می‌کرد . علاوه براین ، امپریالیست‌های روس قصد داشتند تنگه‌ای
را که دریای سیاه را به دریای مدیترانه مرتبط می‌ساخت و تحت کنترل عثمانی
بود ، به تصرف در آورند . آلمان ، بریتانیا و دیگر کشورهای اروپایی رادر

رئیس صفت است سرگذارده بود، اما مستعمرات چندانی نداشت. امپریالیست‌های آلمان قصد داشتند به قیمت گاهتی مستعمرات دیگر قدرت‌های اروپایی بر سر زمین‌های تحت تسلط خود بیفرایند. جنگ جهانی اول، پیکاری مابین غارتگران امپریالیست برای تقسیم دوباره جهان بود. به‌عنوان یکی دیگر از دلایل وقوع جنگ می‌توان از کوشش امپریالیست‌ها برای متوقف کردن جنبش‌های انقلابی نیرومندی که در دهه قبل پیشرفت بسیاری حاصل کرده بودند، یاد کرد. امپریالیست‌ها امیدوار بودند با در مقابل هم قراردادن کارگران کشورهای مختلف، هم بستگی بین‌المللی پرولتاریای سراسر جهان را از میان بردارند، عده بسیاری از کارگران پیشرو را طعمه جنگ سازند و به این ترتیب حملات انقلابی توده‌ها را متوقف و یا حداقل تضعیف کنند.

احزاب بورژوازی همه کشورها، مردم را به حمایت از جنگ فرا می‌خواندند. آن‌ها در آلمان نوشتند که تزاریزم روسیه، دست آوردهای دمکراتیک مردم آلمان را به نابودی تهدید می‌کند، در فرانسه ادعا کردند که میلیتاریسم آلمان دمکراسی فرانسه را در زیر پا خفه خواهد کرد، در روسیه گفتند که آلمان مسبب اصلی جنگ بوده و قصد دارد روسیه را به بند بکشد. در یک کلام، هر یک از حکومت‌های در حال جنگ و نیز احزاب بورژوازی این کشورها سعی داشتند به مردم بقبولانند که جنگ صرفاً برای نجات ملیت آن‌ها صورت گرفته و کشورشان آن‌ها را برای دفاع از سرزمین‌های آباء و اجدادیشان فرا می‌خواند. در میان داستان‌هایی که به مردم گفته می‌شد یکی هم این بود که این آخرین جنگ تاریخ خواهد بود.

رهبران منشویک نیز، سرمایه‌داران و زمین‌داران روسیه را در اغوای مردم یاری می‌کردند. آن‌ها با به میان کشیدن شعار "دفاع از سرزمین پدری" به حمایت کامل از بورژوازی روسیه برخاستند و به این وسیله اهداف غارتگران جنگ را پنهان کردند. شعار دروغین "دفاع از سرزمین پدری" به وسیله رهبران حزب سوسیالیست‌های انقلابی (اس-ارها) نیز تکرار می‌شد. این حزب که در اوایل قرن بیستم تاسیس شده بود، از شعارهای انقلابی به‌عنوان نقابی برای جذب توده‌های زحمتکش و طبقه خرده‌بورژوا به صفوف خود استفاده می‌کرد. با این همه وقوع جنگ ماهیت ضد توده‌ای اس-ارها را آشکار ساخت. آن‌ها از مردم می‌خواستند در طول جنگ از مبارزاتشان علیه ستم‌گران داخلی دست بردارند و در کنار آن‌ها علیه مداخله‌گران خارجی بجنگند.

بسیاری از رهبران احزاب کارگری کشورهای در حال جنگ، با احساسات شونیستی از خود بی‌خود شدند، مردم را به حمایت از "حکومت‌هایشان" فرا خواندند و از آن‌ها خواستند در طول جنگ صلح طبقاتی را جانشین مبارزات طبقاتی سازند. و البته این چیزی جز خیانت به خواست‌ها و علائق توده‌های زحمتکش نبود، چه "سوسیالیست"‌های انگلستان، آلمان، فرانسه

و دیگر کشورهای در حال جنگ از مردم ستم دیده می‌خواستند به خاطر منافع امپریالیست‌های اجنبی یکدیگر را هدف گلوله قرار دهند. در اثر این کشمکش‌ها، اتحاد سازمان‌های کارگری کشورهای مختلف - بین‌الملل دوم - از هم گسست.

- تنها بلشویک‌ها به رهبری لنین، پرچم هم‌بستگی جهانی پرولتاریا را برافراشته و چهره امپریالیستی جنگ را فاش ساختند.

آلمان و اتریش اولین دولتی بودند که با حمله به بریتانیا، فرانسه و روسیه جنگ را آغاز کردند و سپس کشورهای دیگر نیز به جنگ کشیده شدند. در همان روزهای نخست جنگ، نزدیک به چهار میلیون نفر از اهالی روسیه به حال بسیج درآمدند و سپس در طول سال‌های جنگ (۱۹۱۸-۱۹۱۴) این رقم در روسیه به بیش از پانزده میلیون تن بالغ گردید.

نبردهای شدیدی در جبهه‌ها وقوع می‌پیوست. ارتش روسیه با شجاعت و سرسختی می‌جنگید، پیروزی‌هایی که نصیب روسیه شد تنها به جهت شجاعت سربازان مبارز بود. در چنین احوالی، صنایع عقب مانده روسیه از عهده تامین سلاح‌های لازم برای ارتش بر نمی‌آمد.

جنگ کشور را به ویرانه‌ای بدل کرد و اقتصاد را دچار بحران ساخت. بسیاری از کارخانه‌ها در طول جنگ تعطیل شدند، خطوط راه آهن حتی از عهده جایجا کردن سپاهیان بر نمی‌آمدند. به علت اعزام مردان به جبهه دهکده‌ها از سکنه خالی شده بودند. دولت اسب‌ها و دام‌های دهقانان را برای استفاده ارتش مصادره می‌کرد، زمین‌های زیر کشت به علت کمبود نیروی انسانی کاهش یافته بود، قحطی بی‌داد می‌کرد.

از همان ابتدای جنگ، بلشویک‌ها برای سربازان داخل جبهه و توده‌های پشت جبهه در مورد غیر عادلانه بودن این جنگ توضیح می‌دادند. بلشویک‌ها خطاب به آن‌ها می‌گفتند که این جنگ به دست امپریالیست‌ها و صرفاً به خاطر مطامع خود خواهانه آن‌ها صورت گرفته است. دادگاه‌های تزاریم، مروجین بلشویک را به مرگ محکوم می‌کردند، اما حقایقی که آن‌ها در مورد جنگ بیان می‌داشتند، به هر صورت به گوش سربازان، کارگران و دهقانان می‌رسید. توده‌های زحمتکش بیش از پیش از شعار بلشویک‌ها، "جنگ امپریالیستی را به جنگ داخلی بدل کنید!" حمایت می‌کردند. طنین فریاد خلق‌ها هر روز قسمت وسیع تری از روسیه را به لرزه درمی‌آورد: "مرگ بر جنگ!" "مرگ بر تزار!". انقلاب روسیه دوران بلوغ خود را سپری می‌کرد.

سرانجام فوریه ۱۹۱۷ فرار رسید. کارگران "پتروگراد" (۸) که با آغاز جنگ بیش از پیش تحت فشار گرسنگی و قحطی قرار گرفته بودند، به دنبال دعوت بلشویک‌ها دست به اعتصاب زدند. آن‌ها با پرچم‌های سرخ در خیابان‌ها به راه افتاده، به برپا کردن سنگر مبارزت ورزیدند. نبردهای خیابانی با پلیس

۸. پتربورگ در طول جنگ به پتروگراد تغییر نام یافت.

سراسر شهر را فرا گرفت. کارگران فریاد می‌زدند: "مرگ یرحنگ! مرگ بر-تزاران! صلح!" تزار نیکلای دوم به ژنرال‌های خود دستور داد، فوراً اخلاص‌گرایان را متوقف سازند. در روز بیست و ششم فوریه، به واحدهای نظامی دستور داده شد بر روی کارگران در خیابان‌ها شلیک کنند. اما این سربازان به آن‌هایی که در سال ۱۹۰۵ بر روی کارگران آتش گشوده بودند، هیچ شایسته‌ی نداشتند. بسیاری از آن‌ها به بالای سرکارگران شرکت کننده در تظاهرات شلیک کردند و بسیاری دیگر خیلی ساده اسلحه‌هایشان را بر زمین گذاشتند. با فرا رسیدن شب، سربازها نیز به سربازخانه‌هایشان بازگشتند. آن شب در بسیاری از واحدها اجتماعاتی برپا شد، خاصه افراد هنگ "وولینسک" به شدت از شورشیان حمایت کردند. در اوایل صبح سربازان تصمیم گرفتند بر روی صفوف کارگران شلیک نکنند، آن‌ها با خود می‌گفتند: "مرگ را بر-آتش کردن بر روی مردم ترجیح می‌دهیم." هنگام صبح افسری داخل محوطه شد و به سربازان دستور داد به صف بایستند تا آن‌ها را برای مقابله با کارگران شورشی هدایت کند. سربازان از اطاعت فرمان او سرباز زده، بیرونش کردند و دست جمعی به خیابان‌ها ریختند. سپس سربازان هنگ‌های دیگر نیز به آن‌ها ملحق شدند. کارگران با خوشحالی فریاد می‌زدند: "زنده باد سربازان!" سربازان همراه با کارگران برای آزاد کردن انقلابیون زندانی به سمت زندان‌ها به راه افتادند. شورشیان توسط بلشویک‌ها رهبری می‌شدند. پلیس و افسران با ناتوانی سعی داشتند شورشیان را سرکوب و پراکنده سازند.

در پی قیام توده‌های زحمتکش پتروگراد، کارگران، دهقانان و دیگر مردم تحت ستم سراسر روسیه علیه قدرت تزار به پا خاستند. سربازان داخل جبهه و پشت جبهه نیز با انقلاب همراه شدند.

شوراها، بار دیگر هم چون سال ۱۹۰۵ در سراسر کشور پا گرفتند. این بار علاوه بر کارگران، نمایندگان سربازها نیز در شوراها حضور داشتند. این بدان معنا بود که دهقانان برای کمک به کارگران صنعتی رو آورده‌اند (اکثریت سربازان را دهقانان تشکیل می‌دادند). اتحاد مستحکم کارگران و دهقانان در مبارزه علیه تزارسم، در شرف تکوین بود. حملات سرسختانه و شدید مردم زحمتکش، سرمایه‌داران و ملاکین را دچار هراس کرد. نمایندگان بورژوازی روسیه با پی بردن به این مسئله که بیش از این نمی‌توان حکومت مطلقه را ادامه داد، نیکلای دوم را به استعفا ترغیب کردند و اعلام داشتند که یک حکومت موقت اداره کشور را تا برگزاری انتخابات برعهده خواهد گرفت. زمین‌داران و کارخانه‌داران بزرگ وارد حکومت موقت شدند.

به این ترتیب، استبداد تزاری که قرن‌ها بر مردم زحمتکش روسیه ستم کرده بود، در اثر فشار کارگران صنعتی، دهقانان و سربازان از میان رفت. حکومت موقت با در دست گرفتن قدرت به دادن وعده‌های سخاوتمندانه به مردم دست زد. این حکومت از جانب رهبران سیاسی خرده بورژوازی-منشویک‌ها و اس-ارها-که هنوز نفوذ بسیاری در میان دهقانان و خرده بورژوازی شهری داشتند، حمایت می‌شد. نفوذ شدید این احزاب، موقعیت

ممتازی برای آنها (منشویک‌ها و اس - ارها) در شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان در شهرهای بزرگ روسیه به وجود آورد. آنها سعی داشتند مردم را به این مسئله که هدف اصلی انقلاب - سرنگونی رژیم تزار - به انجام رسیده است، متقاعد سازند. منشویک‌ها و اس - ارها خطاب به مردم می‌گفتند: "حالا باید به حکومت موقت فرصت بدهیم تا آنها مشکلات و علل نارضایتی‌ها را برطرف سازند." "عده" زیادی به وعده‌هایی که از جانب حکومت موقت و رهبران احزاب خرده‌بورژوازی داده می‌شد، باور داشتند. چندین ماه گذشت، اما هنوز کارخانه‌ها هم چون قبل به سرمایه‌داران تعلق داشتند، در روستاها زمین‌داران بزرگ و کولاک‌ها به بهره‌کشی از دهقانان ادامه می‌دادند، سربازان نیز مانند پیش از به قدرت رسیدن حکومت موقت، در جبهه‌ها قربانی می‌شدند، حکومت موقت مردم را به ادامه جنگ برای "یک روسیه آزاد" فرا می‌خواند. همه این‌ها به رشد نارضایتی در میان مردم کمک می‌کرد. بلشویک‌ها که با وقوع انقلاب فوریه از زندان آزاد شده بودند و یا از تبعید بازگشته بودند در مورد ماهیت حکومت موقت برای کارگران، سربازان و دهقانان توضیح می‌دادند. توده‌ها درمی‌یافتند که مادامی که سرمایه‌داران و زمین‌داران بر سر قدرت هستند هیچ آزادی واقعی وجود نخواهد داشت. لنین در سخنرانی‌های خود برای کارگران بارها این مسئله را که سرنگونی تزارسیم تنها قدم اول است، گوشزد کرده بود. او به توده‌های زحمتکش هشدار می‌داد به حکومت موقت اعتماد نکنند و برای نبرد نهایی مهیا گردند.

انقلاب کیرسوسیاالیستی اکتبر

انقلاب فوریه بازگشت لنین به روسیه را ممکن ساخت. مردم زحمتکش بی‌صبرانه منتظر ورود رهبر خود بودند، اما حکومت موقت و سرمایه‌داران دیگر کشورهای جهان از حضور لنین در روسیه بیم داشتند. آن‌ها سعی می‌کردند به هر وسیله ممکن از بازگشت وی به روسیه جلوگیری کنند. با همه این‌ها، لنین در روز سوم آوریل سال ۱۹۱۷ وارد پتروگراد شد. ترن حامل او شب هنگام، دیروقت وارد ایستگاه راه‌آهن "فنلاند" در پتروگراد گردید. هزاران کارگر، سرباز و ملوان از اولین ساعات عصر به میدان جلوی ایستگاه آمده بودند و سرشار از شادی در انتظار رهبر خود به سر می‌بردند. آن‌ها می‌خواستند از نظرات لنین و تفسیر او از حوادث اخیر روسیه آگاه شوند. رهبران منشویک نیز برای خوش‌آمدگویی به لنین به ایستگاه آمده بودند، اما در واقع قصد داشتند با سرگرم کردن لنین، مانع سخنرانی وی گردند. با این همه لنین به هنگام ترک ترن مستقیماً به سمت میدان جلوی ایستگاه رفت. مردم سرشار از نشاط به او خوش‌آمدگفتند. وی بر زره‌پوشی که سربازان انقلابی به میدان آورده بودند، سوار شد و به سخنرانی برای جمعیت پرداخت. لنین خطاب به حاضران اظهار داشت که حکومت ترار سرنگون شده است، اما هنوز سرمایه‌داران و ملاکین بر سریر قدرت هستند. هنوز زمین، کارخانه و معادن در مالکیت آن‌هاست و بهره‌کشی از کارگران و دهقانان نیز هم‌چنان ادامه دارد. لزوم برقراری حکومت توده‌های زحمتکش به جای حکومت سرمایه‌داران و زمین‌داران از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. مردم باید صاحبان راستین زمین، کارخانه‌ها و معادنشان باشند. او نطق خود را با این جمله به پایان رساند: "پیروز باد انقلاب - سوسیالیستی!"

فردای همان روز، چهارم آوریل لنین برنامه خود را پیش روی رهبران حزب فرار داد و خطاب به آنها گفت که لازم است با حوصله، بی اساس بودن وعده‌هایی را که حکومت موقت به مردم داده است، برای آنها توضیح دهیم. لازم است خیانت بلشویک‌ها و اس-ارها را در شوراها افشا سازیم، تا شوراها با بلشویک‌ها همراه گردند. شوراها نمایندگان کارگران و سربازان می‌خواستند زمین‌ها را به دهقانان بسپارند، کنترل کارگران را بر کارخانه‌ها و معادن برقرار و کناره‌گیری روسیه را از جنگ تأمین کنند. شوراها با تکیه بر حمایت مردم می‌توانستند و می‌بایستی که تمام قدرت را در اختیار خود می‌گرفتند. شعار "همه قدرت در دست شوراها!" که نخستین بار توسط لنین مطرح شد، زمینه را برای پیشرفت مسالمت‌آمیز انقلاب فراهم ساخت. بلشویک‌ها به کار توضیحی در میان کارگران، سربازان و دهقانان دست زدند. برنامه روشن و دور از اتهام بلشویک‌ها، منعکس‌کننده خواست‌ها و علایق واقعی توده مردم بود و از همین رو نفوذشان در میان کارگران، دهقانان و سربازان با سرعت افزوده می‌شد.

با آوردن شرح زیر، خاطره آن روزها را زنده می‌کنیم: یک میثینگ در کارخانه‌ای تشکیل شده است. کارگران در حیاط کارخانه به سخنرانی یکی از وزرای حکومت موقت گوش می‌دهند. سخنان او با حرارت و پر از عبارات تهییج‌کننده ادا می‌شود، اما به نظر نمی‌آید که کارگران از درون صحبت‌های او عباراتی امیدوارکننده بیرون بکشند، عباراتی که آنها را به بهبود شرایط زندگی‌شان امیدوار سازد. او خطاب به کارگران می‌گوید که ابتدا باید در جنگ پیروز شویم، پس از آن مجبوریم منتظر انتخابات بمانیم، پس از آن جمعیت فریاد برمی‌آورد: "مرگ بر جنگ! نان! صلح! آزادی!" صدای سوت و همه‌همه وزیر را از ادامه صحبت باز می‌دارد و او تریبون را بدون این که سخنرانی‌اش به اتمام رسیده باشد، ترک می‌کند. حالا کارگران با علاقه و دقت فراوان مشغول شنیدن نطق یکی از رفقای بلشویک‌شان هستند. هر کلمه از برنامه عمل لنین برای آنها نزدیک و آشنا است. به تدریج بر تعداد دفعاتی که کارگران از شنیدن سخنرانی‌های نمایندگان حکومت موقت سرباز می‌زدند، افزوده می‌شد. مردم اعتماد خود را به حکومت ملاکین و سرمایه‌داران از دست داده بودند. سوسیالیست‌های انقلابی (اس-ارها) که به جهت شرکت در حکومت موقت، نفوذ و قدرت سابق را نداشتند، تصمیم گرفتند بلشویک‌ها را با نیروی اسلحه ساکت کنند. در ماه ژوئیه ۱۹۱۷، دانشجویان دانشکده افسری بر روی تظاهرات ضد جنگی که کارگران و سربازان پطروگراد برپا کرده بودند، آتش گشودند. حکومت موقت دستور دستگیری لنین را صادر کرد. پلیس یک دستور فوق سری با این مضمون دریافت کرد: "رهبر انقلاب را بکشید." تعقیب و آزار بلشویک‌ها در سراسر کشور از سر گرفته شد. حکومت موقت هرگونه صحبت درباره دموکراسی را موقوف کرد و به تهاجم علیه توده‌های زحمتکش دست زد.

اعضای حزب بلشویک به خاطر حفظ جان رهبر خود، در پنهان کردن وی اصرار داشتند. سرانجام یک گذرنامه جعلی به اسم "ایوانف" و شغل کارگر برای او تهیه شد و به این ترتیب لنین به "رازیف"، منطقه‌ای در اطراف پتروگراد فرستاده شد و با تظاهر به این که به چیدن علف اشتغال دارد، در کلبه‌ای در ساحل دنج دریاچه کوچکی سکنی گزید، لنین در آنجا نیز رهبری مبارزات مردم زحمتکش را به عهده داشت. رفقای او غالباً برای مشورت و گرفتن راهنمایی‌های لازم به دیدنش می‌آمدند. لنین دریافت‌بود که سیاست ضد خلقی حکومت موقت، بلشویک‌ها را از امکان در دست گرفتن قدرت از طرق مسالمت‌آمیز محروم کرده و دوران مسالمت‌آمیز انقلاب پایان یافته‌است. لزوم تهیه مقدمات قیام مسلحانه علیه زمین‌داران و سرمایه‌داران احساس می‌شد.

کنگره ششم حزب در اوت ۱۹۱۷ پیشنهاد تهیه مقدمات قیام مسلحانه را تصویب کرد.

با فرارسیدن پاییز ۱۹۱۷، بروخامت اوضاع کشور افزوده شد. جنگ ادامه داشت، گرسنگی شدت یافته بود و صنعت دچار رکود شده بود. اکثریت توده‌های زحمتکش به لزوم سرنگونی حکومت موقت و در دست گرفتن قدرت سیاسی پی برده بودند. در کارخانه‌ها تشکیل دسته‌های مسلح کارگران (گارد سرخ) به رهبری بلشویک‌ها آغاز شده بود. دهقانان زمین‌های ملاکین را مصادره کرده، تیول‌های ستم‌گران را به آتش می‌کشیدند. در جبهه، سربازان از جنگیدن و به‌جا آوردن فرامین ژنرال‌ها و افسران سرباز می‌زدند. با وجود همه پیگردها، صفوف حزب بلشویک با سرعت روز افزون توسعه می‌یافت. تعداد اعضای حزب از ۸۰۰۰۰ نفر در آوریل ۱۹۱۷ به ۲۴۰۰۰۰ تن در ژوئیه بالغ گردیده بود.

وجود یک نقشه و طرح روشن به منظور تحقق پیروزی قیام مسلحانه ضرورت یافته بود، از همین رو لنین دست به تهیه این طرح زد. او معتقد بود که شورش در لحظه‌ای که حکومت موقت فکرش را هم نمی‌کند، آغاز شود. پس از آغاز قیام، حالت تهاجمی آن همواره حفظ گردد، چه او به این که "حالت دفاعی، مرگ هر قیام مسلحانه است." ایمان داشت. نخستین قدم این بود که به هر قیمت شده راه آهن، اداره پست، اداره تلگراف، مرکز تلفن و پل‌های روی رودخانه "نوا" تصرف شوند. لازم بود عملیات به سرعت و با قاطعیت تحت رهبری یک مرکز فرماندهی واحد صورت بگیرد. این مقر فرماندهی می‌بایستی عملیات تمام نیروهای مسلح کارگران، سربازان و ملوانان را یکپارچه کند و به آن‌ها دستور دهد.

در روز هفتم ماه اکتبر سال ۱۹۱۷ لنین مخفیانه به پتروگراد بازگشت. دو روز بعد او در اجتماع کمیته مرکزی حزب بلشویک نطقی ایراد کرد و در همین نطق با توجه به آمادگی مردم برای قیام، به فرا رسیدن زمان سرنگونی حکومت موقت اشاره کرد. کمیته مرکزی طرح اقدام به شورش مسلحانه را به

تصویب رساند. یک "کمیته جنگی انقلابی" متشکل از نمایندگان کمیته مرکزی حزب، شورای پطروگراد، اتحادیه‌های کارگری، ناوگان بالتیک و دیگر سازمان‌ها برای رهبری عملیات شورش در شورای پطروگراد تشکیل گردید. "ن. پودویسکی"، یکی از اعضای برجسته حزب بلشویک به سمت ریاست کمیته برگزیده شد. کمیته جنگی انقلابی پطروگراد، به اعزام نماینده به تمام کارخانه‌ها و واحدهای نظامی مبادرت ورزید. تهیه مقدمات برای مبارزه نهایی با سرمایه‌داران و ملاکین آغاز شده بود. سرانجام در پی پیشنهاد لنین، با فرا رسیدن روز ۲۴ اکتبر (برابر با ۶ نوامبر در تقویم جدید)، قیام مسلحانه نیز در پطروگراد آغاز شد. دسته‌های مسلح توده‌های زحمتکش به خیابان‌های پطروگراد ریختند. آن‌ها در حالی که سرود "انترناسیونال" را می‌خواندند، در خیابان‌ها به راه افتادند. دسته‌های مسلح به سمت "اسمولنی"، مقر فرماندهی قیام حرکت کردند. دانشجویان دانشکده‌های افسری سعی کردند پل‌های روی "نوا" را تحت کنترل نگاه دارند و مانع رسیدن گارد سرخ به مرکز شهر گردند. اما بازداشتن سیل خروشان شورشیان غیرممکن بود. دانشجویان عقب نشستند و پل‌ها به تصرف افراد گارد سرخ درآمدند. سربازان و ملوانان در حالی که به وسیله کارگران همراهی می‌شدند به سمت اسمولنی حرکت کردند. افرادی که مسلح نبودند، با تفنگ و نارنجک دستی تجهیز شدند. برای قیام‌کنندگان از انبارهای ارتش مسلسل آوردند. اسمولنی به یک قلعه نظامی تبدیل شده بود. نگهبانان تمام درهای ورودی را مراقبت می‌کردند. اسب‌های زین‌کرده آماده بودند. توپ‌ها را حاضر کرده بودند. فرماندهان در راهروهای طولانی اسمولنی با عجله بداین سو و آن سو می‌رفتند. برخی افراد دستورهای رزمی می‌گرفتند و برخی نیز برای اجرای آن دستورهای شتاب می‌رفتند. لنین همراه با دیگر رفقایش فعالیت دسته‌ها را رهبری می‌کرد. آن‌ها از نزدیک بر عملیات نظارت داشتند و قیام مسلحانه مردم را مطابق نقشه دنبال می‌کردند. با رسیدن خبر مربوط به مقاومت شدید دانشجویان آموزشگاه‌های نظامی در مقابل یکی از دسته‌های گارد سرخ، یک گروه از ملوانان بالتیک بی‌درنگ برای تقویت آن‌ها اعزام شدند. ادامه تهاجم و پیشروی بدون وقفه، از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود.

در روز ۲۵ اکتبر خبرهای خوشحال‌کننده‌ای اسمولنی را به شرف آورد: "مرکز تلگراف به دست ما افتاده است"، "ایستگاه‌های راه‌آهن تصرف شده‌اند" "مرکز تلفن فتح شده است". شورشیان کنترل قسمت بزرگی از شهر را به دست گرفتند. تصرف کاخ زمستانی و دستگیری اعضای حکومت موقت، از ضروریات پیروزی انقلاب به شمار می‌رفت.

وزرای حکومت موقت، در درون یکی از اطاق‌های کاخ زمستانی گرد آمده بودند. از تلفن‌ها صدایی بر نمی‌خاست، تلگراف و دیگر وسایل ارتباطی از کار افتاده بودند، رابطه آن‌ها با تمام دنیای خارج قطع شده بود. وزرا

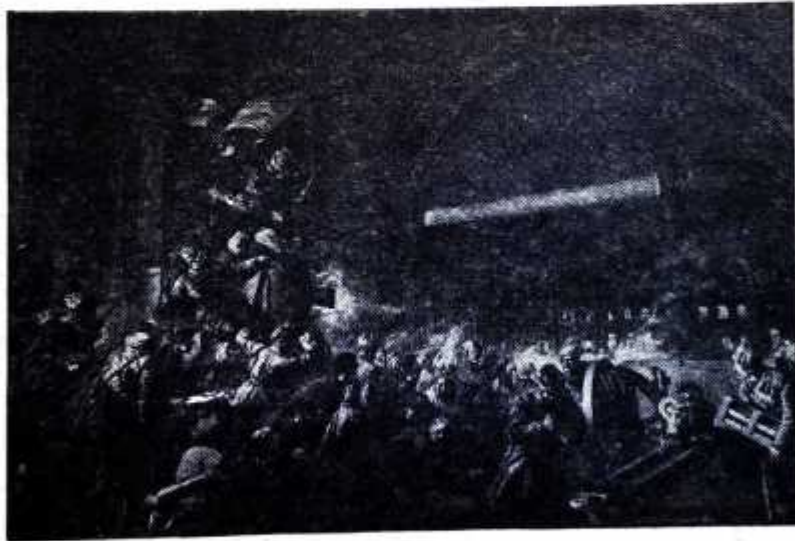


لنین قیام را از اسمولنی رهبری می‌کند . اکتبر ۱۹۱۷

به کسانی می‌ماندند که کشتی‌شان در یک جزیره خالی از سکنه به‌کل سسته باشد . ۷۵۰ افسر و دانشجوی آموزشگاه نظامی با عجله سرگرم برپا کردن سنگرهایی در اطراف کاخ زمستانی بودند . افراد سلاح‌ها و مسلسل‌های خود را در میدان جلو کاخ مستقر کردند . این میدان خاطره روزی را که تظاهرات مسالمت‌آمیز کارگران در نهم ژانویه سال ۱۹۰۵ مورد حمله وحشیانه عمال تزار قرار گرفت و به قتل عام مردم بی‌گناه انجامید ، زنده می‌کرد . آن‌روز مردم قصد داشتند با مسالمت از تزار بخواهند بهبودی در شرایط زندگیشان بدهد ، ولی همان مردم حالا تصمیم گرفته بودند با توسل به زور قدرت خود را در سراسر کشور برقرار سازند .

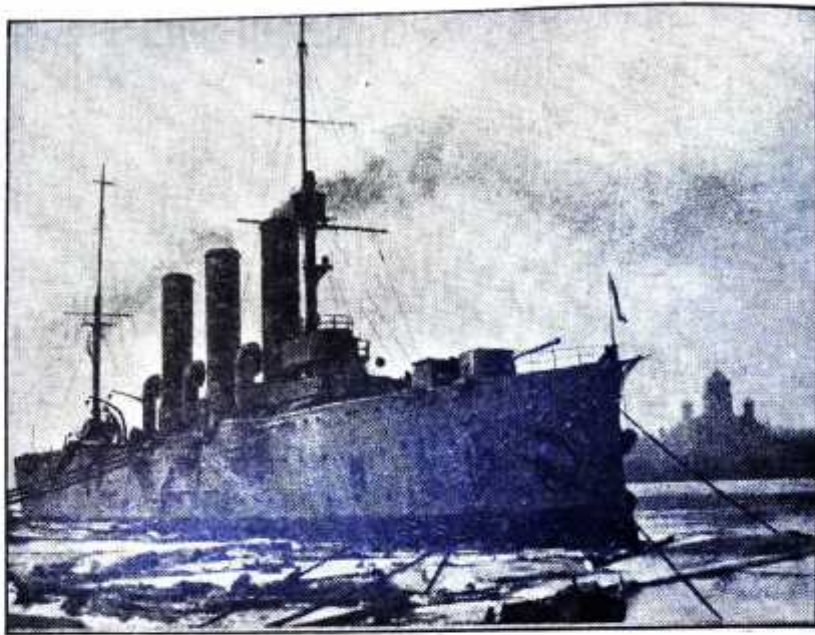
شورشیان پس از رسیدن به کاخ ، خواستار تسلیم بی‌قید و شرط اعضای حکومت موقت گردیدند ، با این‌همه هیچ پاسخی از طرف آن‌ها دریافت نشد . بنا به تصمیم کمیته جنگی انقلابی ، دستور حمله برای تسخیر کاخ زمستانی صادر گردید . شلیک چند توپ از رزم‌ناو "آورورا" به عنوان علامتی برای شروع تهاجم در نظر گرفته شد . سرانجام با شلیک چند توپ ، حمله به کاخ زمستانی آغاز گردید و دسته‌های گارد سرخ ، سربازان و ملوانان در میدان جلو کاخ ظاهر شدند ، اما در همان لحظات نخست با شلیک گلوله‌ها از جانب دشمن مواجه گردیدند . شورشیان در حالی که یک زره‌پوش از آنان حمایت می‌کرد ، به‌روی مدافعین آتش گشودند و دست به‌پیشروی زدند ، آتش مسلسل یک لحظه خاموش نمی‌شد . سرانجام سیل عظیم مردم به جلوی دروازه‌های کاخ رسید و دانشجویانی را که از پشت سنگرها به‌روی آن‌ها شلیک می‌کردند ،

به عقب راند. دروازه‌های آهنی کاخ خیلی زود درهم شکسته شد و شورشیان داخل کاخ شدند. آن‌ها ناچار بودند برای تصرف هر یک از قسمت‌های کاخ از راهرو گرفته تا اطاق و سالن و حتی راه‌پله‌ها نیز با ضدانقلابیون بجنگند. افسران و دانشجویان آموزشگاه‌های نظامی در پشت هر در و مجسمه‌ای پنهان شده بودند و به‌روی انقلابیون آتش می‌گشودند. سرانجام پس از نبردی که یک ساعت ونیم به طول انجامید، دسته‌های انقلابی به جلو اتاقی که وزیرای حکومت موقت در آن گرد آمده بودند، رسیدند. گروهی از افسران که سعی داشتند انقلابیون را از داخل شدن به اتاق بازدارند، عقب زده شدند. انقلابیونی که وارد اتاق شدند، در آن جا چیزی جز چند چهرهٔ وحشت‌زده که دور یک میز نشسته بودند، نیافتند. به این ترتیب عمر آخرین حکومت سرمایه‌داران و ملاکین - حکومت موقت - در روسیه به سر آمد. در حالی که همهٔ آن‌ها قیافهٔ متأسفی به خود گرفته بودند، یکی از بلشویک‌ها به نام "آنتونوف - اوفسینکو" جلورفت و با آرامی و قاطعیت چنین گفت: "من به نام کمیته جنگی انقلابی شورای پتروگراد، برکناری حکومت موقت را اعلام می‌کنم. شما بازداشت هستید."



حمله به کاخ زمستانی

دومین کنگرهٔ سراسری شوراهای، عصر روز ۲۵ اکتبر در حالی که هنوز حمله به کاخ زمستانی در جریان بود، آغاز به کار کرد. خبر تشکیل کنگره که لنین آن را نوشته بود، با تلگراف به سراسر کشور مخابره شد:



رزمنا و آورورا

" به کارگران ، سربازان و دهقانان ! "

" باخواست اکثریت قریب به اتفاق کارگران ، سربازان و دهقانان و با پشتیبانی قیام پیروزمندان^۱ کارگران و پادگان‌ها که در پتروگراد صورت گرفت ، این کنگره قدرت سیاسی در کشور را به دست خود می‌گیرد کنگره اعلام می‌دارد : تمام قدرت در سراسر کشور باید به شوراهای نمایندگان کارگران ، سربازان و دهقانان که ایجاد شرایط واقعا انقلابی را تضمین می‌کنند ، تفویض شود . " (۱)

به این ترتیب حکومت شوراها ، حکومت توده‌های زحمتکش ، در کشور روسیه برقرار گردید . نخستین اقدامات عالی‌ترین مرجع حکومت جدید - کنگره^۲ شوراهای سراسر روسیه - به همه دنیا ثابت کرد که هدف حکومت جدید ، چیزی جز برآوردن خواست‌ها و تامین آسایش مردم زحمتکش نیست .
لنین در نطقی که از جانب کمیته مرکزی حزب بلشویک در کنگره ایراد کرد ، نخستین احکام حکومت شوروی را اعلام داشت . سخنان رهبر کبیر انقلاب از جانب نمایندگان کنگره با گرمی استقبال شد . صدای فریاد و همه‌همه حاضرین در کنگره طنین افکند : " پیروز باد حکومت شوروی ! درود بر لنین ! زنده باد

۱ و ۲ . ای . لنین . مجموعه آثار ، جلد بیست و ششم ، صفحه ۲۴۷ .



لنین حکومت شوروی را اعلام می‌کند

لنین! "لنین از نمایندگان کنگره خواست بدون قوت و وقت از توده‌های زحمتکش و حکومت کشورهای در حال جنگ تقاضای صلح کند. از آن‌ها بخواهند تا با متوقف کردن جنگ و امضای قرارداد صلح به این بلای خانمان برانداز پایان بخشند. صلحی که جانب عدالت را در مورد همه مردم دنیا رعایت کند و به انعقاد عده‌ای به وسیله عده‌ای دیگر پایان دهد. نمایندگان به اتفاق آراء پیشنهاد صلح را تصویب کردند. سپس کنگره شوراهای بنا به رهنمودهای لنین حکمی در مورد زمین به تصویب رساند. این حکم مالکیت زمین‌داران را بر زمین ملغی ساخت و بر اثر آن بیش از ۱۵۰ میلیون هکتار زمین بدون هیچ بهایی برای استفاده دهقانان در اختیار آن‌ها قرار گرفت، ضمناً پرداخت مال‌الاجاره ملاکین که به ۷۰۰ میلیون روبل طلا در سال بالغ می‌شد، فسخ گردید. آن‌ها هم چنین ابزار و آلات متعلق به ملاکین را که بیش از ۳۰۰ میلیون روبل طلا ارزش داشت، به دهقانان سپردند. زمین و تمام چیزهایی که به آن متعلق بود از قبیل جنگل و آب ملی اعلام شد. به این ترتیب، سرانجام دهقانانی که اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دادند، به زمین و آزادی دست یافتند.

روای دیرین مردم زحمتکش به حقیقت پیوست. کارگران و دهقانان قدرت خود را در سراسر کشور برقرار کردند و خود اداره امور را به دست گرفتند. کنگره شوراهای حکومت توده‌های کارگر - "شورای نمایندگان خلق" (۲) - را برای اولین بار در طول حیات بشر در کشوری برقرار ساخت. لنین به اتفاق آراء به عنوان صدر هیئت حاکمه برگزیده شد. قدرت در سراسر روسیه - سبیری، بلوروسی، آسیای مرکزی، اوکراین و شهرهای حوضه ولگا - به دست شوراهای افتاد. در بسیاری از شهرها مردم زحمتکش ناچار شدند علیه ضد انقلابیون بجنگند. به عنوان نمونه، یکی از نبردهای بین دوطرف در مسکو به مدت یک هفته ادامه داشت. افراد گارد سرخ، ملوانان پطروگراد و هم چنین کارگران شهرهای همسایه به یاری مردم زحمتکش مسکو شتافتند. سرانجام انقلابیون در مسکو نیز به پیروزی دست یافتند. به این ترتیب انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در سراسر کشور پیروز گردید. پیروزی این انقلاب ناشی از رهبری طبقه انقلابی کارگر و هم چنین اتحاد آن با فقیرترین قشرهای دهقانان بود. این انقلاب پیروز شد چراکه توده‌های زحمتکش به وسیله حزب بلشویک به رهبری لنین فرماندهی می‌شدند. پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه، ضربه مهلکی بر پیکر متحدین او در جنگ - بریتانیا و فرانسه - و هم چنین سرمایه‌داران دیگر کشورهای جهان وارد کرد. اگرچه روسیه تزاری خود از جمله دول امپریالیستی به شمار

۲. از این سازمان با نام شورای کمیسرهای ملی نیز یاد می‌شود.

می‌رفت، با این همه با توجه به عقب‌ماندگی‌هایش در زمینه اقتصاد، بر-
دیگر قدرت‌های پیشرفته‌تر امپریالیست متکی بود. محصولات کشاورزی
عمده‌ترین سهم را در صادرات کشور دارا بودند، حال این‌که بیش از ۵۰٪
ماشین‌های مورد استفاده در صنعت از خارج می‌شد. در سال ۱۹۱۳،
۴/۳ سرمایه‌گذاری‌ها در زمینه شاخه‌های مادر صنعت و اقتصاد - استخراج نفت
و گاز، تولید فلزات - به سرمایه‌دارهای خارجی تعلق داشت و هم‌چنین در
حدود ۵۰٪ از سرمایه‌های موجود در بانک‌های بزرگ کشور را خارجیان صاحب
بودند. این وابستگی در طول جنگ شدت و عمق بیشتری یافت. انقلاب
اکتبر نه تنها امپریالیست‌ها را از مالکیت سرمایه‌هایشان در روسیه محروم کرد،
بلکه نقشه‌های ردیلا نه‌آنها را برای انقیاد آتی روسیه و تقسیم سرزمین‌های
آن نقش بر آب ساخت. غالب سرمایه‌داران جهان، از این‌که شعله‌های انقلاب
پس از روسیه، سایر کشورهای جهان را نیز در برگیرد، به هراس افتادند.
انقلاب اکتبر به تسلط ظاهراً خدشه‌ناپذیر امپریالیسم پایان بخشید،
جمعیت نزدیک به ۶۰۰ میلیون روی زمین موفق به ایجاد سوسیالیسم شدند.
از آن پس جهان به دو اردوگاه متضاد تقسیم گردید: اردوگاه سرمایه‌داری
در حال احتضار و اردوگاه سوسیالیسم شکوفان.

انقلاب اکتبر به کارگران جهان اعتماد و قوت قلب بخشید و آن‌ها را
به آینده امیدوار ساخت. به این ترتیب راهی که به ایجاد جامعه‌ای آزاد و
دست‌یابی به یک زندگی مرفه‌منجر می‌گردید در پیش پای خلق‌های زحمتکش
سراسر جهان قرار گرفت.

حکومت شوروی به ریاست لنین در نخستین ماه‌های فعالیت خود،
بسیاری از مشکلات حیاتی کشور را مرتفع ساخت. تسلط کارگران بر همه
کارخانه‌ها برقرار شد، مردم زحمتکش برای تصاحب واقعی شاخه‌های بزرگ
صنعتی و اقتصادی آماده می‌شدند. "شورای عالی اقتصادی" در همان ماه‌های
نخست فعالیت حکومت شوروی شروع به کار کرد. بانک‌ها، راه‌های آهن و
کشتی‌های بازرگانی ملی اعلام شدند و تجارت خارجی نیز به انحصار دولت
درآمد. با فرارسیدن پاییز سال ۱۹۱۸، طرح ملی کردن شاخه‌های بزرگ
صنعت به‌طور کامل و اساسی پایان پذیرفت. تمامی ثروت کشور به مالکیت
مردم زحمتکش درآمد و قانون ۸ ساعت کار در روز در همه کارخانه‌ها به
مورد اجرا گذاشته شد. مرخصی با حقوق برای کارگران در نظر گرفته شد و
کلیه کارگران در برابر بیماری، از کارافتادگی و بی‌کاری بیمه شدند.

حکومت شوروی کار خود را در شرایطی به غایت بفرنج آغاز کرد.
کارمندان وزارت خانه‌های وابسته به حکومت موقت در برابر حکومت کارگران و
دهقانان کارشکنی کرده، در محل کارشان حاضر نمی‌شدند و در مواقع حضور
در سر کار نیز در دسر تولید می‌کردند. کارمندان بانک‌ها کلیه صندوق‌ها را
پنهان کرده، از هر بهانه‌ای برای به تاخیر انداختن پرداخت مزد کارگران
استفاده می‌کردند. سرمایه‌داران و کارگران آن‌ها - کارمندان دولت - قصد
داشتند با ایجاد هرج و مرج، حکومت شوراهای را سرنگون سازند.



لنین ۱۹۱۸ - ۱۹۱۷

لنین در روز ۱۸ نوامبر سال ۱۹۱۷، طی تقاضایی خطاب به ملت
چنین گفت:
"رفقا، توده‌های زحمتکش: به‌خاطر داشته باشید که حالا شما خودتان

در راس حکومت قرار دارید. اگر شما متحد نشوید و تمام امور حکومت را خود به دست نگیرید، کسی به شما کمک نخواهد کرد. حالا دیگر شوراهای شما دستگاههای قانونگذار با اختیار نام هستند. به شوراهای خود پیوندید، به آنها نیرو ببخشید و امور کشورتان را پیش ببرید. درست از ریشه و عمق آغاز کنید، منتظر کسی نباشید. (۳)

مردم زحمتکش به تقاضای رهبر خود پاسخ مثبت دادند. کارگران صنایع پتروگراد به "کمیسریای خلق برای کار" پیوستند. مامورین تلگراف دریایی "گرنشات" (یکی از پایگاههای دریایی نزدیک پتروگراد) امروز وزارت پست و تلگراف را به عهده گرفتند و به این ترتیب به جای کارمندانی که در کار وزارتخانه اخلاص و خرابکاری می کردند، عهده دار تمام امور مربوط به ارتباطات شدند. افراد ارتش سرخ، رئیس و کارمندان بانک دولتی را که از تحویل پولهای موجود در گاو صندوق به حکومت شوراهای امتناع ورزیده بودند، دستگیر و صندوقهای حاوی پول را باز کردند. سازمانهای حکومتی با اتکا بر حمایت تودههای زحمتکش مواد غذایی شهرها را تامین کردند. خانوادههای کارگران نیز از زیرزمینهای مرطوب و تاریک به خانههای ثروتمندان نقل مکان یافتند.

حکومت شوروی تمام وامهایی را که حکومت تزار و حکومت موقت قبلا از سرمایه داران خارجی و روسی دریافت کرده بودند، ملغی اعلام کرد. به این ترتیب مردم زحمتکش از زیر بار وامهایی که حکومتهای گذشته بر آنها تحمیل کرده بودند، رهایی یافتند - میزان وامهای خارجی به ۱۶۰۰۰ میلیون و وامهای داخلی ۱۷۰۰۰ میلیون روبل طلا بالغ می شد. قوانین مصوبه، همه مقامها و عناوین قبلی را از میان برد و برابری زنان و مردان و تمامی خلقهای کشور را تامین کرد.

"کمیسریون فوق العاده سراسری روسیه" (وچکا) تحت ریاست "فلیکس دزرژینسکی" برای مبارزه علیه خرابکاران و نیروهای ضدانقلابی در کشور تاسیس گردید. دادگاههای توده ای و ارتش خلق برپا شد. تمام قدرت ارتش به اختیار شوراهای سربازان درآمد و پستهای فرماندهی به افراد طبقه کارگر و دهقانان سپرده شد.

مردم زحمتکش روسیه، در شرایط حادی به ایجاد جامعه نو دست زدند، در شرایطی که هیچ تجربه قبلی در این زمینه وجود نداشت. هم زمان با این پیروزی چشمگیر، دشمنان حکومت کارگران و دهقانان برای مبارزه علیه جمهوری جوان شوروی مهیا می شدند.

مداخله نظامی بیگانگان و جنگ داخلی

بلافاصله پس از پیروزی، حکومت شوروی عقد قرارداد صلح عادلانه‌ای را به کشورهای در حال جنگ پیشنهاد کرد. بریتانیا و فرانسه به این تقاضا پاسخ ندادند، اما حکومت آلمان با امضای قرارداد صلح موافقت کرد، مشروط بر این که تمام سرزمین‌هایی که در طول جنگ به تصرف آلمان درآمده است، به این کشور واگذار گردد. به این ترتیب مذاکرات صلح میان دو طرف آغاز شد. "تروتسکی" که ریاست هیئت نمایندگی شوروی را در این مذاکرات به عهده داشت، از اجرای دستورهای لنین سر باز زد و اعلام کرد که کشور متبوع وی با شرایط پیشنهاد شده از جانب آلمان به صلح تن در نخواهد داد و در عین حال از ادامه جنگ خودداری کرده، سربازان را از جبهه فرا خواهد خواند. آن‌ها از این لغزش تروتسکی سود جستند و در سراسر جبهه‌ها دست به تهاجم زدند. ارتش قدیمی که دچار پراکندگی شده بود، یارای مقاومت در برابر دشمن را نداشت. ارتش جدید نیز هنوز تشکیل نشده بود. سپاهیان آلمان با توجه به ضعف‌های یاد شده به سمت پتروگراد پیش رفتند و شهر پسکوف را اشغال کردند. هم‌زمان با این حملات، زمین‌داران و سرمایه‌دارانی که به وسیله نیروهای انقلابی قلع و قمع شده بودند، به تحرک درآمدند. آن‌ها نه می‌توانستند و نه می‌خواستند به شرایط جدید - فقدان قدرت، زمین و کارخانه - عادت کنند و امیدوار بودند با یاری سرنیزه‌خارجیان انقلاب را سرکوب کرده، بار دیگر قدرت خود را بر بپهنه کشور مستقر سازند. خطر موحشی روسیه شوروی را تهدید می‌کرد. سرانجام لنین از جانب حکومت خطاب به مردم چنین اعلام داشت: "زادگاه سوسیالیسم در خطر است!" و توده‌های زحمتکش را به دفاع از جمهوری سوسیالیستی فراخواند.

حزب بلشویک و حکومت شوروی بدون فوت وقت اقدام به ایجاد "ارتش

سرخ " انقلابی کردند . لنین در طی آن روزهای هولناک بدون استراحت کار می کرد ، یک لحظه آرام نداشت و همواره در حال تماس با دسته های کارگری ، مشورت با فرماندهان ارتش و تعلیم نحوه " تجهیز و مبارزه به سربازان به سر می برد . کشور جنگ زده به ویرانه ای می ماند . سوخت تمام شده بود و مردم برای گرفتن یک تکه نان ناچار بودند ساعت ها در صف بایستند و گاهی نیز بیشتر از ۶۰ گرم نان گیرشان نمی آمد . با این همه توده های زحمتکش در دفاع از حکومت شوروی بر همه " این محرومیت ها و دشواری ها گردن نهادند . افراد ارتش سرخ با وجود کمبود آموزش ، سلاح و نداشتن تجهیزات کافی بی باکانه جنگیدند و پیروز شدند .

اولین نبردها در نزدیکی " پسکوف " و " ناروا " صورت گرفت و بر اثر مقاومت دلیرانه افراد ارتش سرخ تهاجم سپاهیان آلمان به سمت پتروگراد متوقف گردید . از آن جایی که این واقعه در روز ۲۳ فوریه ۱۹۱۸ به وقوع پیوست ، همه ساله در همین روز ، " روز ارتش سرخ " ، جشن های باشکوهی در اتحاد شوروی برگزار می گردد .

ضربه هولناکی که از جانب ارتش سرخ جوان به مهاجمین وارد آمد ، حکومت آلمان را ناچار کرد ، مذاکرات صلح را از سر بگیرد . سرانجام در روز سوم مارس سال ۱۹۱۸ معاهده صلحی در " برست " به امضا رسید . با این همه برقراری صلح برای جمهوری شوروی بسیار گران تمام شد و منطقه " وسیعی به مساحت نزدیک به یک میلیون کیلومتر مربع از خاک روسیه جدا شد . این نواحی شامل منطقه " بالتیک ، قسمتی از بلوروسی و اوکرائین بود . اگر چه صلح برست صدمات سنگینی به زادگاه سوسیالیزم وارد ساخت ، با این وجود برای کشور جوان شوروی از اهمیت فوق العاده ای برخوردار بود . با انعقاد پیمان صلح ، روسیه " شوروی رسماً از جنگ جهانی اول کنار کشید و به این ترتیب فرصت یافت حکومت شوروی را سروسامان بخشد و ارتش سرخ را جانشین ارتش از کار افتاده " دوران تزاربسم کند .

هفتمین کنگره " حزب در مارس سال ۱۹۱۸ ، بنا به رهنمودهای لنین نام تازه ای برای حزب برگزید . به این ترتیب حزب بلشویک به " حزب - کمونیست روسیه " تغییر نام یافت . لنین بر سر این تغییر نام شدیداً پافشاری می کرد ، چه او عقیده داشت که نام هر حزبی می بایست بیان کننده هدف نهایی آن حزب باشد ، وی در عین حال می خواست با این تغییر نام بر سر تفاوت حزب پرولتری روسیه و احزاب سوسیال دمکرات غرب تأکید ورزد ، چه این احزاب با این که خود را سوسیال دمکرات می خواندند به علت انحراف از مارکسیسم انقلابی و هم آوایی با بورژوازی عملاً این نام را بی اعتبار ساخته بودند . (۱)

۱- پس از تشکیل اتحاد شوروی در سال ۱۹۲۲ ، اسم حزب به حزب کمونیست سراسر اتحادیه -
All-Union Communist Party
تغییر یافت که پس از پیروزی در جنگ کبیر
میسی سال ۱۹۴۵ به حزب کمونیست اتحاد شوروی -
Communist Party of the
Soviet Union (CPSU) تبدیل شد

با وجود پیروزی انقلاب، مشکلات و موانع تازه‌ای در پیش پای مردم و ارتش جوان شوروی قرار داشت. سرمایه‌داران جهان حتی از فکر کردن به وقوع انقلاب در کشورشان بر خود می‌لرزیدند. لنین نگرانی آن‌ها را بدین گونه توصیف می‌کند: "تنها نگرانی سرمایه‌داران خارجی شعله‌ور شدن جرقه‌های آتش انقلاب ما بر فراز بام‌های آن‌هاست." (۲)

هدف نهایی سرمایه‌داران از میان برداشتن و نابود کردن جمهوری شوروی و فرونشاندن آتش سوسیالیسم جهانی بود: سرمایه‌داران انگلستان، فرانسه و دیگر کشورهای امپریالیست جهان قصد داشتند کارخانه‌ها و معادنی را که پیش از انقلاب در روسیه مالک بودند، بار دیگر از آن خود سازند. مهاجمین بیگانه گمان می‌کردند به پیروزی سهل و سریعی بر روسیه شوروی دست خواهند یافت. آن‌ها با خود می‌گفتند: "ما به آسانی بر بلشویک‌ها پیروز خواهیم شد. روسیه شوروی در طی جنگ به ویرانه‌ای تبدیل شده، آن‌ها از لحاظ غذا و اسلحه در مضیقه هستند و به زودی خود را تسلیم خواهند کرد."

با آغاز تابستان سال ۱۹۱۸، کشتی‌های جنگی آمریکا و انگلستان به سواحل شمالی شوروی نزدیک شدند. "ارخانگلسک" و "مورمانسک"، بزرگ‌ترین بنادر شمالی شوروی به وسیلهٔ سربازان انگلیسی و آمریکایی اشغال شدند. سپاهیان آلمان نیز با نقض مفاد عهد نامه صلح برست، مناطقی از کریمه و دن را اشغال کردند. سربازان انگلیسی، ماوراء قفقاز و آسیای میانه را مورد تهاجم قرار دادند. حکومت شورواها در آذربایجان به دست سرمایه‌داران محلی و با حمایت مهاجمین انگلیسی سرنگون گردید.

در بعضی مناطق کشور، زمین‌داران و سرمایه‌داران سرنگون شده با حمایت و پشتیبانی امپریالیست‌های خارجی بار دیگر به صحنهٔ بیکار بازگشتند. آن‌ها سپاه عظیمی به نام "گارد سفید" که به وسیلهٔ ژنرال‌های سابق روسیه تزاری فرماندهی می‌شد، تشکیل دادند. به این ترتیب دشمنان انقلاب سوسیالیستی موفق به برقراری حکومت خود در قسمت بزرگی از کشور گردیدند و کشور جوان شوروی به وسیلهٔ دشمنان محاصره شد. فرماندهان گارد سفید و مداخله‌گران امپریالیست بار دیگر نظام پیش از انقلاب را در سرزمین‌های تحت اشغالشان برقرار ساختند و پیش از همه قدرت سیاسی، زمین‌کارخانه‌ها را به زمین‌داران و سرمایه‌داران بازگرداندند. افراد گارد سفید با یاری مهاجمین خارجی به غارت کشور دست زدند. ترن‌ها بارهای غله، سکر، کره و ذغال سنگ را از اوکراین به آلمان حمل می‌کردند. مهاجمین آمریکایی، انگلیسی و ژاپنی جنگل‌های گران‌بها را در شمال و در کرانه‌های خاوری شوروی با خاک یکسان کرده، شمش‌های طلا و خزهای گران‌بها را به یغما بردند.

در این مدت مهاجمین بیگانه و حامیان روسی و اوکرائینی آنها و هم چنین دیگر سرمایه‌داران رفتار بی‌رحمانه‌ای با مردم زحمتکش روا می‌داشتند. آنها زندان‌ها را از عناصر مبارز کارگر و دهقان انباشته بودند. هزاران کارگر و دهقان در مدت تسلط حکومت سرمایه‌داران و ملاکین تیرباران شدند. مأمورین اعدام به خصوص در مورد کمونیست‌ها وحشی‌گری بیش از حدی از خود نشان می‌دادند و آنها را به طرز وحشتناکی شکنجه می‌کردند: نقش ستاره پنج‌پر بر سینه کمونیست‌ها حک می‌شد، چشم‌هایشان را از حلقه بیرون می‌آوردند، زبان‌شان را می‌بریدند و بسیاری اعمال وحشیانه دیگر را در مورد آنها به کار می‌گرفتند. "لازو" که یکی از قهرمانان کمونیست بود و رهبری پارتیزان‌های خاور دور را به عهده داشت، پس از دستگیری تا حد مرگ شکنجه شد و در حالی که دیگر رمقی برایش باقی نمانده بود، در کوره یک لکوموتیو سوزانده شد. ۲۶ تن از رهبران حکومت شوروی آذربایجان بدون هیچ محاکمه‌ای تیرباران شدند. کمونیست‌هایی نظیر "شائومیان"، "حاپاریدزه"، "فیلتوف"، "عزیزبیکوف" از شاگردان و رفقای قدیمی لنین در مبارزات انقلابی، در میان اعدام‌شدگان بودند.

به دنبال اقداماتی که برای از میان بردن رهبران کشور جوان شوروی صورت گرفت، عمال حزب سوسیالیست‌های انقلابی - اس.ارها - در ماه اوت سال ۱۹۱۸ به جان لنین سوء قصد کردند. با این همه هیچ نیرویی در روی زمین قادر به از میان برداشتن و محو کمونیست‌ها نبود. گروه‌های پارتیزانی بلافاصله در سرزمین‌هایی که به تصرف دشمن درآمده بودند، به وجود آمد و توده‌های زحمتکش به مبارزه علیه ضدانقلابیون برخاستند. کوشش‌هایی که اس.ارها در مسکو و یاروسلاول برای به راه انداختن شورش علیه حکومت شوروی کردند، به وسیله دزرژینسکی خنثی شد.

میلیون‌ها کارگر و دهقان به دنبال تقاضایی که حزب کمونیست برای دفاع از حکومت شوروی کرده بود، به صفوف مبارزه پیوستند و هنگ‌ها و لشکرهای تازه‌ای در ارتش سرخ ایجاد کردند. "کمیته مرکزی حزب کمونیست" به ریاست لنین کلیه عملیات نظامی را رهبری می‌کرد. "فرانز"، "بلوخر"، "شکورز"، "وروشیلوف"، "بودیونی"، "توخاچفسکی"، "فابریسیوس" و چند تن دیگر، از رهبران برجسته ارتش سرخ بودند.

کمیسرهای سیاسی که حزب به همه گردان‌ها، هنگ‌ها و لشکرهای ارتش سرخ فرستاده بود، در امر آموزش و رهبری سربازان با فرماندهان همکاری می‌کردند.

اعضای "مجمع کمونیست‌های جوان" (کسومول)، همراه با دیگر کمونیست‌ها در خط مقدم جبهه می‌جنگیدند. بر سر در بسیاری از کمیته‌های کسومول معمولاً این نوشته کوتاه به چشم می‌خورد: "کمیته تعطیل است. همه در جبهه هستند."

کارگران بریتانیا، فرانسه، آلمان و دیگر کشورهای سرمایه‌دار به دفاع



اعدام ۲۶ تن از کمیسرهاى باکو

از نخستین حکومت کارگری و دهقانی جهان برخاستند و از دولت‌هایشان طلب کردند که: "از روسیه شوروی دست بکشید!"

کارگران شاخه‌های مهمات سازی از تولید اسلحه برای گارد سفید خودداری کردند، کارگران بنادر نیز به عنوان حمایت از حکومت شوروی از بارزدن آن‌ها امتناع ورزیدند. ملوانان، کشتی‌هایی را که محمولات نظامی دشمنان جمهوری جوان شوروی بر آن‌ها بارزده شده بود، نمی‌رانند. علاوه بر این‌ها سربازان و ملوانان خارجی معمولاً از جنگیدن علیه نخستین حکومت کارگری و دهقانی جهان سرباز می‌زدند.

مجارها، رومانی‌ها، چک‌ها، صرب‌ها، ایتالیایی‌ها و مردم زحمتکش دیگر ملیت‌ها که در طی جنگ جهانی بنا بر دلایلی در روسیه به سر می‌بردند، برای دفاع از برادران روسی خود اسلحه به دست گرفتند و به ارتش سرخ ملحق شدند. "بلاکون" و "ف. مونیچ" از مجارستان، "ا. داندیج" از صربستان، "ج. هاسک" از اهالی چک، "ت. انتیکانین" فنلاندی، "ای. کولنیگ" از آتریش، "جن فو - چن" از چین، "آی. مومبانو" از اهالی رومانی و دیگر کمونیست‌های خارجی در برپاداشتن واحدهای بین‌المللی درون ارتش سرخ نقش عمده‌ای ایفا کردند.

بریتانیا، فرانسه و ایالات متحده در پاییز سال ۱۹۱۸ موفق به شکست سربازان آلمانی در جبهه غربی شدند. با فرا رسیدن نوامبر سال ۱۹۱۸ شعله‌های انقلاب در آلمان فروزان شد. اگر چه مرتجعین آلمانی موفق به سرکوب این انقلاب شدند، با این همه وقوع آن به عمر حکومت پادشاهی در آلمان خاتمه داد.

شورش‌های سربازان آلمانی حاضر در سرزمین روسیه که به دنبال انقلاب نوامبر آلمان به وقوع پیوست و هم‌چنین حملات شدید نیروهای شوروی و پارتیزان‌ها، مهاجمین آلمانی را ناچار از ترک جمهوری شوروی ساخت. اما شکست آلمان عواقب وخیمی برای جمهوری شوروی به دنبال داشت. در پی این رویداد بریتانیا، فرانسه و ایالات متحده از نیروی بیشتری برای مقابله با شوروی برخوردار شدند. سپاهیان فرانسه و بریتانیا جای افراد آلمانی را در اوکراین و ماورای قفقاز پر کردند. در طول ماه‌های نوامبر و دسامبر سال ۱۹۱۸، آن‌ها سپاهیان خود را در "ادسا"، "سواستوپل" و دیگر بنا در جنوبی روسیه پیاده کردند. بیش از چهل هزار سرباز انگلیسی و آمریکایی در بنادر "مورمانسک" و "ارخانگلسک" پیاده شدند. در خاور دور آمریکا و ژاپن بیش از صد هزار سرباز وارد روسیه کردند. با فرا رسیدن بهار ۱۹۱۹ مهاجمان که از شعله‌ور شدن آتش انقلاب در میان سربازانی که نمی‌خواستند علیه مردم شوروی بجنگند، هراسان بودند، اجباراً بسیاری از مناطق روسیه را تخلیه کردند. با این همه آن‌ها قصد نداشتند به مبارزاتشان علیه جمهوری شوروی خاتمه بخشند و تنها تصمیم گرفته بودند در آینده نزدیک به حمایت گارد سفید از پشت جبهه اقدام کنند.

با همه این عقب‌نشینی‌ها دشمن هنوز از نیروی قابل توجهی برخوردار بود. ژنرال‌های گارد سفید با کمک امپریالیست‌های بیگانه موفق به ایجاد ارتش بزرگی در سبیری شدند. این ارتش را "کولچاک" دریا سالار حکومت تزاری فرماندهی می‌کرد. او یکی از شهرهای سبیری به نام "امسک" را به عنوان مرکز فرماندهی خود انتخاب کرده بود و خود را "حکمران عالی‌روسیه" می‌خواند. اهالی سبیری به عنوان شوخی و مزاح تصنیف زیر را برای کولچاک و حامیان خارجی‌اش سروده بودند:

با انیفورم بریتانیایی
وسردوشی‌های فرانسوی

و تنباکوی ژاپنی

کولچاک گریه‌رقصانی می‌کند.

یافزارسیدن بهار ۱۹۱۹، افراد ارتش کولچاک خود را به حوالی ولگا رساندند. متوقف کردن دشمن و سرکوب آن بسیار حیاتی بود. از همین رو



سربازان بریتانیا در ارخانگلسک پیاده می‌شوند. ۱۹۱۸

نیروهای ضربتی ارتش سرخ برای به انجام رساندن این مهم روانه شدند . این عده توسط فرانز ایلشویک‌های باتجربه و ژنرال‌های کارآموده ارتش سرخ رهبری می شدند . بعدها بسیاری از فرماندهان مجرب از میان سربازانی که تحت نظری تعلیم دیده بودند ، به پا خاستند ، لشکری که به وسیله "چاپایف" یکی از قهرمانان خلق ، فرماندهی می شد در نبرد علیه کولچاک و سربازانش به شهرت عظیمی دست یافت . "فرمانوف" که بعدها از نویسندگان شهیر روسیه شد ، از همکاران نزدیک و کمیسر سیاسی چاپایوف بود .

سرانجام بر اثر ضربات نیروهای سرخ ، کولچاک از سمت ولگا به عقب رانده شد و نیروهای اصلی وی در نقاط مختلف شهر "اوا" بر کرانه‌های پرشیب رودخانه "بلایا" مستقر شدند . فرانز با انجام یک مانور از چند کیلومتری شهر دور زد و خود را به رودخانه رساند . هنگام عبور از رودخانه نبرد سختی میان دو سپاه در گرفت . رفیق قهرمان در حالی که نزدیک بود سفیدها ، واحدهای کمونیست را عقب برانند ، پرچم سرخی به دست گرفت و بدون توجه به آتش دشمن پیش تاخت . طنین صدای او نیروی تازه‌ای به سپاهیان بخشید : "رفقا ! دنبال من بیایید ! " به زودی رودخانه پشت سر گذاشته شد و واحدهای سرخ به اوا رسیدند . افراد چاپایف که پیشاپیش سپاهیان سرخ حرکت می کردند ، در نقاط حساس شهر مستقر شدند و منتظر رسیدن دشمن گردیدند . افراد گارد سفید در صفوف متراکم ، مستقیم و آرام پیش می آمدند . درست مثل این که دیوار عظیم و وحشتناکی به قصد از میان بردن هر چه که بر سر راهش قرار دارد ، پیش بیاید . سفیدها توقع داشتند واحدهای سرخ با بی نظمی عقب بنشینند ، اما افراد چاپایف معنی ترس را نمی دانستند . دشمن نزدیک و نزدیک تر می شد . سرانجام چاپایف دستور آتش داد و افراد هم زمان شلیک کردند . در چند لحظه میدان نبرد از اجساد بی جان افراد دشمن انباشته شد و بقیه افراد دشمن نیز عقب نشینی کردند . سواره نظام سرخ هوراکشان ، در حالی که چاپایف و لشکرش در پیشاپیش آن‌ها حرکت می کردند به تعقیب دشمن دست زدند .

در سبیری پارتیزان‌ها افراد ارتش سرخ رایاری می کردند . "یاکوت" ها ، "بوریات" ها ، و دیگر اهالی سبیری دوشادوش کارگران و دهقانان روسی با سفیدها می جنگیدند .

به این ترتیب ارتش سفید کولچاک محو و نابود شد . ۷۰۰۰۰ تنگ ، ۳۱۵۰ مسلسل ، ۵۳۰ توپ و ۳۰ هواپیمایی که او از امپریالیست‌های امریکا ، بریتانیا ، فرانسه و ژاپن دریافت کرده بود ، نتوانست مانعی برای پیوستن دوباره سبیری به شوروی گردد .

در مدتی که مبارزه علیه ارتش کولچاک در جریان بود ، افراد گارد سفید تحت فرماندهی "ژنرال یودنیچ" به پتروگراد حمله کردند . تمام اهالی پتروگراد به دفاع از شهرشان برخاستند . همه کارگران از سن ۱۷ تا ۴۵ اسلحه به دست گرفتند و تیپ‌ها و گردان‌های کمونیست در کارخانه‌ها ایجاد

شدند. این افراد ارتش سرخ را در عقب نشان دادن سربازان یودنیچ از پتروگراد و نیز بازپس گرفتن شهر پسکوف از افراد گارد سفید یاری کردند. بار دیگر استقامت و پایمردی کمونیستی در جایی دیگر به پیروزی رسید و خطری که پتروگراد را تهدید می‌کرد، از میان رفت.

با این وجود، دشمنان تهاجم بزرگ دیگری را علیه جمهوری شوروی به راه انداختند. یک لشکر از گاردهای سفید تحت فرماندهی "ژنرال دنیکین" از کریمه در جنوب پیش می‌آمد. آن‌ها پس از تصرف اوکرائین با سرعت به سمت "مسکو" (۳) پیش رفتند. سرمایه‌داران بریتانیا، ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورهای دنیکین را با اسلحه، تجهیزات و حتی تانک تقویت کردند. سربازان ژنرال یودنیچ که در ایالات ساحل بالتیک مستقر شده بودند برای کمک به دنیکین آماده می‌شدند. حکومت لهستان نیز با استفاده از این فرصت مناسب خود را برای دست‌اندازی به قسمت‌های غربی جمهوری شوروی آماده می‌ساخت.

دشمنان شوروی از پیروزی خود مطمئن بودند. یک میلیون روبل به عنوان جایزه برای هنگی از گارد سفید که پیش از همه وارد مسکو شود، اختصاص یافته بود. یک نریان سفید نیز جهت تقدیم به دنیکین برای ورود موفقیت-آمیزش به مسکو در نظر گرفته شده بود.

کمیته مرکزی حزب کمونیست به دنبال پیشروی دنیکین، مردم زحمتکش را به تجهیز نیروهایشان علیه وی فراخواند. لنین خطاب به مردم نوشت: "تمام نیروهای کارگران و دهقانان، تمام نیروهای جمهوری شوروی می‌بایست برای رفع حمله سخت دنیکین و شکست وی آماده گردند، این عمل باید بدون توجه به پیشروی‌های پیروزمندانه ارتش سرخ در اورال و سیبری صورت بگیرد. این مهم‌ترین وظیفه در این لحظه است." (۴)

جمهوری شوروی به دنبال تقاضای رهبر خود به اردوگاه یک پارچه‌ای بدل شد. داوطلبان بیشتر و بیشتری به صفوف ارتش سرخ پیوستند. لنین شخصا سلاح‌ها و تجهیزات هنگ‌های تازه را بازرسی می‌کرد. یک ماه بعد، تعداد افراد ارتش سرخ در جبهه جنوبی به دو برابر بالغ گشت، در همین مدت شماره مسلسل‌ها و نیز قدرت توپخانه به میزان قابل توجهی افزایش یافت. ارتش اول سواره نظام که تحت فرماندهی "بودیونی" از قهرمانان به نام جنگ داخلی قرار داشت، نقش گروه ضربتی را بر عهده گرفت. به زودی افراد این ارتش تا پشت جبهه دشمن نفوذ کردند. آن‌ها به‌طور غیر منتظره‌ای در پشت سپاه دشمن ظاهر شدند و هنگ‌های دنیکین را تار و مار کردند. نیروهای اصلی جبهه جنوب نیز در نزدیکی شهر "اورال" سپاهیان سفید را مورد حمله قرار دادند. واحدهای ارتش سرخ با سرعت پیشروی کردند

۲. مسکو از مارس سال ۱۹۱۸ به عنوان پایتخت جمهوری شوروی برگزیده شد.

۳ و ۴. لنین: مجموعه آثار، جلد بیست و نهم، صفحات ۲۲۶ و ۲۲۷.

و به زودی به سواره نظام بودیونی ملحق شدند. در اثر این حملات بسیاری از هنگ‌های گارد سفید محاصره و سپس معدوم شدند، بقیه افراد ارتش دنیکن نیز به سمت کریمه گریختند. افراد ارتش سرخ در ادامه تهاجم خود سرزمین‌های اوکرائین و قفقاز را از یوغ بندگی نیروهای سفید و حامیان امپریالیستشان آزاد کردند. قلع و قمع ارتش دنیکن در سال ۱۹۱۹، با انهدام نهایی ارتش ژنرال بودنیچ در نزدیکی پتروگراد مصادف گردید.

سال ۱۹۱۹، پیروزی سپاهیان شوروی را در کلیه جبهه‌ها به ارمغان آورد. با این همه سرمایه‌داران و زمین‌داران هنوز امیدوار بودند در سال ۱۹۲۰ با نیروی اسلحه حکومت خلق را در روسیه سرنگون سازند. به همین منظور سرمایه‌داران و زمین‌داران لهستانی سربازان خود را به روسیه شوروی اعزام کردند. در همین زمان یک ارتش گارد سفید به فرماندهی "بارون - ورنانگل" نیز از کریمه دست به تهاجم زد. ارتش سفید لهستان و سپاه ورنانگل هر دو به وسیله سرمایه‌داران ایالات متحده آمریکا، بریتانیا و فرانسه مسلح و مجهز شده بودند. به دنبال این حملات سپاهیان لهستانی شهرهای مینسک و کی‌یف را به تصرف خود درآوردند، سربازان ورنانگل نیز پس از رسیدن به دنیپر برای پیوستن به لهستانی‌های سفید حرکت کردند.

در نبرد نیروهای سرخ علیه سپاهیان لهستانی، سربازان تحت فرماندهی توخاچفسکی نمونه‌ای از دل‌آوری و شجاعت ارائه دادند. سرانجام تهاجم سربازان لهستانی بر اثر مقاومت پیروزمندانه کمونیست‌ها متوقف گردید. قسمت اعظم اوکرائین و بلوروسی (سرزمین روسیه سفید) آزاد شدند. اما اهالی نواحی غربی اوکرائین و بلوروسی هم چنان تحت تسلط قدرت سرمایه‌داران و زمین‌داران لهستانی باقی ماندند. با فرارسیدن پاییز ۱۹۲۰، افراد ارتش سرخ به تهاجمی علیه ورنانگل مبادرت کردند، در این تهاجم سربازان سرخ به وسیله بیخایییل فرانز که نمونه‌ای از شجاعت و مقاومت برای سربازانش بود، فرماندهی می‌شدند. نبرد میان دو طرف در نزدیکی شهر "کاخوفکا" به وقوع پیوست. در این نبرد سفیدها از تانک استفاده می‌کردند، حال آن‌که، بسیاری از سربازان ارتش سرخ قبلا هرگز تانک ندیده بودند. با این همه همه آن‌ها بی‌باکانه در حالی که بدسته‌های نارنجک دستی را بر روی افراد دشمن می‌ریختند به سمت آن‌ها حمله بردند. سربازان سرخ با برجا گذاشتن تلفات سنگین سرانجام موفق به متوقف ساختن حرکت تانک‌ها شدند و سفیدها را به عقب‌نشینی واداشتند. فرانز دستور داد دشمن را تا کریمه تعقیب کنند. سفیدها پس از عقب‌نشینی در تنگه باریک "پرکوپ" مستقر شدند. این تنگه از چنان موقعیتی برخوردار است که افراد اندکی برای مدتی طولانی قادر به دفاع از آن هستند. شبه‌جزیره کریمه توسط خلیج کم عمق "سیواش" از سرزمین اصلی جدا می‌گردد، بعضی از گذارهای این خلیج به هنگام جذر قابل عبور هستند، اما غالبا عبور از آن‌ها با مخاطرات بسیاری همراه است، چه یک تغییر جزئی در مسیر باد سطح آب

را در گذارها بالا می‌آورد و آن‌ها را غیرقابل عبور می‌سازد. با همه این مشکلات سربازان سرخ خود را به آب زدند. آب تا کمر افراد می‌رسید و در بعضی نقاط عمیق‌تر حتی تا شانه‌هایشان بالا می‌آمد. سربازان قایق‌ها را که مسلسل، توپ و دیگر مهمات بر آن‌ها بار زده شده بود به دنبال خود می‌کشیدند. دهقانان بومی در این تعاقب نقش راهنما را برعهده داشتند. بار دیگر کمونیست‌ها به عنوان مظهر قدرت و شجاعت در پیشاپیش سپاه حرکت می‌کردند.

سرانجام افراد ارتش سرخ وارد کریمه شدند و ورنانگل و یاران‌ش راقلع و قمع کردند. بقایای سپاه ورنانگل نیز برکشتی سوار شده، متواری گردیدند. فرانز به خاطر شجاعت و مهارت نظامی‌اش به دریافت شمشیری که بر آن جمله زیر حک شده بود نایل آمد: "به قهرمان خلق".

آخرین بقایای افراد گارد سفید در سال ۱۹۲۵ معدوم شدند. با این همه توده‌های زحمتکش آسیای مرکزی و ماوراء قفقاز هنوز تحت تسلط زمین‌داران و سرمایه‌دارانی که به وسیله مهاجمین خارجی حمایت می‌شدند، به سر می‌بردند. از همین‌رو لنین واحدهای ارتش سرخ تحت فرماندهی فرانز و "کوی بیشف" را برای کمک به اهالی آسیای مرکزی روانه کرد. به این ترتیب کارگران و دهقانان آسیای مرکزی با کمک افراد ارتش سرخ، ستم‌گران و بهره‌کشان راقلع و قمع کردند و حکومت شوروی را در آن‌جا برقرار ساختند. با فرارسیدن بهار ۱۹۲۵، توده‌های زحمتکش ماورای قفقاز علیه بورژوازی محلی قیام کردند. واحدهای ارتش سرخ، تحت فرماندهی بلشویک‌های با تجربه و جنگ‌آزموده‌ای چون "ارجونیکیدزه" و "کیرف" به یاری اهالی این مناطق شتافتند، حکومت بورژوازی را سرنگون کردند و دولت شوروی را برپا ساختند.

در سال ۱۹۲۲، مهاجمین ژاپنی و گروه‌های گارد سفید تارومار شده، از خاور دور بیرون رانده شدند و این منطقه به شوروی پیوست. به این ترتیب تمام سرزمین‌های شوروی از اشغال مهاجمین بیگانه و افراد گارد سفید بیرون آمد.

اهالی شوروی ناچار بودند در شرایط به‌غایت بفرنجی علیه دشمنان نیرومند خود مبارزه کنند. چهارده کشور در تهاجم به روسیه شوروی و مداخله در آن شرکت داشتند. کشور جوان شوروی وارث اقتصاد بیمار پس از جنگ روسیه تزاری بود. کمبود نان، سوخت و دیگر مایحتاج عمومی در همه جا به چشم می‌خورد. در مدتی که جنگ داخلی در روسیه جریان داشت، روزنامه‌های دول سرمایه‌دار در مورد پیش‌بینی تعداد هفته‌هایی که از عمر حکومت شوروی باقی مانده بود، با یکدیگر رقابت می‌کردند. با این وجود هیچ نیرویی قادر نبود آن‌چه را که توده‌های زحمتکش با سال‌ها مبارزه به دست آورده بودند، بازپس گیرد. سربازان ارتش سرخ در همه جبهه‌ها قهرمانانه جنگیدند، دسته‌های پارتیزانی که به وسیله کارگران و دهقانان سازمان یافته

بودند، در همین مدت سرزمین‌های وسیعی را به تصرف خود درآوردند. آن‌ها با از خودگذشتگی علیه زمین‌داران، سرمایه‌داران و مداخله‌گران بیگانه که قصد تصرف زمین‌ها و کارخانه‌های دهقانان و کارگران را داشتند، مبارزه کردند. مردم از قهرمانان خود با اعطای "نشان پرچم سرخ"، اولین نشان رزمی شوروی قدردانی کردند.

پیروزی سربازان بدون فداکاری و از خودگذشتگی توده‌های زحمتکش پشت جبهه ممکن نبود. دهقانان در طول جنگ داخلی تمام محصولات خود را به حکومت می‌دادند و تنها قسمت ناچیزی را برای خود نگاه می‌داشتند. این شیوه تأمین مواد غذایی شهرها و ارتش، به "جمع‌آوری مازاد" معروف بود. آن‌ها حاضر بودند به هر قیمتی شده از حکومت شوروی دفاع کنند، چه در غیراین صورت اربابان قدیمی - زمین‌داران - باردیگر قدرت خود را بر کشور مسلط می‌ساختند. روستاییان فقیر با اعمال زور محصولات کولاک‌ها را از آن‌ها می‌گرفتند و بد دولت می‌دادند. با همه این‌ها کمبود نان در سراسر کشور احساس می‌شد. کارگران شهری روزانه نزدیک به صد گرم نان دریافت می‌کردند، اما همین نیمه گرسنگان از اختصاص وقت و نیروی خود به منظور تجهیز ارتش سرخ با اسلحه و پوشاک دریغ نمی‌ورزیدند. توده‌های زحمتکش، در دفاع از دست‌آوردهای انقلاب اکتبر، حکومت شوروی را قوام و استحکام بخشیدند.

کمونیست‌ها تحت رهبری لنین، اقدامات مردم را رهبری و هدایت می‌کردند. بلشویک‌ها همواره، در کارخانه و در جبهه، نقش پیشاهنگ و رهبر را داشتند.

در یکی از روزهای شنبه بهار سال ۱۹۱۹، کارگران کمونیست راه‌آهن تصمیم گرفتند پس از پایان کار روزانه چند لکوموتیور را تعمیر کنند. این ابتکار کارکنان راه‌آهن مسکو، توسط کارگران سایر شهرها دنبال شد. بدین ترتیب "سابوتنیک" کمونیستی (از لغت "سابوتا" به معنای شنبه‌در زبان روسی)، کار داوطلبانه کارگرانی که مالک کشور خود شده‌اند، به وجود آمد. لنین برای این نحوه تلقی‌نو از کار اهمیت و ارزش فوق‌العاده‌ای قائل بود. حکومت شوروی در طی سال‌های دشوار جنگ مراقبت کودکانی را که بسیاری از آن‌ها والدینشان را از دست داده بودند، به عهده گرفت. کودکان در مدارس و شبانه‌روزی‌های کودکان تاسیس شدند، کودکان بی سرپرست در این اماکن آموزش و پرورش یافتند و به شهروندان شرافتمندی برای جمهوری شوروی بدل شدند.

اهالی شوروی پس از پیروزی بر مداخله‌گران بیگانه و افراد گارد سفید و نیز پس از نجات دست‌آوردهای انقلاب به ساختمان کشورشان که به علت جنگ داخلی دچار وقفه شده بود، پرداختند.

بازسازی اقتصادی پس از جنگ داخلی

جنگ امپریالیستی جهانی و نیز جنگ داخلی به صنعت و کشاورزی کشور صدمه زدند. ثروت عظیمی به وسیله مهاجمین و افراد گارد سفید غارت شده، به خارج برده شده بود.

دشمنان که موفق نشده بودند با توسل به اسلحه حکومت شوروی را سرنگون کنند، مصمم بودند با گرسنگی دادن جمهوری جوان شوروی آن را ناچار از تسلیم و اطاعت سازند.

روزنامه‌های کشورهای سرمایه‌داری با شوق و شغف از بدبختی و زبونی اهالی شوروی یاد می‌کردند و به خوانندگانشان مژده می‌دادند که روسیه شوروی پس از جنگ داخلی همان قدر سنگ آهن تولید کرده است که روسیه تزاری در نیمه دوم قرن هجدهم تولید می‌کرد. در سال ۱۹۲۰، میزان تولید ذغال سنگ و نفت در روسیه به ترتیب به $\frac{1}{3}$ و $\frac{1}{5}$ مقدار تولید آن در سال پیش از جنگ (۱۹۱۳) کاهش یافته بود.

در زمینه کشاورزی وضع از این هم بدتر بود، زمین‌های زراعی و گله‌های دامی کاهش یافته بودند، میزان تولید محصولات کشاورزی به ۵۰٪ تولید آن در سال‌های پیش از جنگ تنزل کرده بود.

لازم بود بدون درنگ به اقتصاد ملی سروسامان داده شود. مردم روسیه که پس از جنگ‌های طولانی و تحمل فقر دچار ناتوانی و خستگی شده بودند، به‌لزوم اتکاء بر نیروی خویش واقف بودند. جمهوری شوروی به وسیله دول سرمایه‌دار احاطه شده بود. کار مشکل احیای بازسازی اقتصادی ملی به انضباطی آهنین و سازمانی منظم نیاز داشت. حزب بلشویک علیه کسانی در صفوف خود که به عدم مداخله حزب در اقتصاد و هم‌چنین انحلال رهبریت مرکزی در حزب و به‌طور کلی در کشور معتقد بودند، به مبارزه برخاست. بلشویک‌ها

این افراد را محکوم کردند و نتایج و مضرات عوام فریبی‌های آن‌ها را به مردم زحمتکش یادآور شدند.

در اوایل سال ۱۹۲۱، اوضاع داخلی جمهوری شوروی به بحران‌های شدیدی دچار گشت. وضع نابسامان محصولات در سال ۱۹۲۰، قحطی را شدت بخشید و ضایعات و تلفات دامی ابعاد گسترده‌تری به خود گرفت. مزارع دهقانان غالباً از میان رفتند. کمبود سوخت و مواد اولیه، صنعت و حمل و نقل را به از کار افتادگی تهدید می‌کرد. بیش از ۳۰ خط آهن کشور عملاً متوقف شده بود، تنهادر پطروگراد نزدیک به ۶۴ کارخانه بزرگ تعطیل شد. با آغاز فوریه ۱۹۲۱، حکومت شوروی ناچار از تقلیل جیره غذایی در شهرها شد. در طی جنگ داخلی، دهقانان با علم به این که راه دیگری برای نجات کشور وجود ندارد، با تحویل محصولاتشان به دولت موافقت کرده بودند، ولی حالا که جنگ پایان یافته بود، آن‌ها از شرایط موجود ناراضی بودند و آرزو داشتند هرچه زودتر مازاد محصولاتشان را در بازار به فروش برسانند. صنایع کشور به علت ضایعات ناشی از جنگ قادر به تامین ابزار و آلات مورد نیاز روستاها نبودند، تجارت خصوصی نیز قدغن اعلام شده بود. دشمنان حکومت شوروی سعی داشتند با استفاده از این عدم رضایت در میان دهقانان آن‌ها را به شورش مسلحانه علیه حکومت شوروی برانگیزند و با این تحریکات دهقانان و کارگران را در مقابل هم قرار دهند. در چنین شرایطی اتخاذ تدابیر فوری برای پیشبرد حال دهقانان ضروری و اساسی بود، چه در غیر این صورت احیا و بازسازی اقتصاد بیمار کشور ممکن نمی‌گردید. بنابر پیشنهاد لنین، مصادره^۱ غذایی جای خود را به مالیات جنسی غذایی داد، به این ترتیب که میزان مالیات در آغاز سال کشاورزی تعیین می‌گردید. اکنون دهقانان قادر بودند پس از پرداخت مالیات جنسی، باقی مانده^۲ محصولات خود را در بازار به فروش برسانند. با این اقدام شرایط مناطق روستایی به میزان قابل ملاحظه‌ای بهبود یافت، این حقیقت با توجه به دو بیست و پنج میلیون پود (۱) مالیات جنسی سالیانه در مقابل چهار صد میلیون پودی که قبلاً مصادره شده بود، تایید می‌شود. این تحولات به علاقه‌مندی دهقانان به پیشرفت کشاورزی افزود. حالا آن‌ها حق داشتند قسمتی از محصولاتی را که تولید می‌کردند برای فروش به بازار ببرند. علاوه بر این اشخاص اجازه یافتند با باز کردن تجارتخانه‌های کوچک به کسب و کار بپردازند. این اقدامات که به منظور بهبود شرایط اقتصادی کشور صورت گرفت به "سیاست اقتصادی جدید" (۲) شهرت یافت. طبعاً این مسئله (سیاست اقتصادی جدید) بعضی از نشانه‌های مناسبات سرمایه‌داری را تجدید کرد، اما این امر با توجه به شرایط جمهوری شوروی نمی‌توانست

۱. پود از واحدهای قدیمی اندازه‌گیری وزن در روسیه و معادل ۱۶ کیلوگرم است.



یک آگهی از نخستین سال‌های حکومت شوروی: داوطلب شده‌اید؟

خطری جدی به حساب آید، چه زمین، مواد معدنی و تمام مؤسسات بزرگ تجارتي و صنعتی کماکان تحت تسلط حکومت پرولتری قرار داشت. با گذشت ۳ سال از آغاز این اقدام ذخیره غذایی شهرها به حالت عادی بازگشت و مزارع دهقانی تقویت شدند. اتحاد کارگران صنعتی و دهقانان بیش از پیش استحکام یافت و کارخانجات کار خود را از سرگرفتند. علاوه بر این راه‌های آهن نیز با بازده بیشتر به فعالیت پرداختند. تجارت خانه‌ها و مغازه‌های دولتی جدیدی تاسیس شدند و تجارت خصوصی از رونق افتاد. "سیاست اقتصادی جدید" شرایط لازم برای اتحاد کارگران و دهقانان را فراهم ساخت و آن را قوام و استحکام بخشید، این مسئله به رشد سوسیالیسم و موفقیت آن کمک شایان توجهی کرد.

تولید مرچه بیشتر نیروی الکتریکی به منظور افزایش تولید فلزات، ذغال سنگ و آلات و ابزار ماشینی ضروری بود. به همین منظور لنین ایجاد ۳۰ مرکز نیرو در مناطق مهم صنعتی کشور را پیشنهاد کرد. با اجرای "اولین طرح پیشبرد اقتصادی شوروی"، میزان تصفیه سنگ آهن در ده سال آینده به $\frac{8}{2}$ میلیون تن و تولید فولاد به $\frac{6}{5}$ - میلیون تن در سال بالغ می‌گشت، این ارقام در مقایسه با $\frac{4}{2}$ میلیون تن تصفیه سنگ آهن در سال ۱۹۱۳ و نیز $\frac{4}{2}$ میلیون تن تولید فولاد در همان سال نتایج جالب توجهی به دست می‌دهد. با اجرای این برنامه، افزایش قابل ملاحظه‌ای در زمینه استخراج ذغال سنگ به وجود آمد و بر تعداد خطوط راه آهن کشور افزوده گردید. حزب بلشویک در شرایط بغرنج و پیچیده آن زمان، مردم زحمتکش را به منظور پیشبرد رهنمودهای لنین آماده می‌ساخت. حزب ناچار بود بر مقاومت سوسیالیست‌های انقلابی (اس.ارها) که سعی داشتند مردم را به شورش‌های تازه‌ای تحریک کنند و نیز مقاومت تروتسکیست‌ها که با مشی کلی حزب مخالفت کرده، قصد داشتند با ایجاد شکاف و انشعاب عملاً آن را از مردم جدا سازند، غلبه کند. حزب لنینیست بلشویک با برخورداری از حمایت اکثریت مردم زحمتکش شوروی، در این نبرد پیچیده سیاسی و اقتصادی پیروز شد.

تولید مصنوعات صنعتی در طی دوره احیای اقتصادی نزدیک به برابر فزونی گرفت. اولین نیروگاه‌های کوچک برق در حوالی روستاهای کشور ایجاد شدند. هنگامی که یکی از این نیروگاه‌ها در دهکده "کاشینو" تاسیس می‌شد، لنین به دعوت دهقانان برای افتتاح آن به این دهکده رفت. او در اجتماع دهقانان خطاب به آنها چنین گفت: "کاشینو حالا برق تولید می‌کند. تا کنون این اولین دهکده‌ای است که قادر به چنین کاری شده است. ما می‌خواهیم تمام کشور زیر پوشش نیروگاه‌های برق قرار گیرد. . . . نیروی الکتریسیته مزارع ما را حاصلخیز و ما را در دستیابی به اهدافمان یاری خواهد کرد." لنین طرح گسترش استفاده از نیروی الکتریسیته را در کشور، با دهقانان در میان گذاشت. اولین لامپ الکتریکی روستاهای روسیه به نام لامپ لنین

که این نام گذاری به وسیله دهقانان صورت گرفته بود. در همین اجتماع روشن شد.

حکومت شوروی و حزب کمونیست از همان روزهای نخست فعالیت، علاقه مندی خود را به رشد فرهنگی کارگران و دهقانان ثابت کردند. از همین رو طرحی سراسری به منظور آموزش خواندن و نوشتن به بزرگ سالان به مورد اجرا گذاشته شد و دانشکده های کارگری برای تحصیلات عالی کارگران و دهقانان فقیر تاسیس گردیدند. کارگران و دهقانان پس از سه سال تحصیل در حین کار موفق به دریافت گواهی نامه فارغ التحصیلی از این دانشکده ها می شدند و امکان تحصیل در مراکز آموزش عالی کشور را می یافتند. به این ترتیب متخصصین عالی رتبه ای از میان زحمتکشان در کشور پدید آمد. تحصیلات ابتدایی برای همه کودکان اجباری اعلام شد و بر تعداد مدارس ابتدایی و متوسطه به میزان قابل ملاحظه ای افزوده گردید.

برای نخستین بار در تاریخ، مردم زحمتکش از منابع فرهنگی جهان بهره مند گردیدند. کلیه تاترها، موزه ها و کتابخانه ها به مالکیت مردم در آمدند. با پایان دوره بازسازی واحیا، بیش از ۱۱۲ روزنامه و ۱۷۴۹ مجله در کشور منتشر می شد. ادبیات جوان شوروی با سرعت پیشرفت می کرد. "فرمانوف"، "فادایف" و "گیدر" که از مبارزین پرکار جنگ داخلی بودند به تحریر اولین آثار خود دست زدند. "مایاکوفسکی" چون گذشته سرودن اشعار شورانگیز و پر حرارت را از سر گرفت. نویسندگان جوان شوروی با تکیه بر آثار فراموش نشدنی نویسنده بزرگ پرولتاریا، ماکسیم گورکی، جای خود را در ادبیات جهان باز یافتند.

با پایان دوران بازسازی و احیای اقتصادی، رفاه مادی و سطح فرهنگی مردم به میزان قابل ملاحظه ای افزایش یافت.

یگانگی و وحدت ملیت های مختلف ساکن در سرزمین امپراطوری سابق روسیه، بازسازی اقتصاد بحران زده را تسریع کرد. انقلاب اکتبر علاوه بر رهایی توده های زحمتکش از یوغ ستم زمین داران و سرمایه داران، دست آورد دیگری نیز برای آنان به ارمغان آورد و آن پایان بخشیدن به تعصبات نژادی بود. به این ترتیب هر یک از نژادهای ساکن شوروی حق تعیین سرنوشت خود را به دست آوردند. کارگران و دهقانان اوکرائین، بلوروسی، ماورای قفقاز و دیگر نواحی مرزی امپراطوری سابق روسیه به تشکیل جمهوری های خود مختار شوروی همت گماشتند. مالکیت خصوصی در هر یک از این جمهوری ها ملغی شد و زمین و کارخانه در اختیار زحمتکشان قرار گرفت. با این انقلاب آن ها دیگر نه برای زمین دار و سرمایه دار، بلکه برای خودشان کار می کردند. جمهوری های شوروی سوسیالیستی اوکرائین، بلوروسی و ماورای قفقاز تاسیس شدند. تاتارها، باشکیرها، یاکوتها، چواشها، "اومارت"ها، "کومی" و سایرین هر یک جمهوری های شوروی مستقل و نواحی خود مختاری ایجاد کردند و همراه با مردم روسیه، جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه را تشکیل دادند.



نخستین نشان دولتی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

مردم زحمتکش جمهوری‌های شوروی در طول جنگ داخلی در کنار یکدیگر علیه مهاجمین بیگانه و سپاهیان گارد سفید جنگیدند و دشمنان مشترکشان را نابود کردند. مبارزات متحد و یگانه آنها به دوستی میان زحمتکشان - جمهوری‌های گوناگون شوروی قوام و استحکام بخشید. اهالی این نواحی در بازسازی اقتصاد بیمار پس از جنگ یکدیگر را یاری کردند و به این ترتیب فکر اتحاد در درون یک کشور واحد در اندیشه همه آنها رسوخ کرد. حزب کمونیست از طرح جمهوری شوروی اوکراین، شوروی بلوروسی و جمهوری فدراتیو شوروی ماورا قفقاز برای ایجاد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی استقبال کرد.

نمایندگانی که از جانب همه جمهوری‌های شوروی در "نخستین کنگره سراسری شوروی" در سال ۱۹۲۲ در شهر مسکو شرکت جسته بودند، در طی

همین کنگره تصمیم به وحدت همه جمهوری‌های شوروی در درون یک اتحادیه واحد گرفتند. تصمیم این کنگره به ایجاد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (U. S. S. R.) ، یک اتحادیه داوطلبانه از ملیت‌های برابر حقوق ، منجر گردید . همه ملیت‌های اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ، با برادری و زندگی دوستانه در کنار یکدیگر دست به کار قوام بخشیدن به نخستین دولت سوسیالیستی جهان شدند .

در چنین شرایطی ، سلامتی رهبر انقلاب ، لنین ، بر اثر مشقاتی که وی در طی سال‌های متمادی اسارت ، دوری از وطن و هم‌چنین کار دشوار و وقفه‌ناپذیر تحمل کرده بود ، به خطر افتاد . زخمی که در سال ۱۹۱۸ بروی وارد آمده بود ، بیش از پیش به سلامتی وی لطمه زد . لنین در طی همه سال‌های سخت و دشواری که جنگ داخلی جریان داشت در کلیه محرومیت‌های مردم زحمتکش سهیم بود ، با این همه این تنها اراده شگفت‌انگیز و احساس مسئولیت شدیدی در مورد سرنوشت مردم بود که وی را قادر ساخت تا پاییز سال ۱۹۲۲ در مقامش باقی بماند . بنا بر تصمیم کمیته مرکزی حزب کمونیست لنین به منظور معالجه به دهکده گورکی در اطراف مسکو رهسپار گردید ، اما وی در آنجا نیز از این که وقتش را به بطالت بگذراند ، خودداری کرد . اولیانوف که مرگش را نزدیک می‌دید ، دست به کار در میان گذاشتن افکارش با حزب و مردم شد و نقشه‌های خود را در مورد برپایی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی با آن‌ها مطرح ساخت . لنین در آخرین مقاله‌های خود راهی را که پیش روی دولت سوسیالیست قرار دارد ، به‌وضوح نشان داد . وی در همان روزها لزوم ایجاد فوری صنایع سنگین ، به ویژه صنایع آهن و فولاد را خاطر نشان کرد . به این ترتیب استفاده از ماشین ، پیشرفت دیگر صنایع و نیز بازسازی کشاورزی را ممکن می‌ساخت . لنین در مورد شرایط روستاها با روستاییان سخن می‌گفت و به آن‌ها ثابت می‌کرد که رهایی از فقر با بودن مزارع کوچک ممکن نیست . او در آخرین ماه‌های عمر خود الحاق دهقانان به طرح‌های کشاورزی را به آن‌ها توصیه کرد و از آن‌ها خواست از کار ماشین در مزارع خود استفاده کنند . وی همواره بر سر این مسئله که قدرت کشور سوسیالیستی به یک پارچگی نزدیک کارگران و دهقانان و دوستی محکم مردم زحمتکش همه ملیت‌ها بستگی دارد ، پافشاری می‌کرد . لنین به موفقیت مردم شوروی در ایجاد جامعه سوسیالیستی تحت رهبری حزب کمونیست اطمینان داشت .

اگر چه اهالی شوروی علاقه عمیق خود را به سلامتی رهبرشان نشان دادند ، با این همه حتی بهترین پزشکان قادر به نجات وی نبودند . سرانجام در روز ۲۱ ماه ژانویه سال ۱۹۲۴ ، ولادیمیر ایلیچ اولیانوف (لنین) ، رهبر کبیر انقلاب در شهر گورکی نزدیک مسکو چشم از جهان فرو بست . مرگ وی مصیبت بزرگی برای توده‌های میلیونی زحمتکش بود . این ضایعه تمام‌عیار کشور را در ماتم فرو برد . تابوت لنین برای دیدار مردم در بزرگ‌ترین تالار مسکو

قرار داده شد. صدها هزار تن برای اظهار قدردانی و ادای احترام به رهبر خود از دورترین نقاط روسیه به مسکو آمدند. توده‌های زحمتکش بی‌اعتنا به سرمای شدید ژانویه به‌منظور آخرین دیدار با رهبر محبوب خود ساعت‌ها در صفوف بی‌انتهای انتظار کشیدند. کارگران، دهقانان، افراد ارتش سرخ، معلمین، دانشجویان و دانش‌آموزان به آرامی از برابر تابوت رهبر بزرگ پرولتاریا رژه رفتند. هم‌زمان و شاگردان وفادار لنین نیز به‌نوبه خود از او تحلیل کردند. لنین در مسکو کنار دیوار کرم‌لین به خاک سپرده شد. راس ساعت چهار بعدازظهر، کلیه وسایل حمل و نقل و ماشین‌های کارخانه‌ها به منظور ادای احترام به لنین کار خود را متوقف ساختند. به این ترتیب تمامی توده‌های روسیه دین خود را نسبت به رهبر و بنیان‌گذار حزب کمونیست و کشور شوروی ادا کردند. مرگ لنین در حکم ضایعه ناگواری برای زحمتکشان جهان به‌شمار می‌رفت.

دشمنان کشوری که برای نخستین بار در تاریخ، در راه ایجاد جامعه سوسیالیستی قدم برمی‌داشت، گمان می‌کردند پس از مرگ لنین، رهبر کشور، قادر خواهند بود اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را نابود سازند. اما آن‌ها در محاسباتشان اشتباه کرده بودند. لنین مرده بود، لیکن راهی را که مردم برای دستیابی به یک زندگی آزاد و مرفه در پیش رو داشتند، به



مراسم تشییع جنازه لنین در میدان سرخ، ژانویه ۱۹۲۴

آن‌ها نشان داده بود. لنین مرده بود، اما حزبی که به دست او بنیان‌گذاری شده بود، هم چنان پابرجا بود. توده‌های زحمتکش، بار دیگر فشرده‌تر از پیش به گرد حزب کمونیست حلقه زدند. هزاران کارگر که در طی نبردها و مبارزات انقلابی و نیز در طول جنگ داخلی آبدیده شده بودند، به صفوف حزب پیوستند. حزب کمونیست به ره‌است کمیته مرکزی متشکل از شاگردان و رفقای لنین، با عزمی راسخ هدایت اهالی شوروی را در راه ایجاد سوسیالیسم که لنین آن را نشان داده بود، بردوش گرفت.

با پایان سال ۱۹۲۵، اقتصاد ملی کشور در خطوط اصلی ترمیم یافت. نقشه لنین به منظور الکتریفیکاسیون کشور با موفقیت پیش می‌رفت. "کاشیرا"، "شاتورا"، "کیزل" و چندین نیروگاه دیگر در کشور تاسیس شدند. ساختمان نیروگاه هیدروالکتریک "ولخوف"، بزرگ‌ترین نیروگاه زمان خود آخرین مراحل را طی می‌کرد. به این ترتیب، در سال ۱۹۲۵، میزان تولید برق، نسبت به تولید آن در سال ۱۹۱۳، ۵۰٪ افزایش یافت و در زمینه کشاورزی نیز تولید تقریباً با سال‌های پیش از جنگ برابر شد.

تمام دنیا شاهد بود که چگونه نخستین دولت کارگری و دهقانی جهان برای بقای خود مبارزه کرد، پیروز شد و اینک بیش از پیش استحکام می‌یافت. این موفقیت، زحمتکشان سراسر جهان را شادمان ساخت و خشم و غضب امپریالیست‌ها را که از همه امکانات خود استفاده می‌کردند تا بلکه مانع قوام اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در زمان صلح گردند، برانگیخت.

دول بریتانیا، فرانسه و دیگر ممالک سرمایه‌داری به مفسده‌جویی‌های گوناگون علیه جمهوری شوروی دست زدند. در سال ۱۹۲۳، "وروفسکی" و "ویکوف" دو تن از دیپلمات‌های اتحاد شوروی در خارج به دست آدم‌کشان مزدور افتادند. سرمایه‌داران بریتانیا دولت شوروی را به جنگ تهدید کردند و خواستار فراخواندن هیئت‌های دیپلماتیک شوروی از ایران و افغانستان شدند. علاوه بر این سرمایه‌داران بریتانیایی و فرانسوی خواهان کشتیرانی بلامانع در آب‌های دریای سیاه بودند. آن‌ها می‌خواستند به بهانه رونق تجارت دریایی خطری دائمی برای مرزهای جنوبی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به وجود آورند. گروهی از کشورهای سرمایه‌داری به منظور در هم شکستن روحیه اهالی شوروی از تجارت با اتحاد شوروی امتناع ورزیدند و بریتانیا حتی تهدید کرد که با اتحاد شوروی قطع رابطه خواهد کرد.

دولت شوروی تمامی تقاضاهای بی‌اساس سرمایه‌داران بیگانه را با قاطعیت رد کرد و اعلام داشت که به هیچ‌یک از خواست‌های آن‌ها تن در نخواهد داد. در شرایط ویژه و بغرنج آن روز، افزایش قدرت دفاعی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ضرورت داشت، بدین منظور اهالی کشور در مدتی که به بازسازی اقتصاد بیمار پس از جنگ خود سرگرم بودند، ارتش سرخ را نیز تقویت کردند.

اتحاد شوروی در همین مدت از ناحیه دشمنان داخلی نیز تهدید

می شد. ستم‌گران پیشین و مزدورانشان در حالی که در حرف از قدرت جدید تعریف و تمجید می‌کردند، هر لحظه در پی فرصتی بودند تا حکومت پرولتاریا را از درون متلاشی سازند: آن‌ها ماشین‌ها را از کار می‌انداختند، معادن را منفجر می‌کردند، به ایجاد حریق عمدی دست می‌زدند، غلات را مسموم می‌ساختند و سرانجام به هرکاری به منظور ایجاد اختلال در امر ساختمان-سوسیالیسم مبادرت می‌ورزیدند. با همه این‌ها حکومت شوروی موفق شد با یاری و حمایت توده‌های زحمتکش، این اعمال خرابکارانه را در نطفه خفه کند. مردم شوروی با وجود همه این موانع و مشکلات تحت رهبری حزب کمونیست، موفق به بازسازی و شکوفایی اقتصاد ملی خود شدند.

ساختن سوسیالیسم در اتحاد شوروی

در طی دوران بازسازی، کلیه کارخانه‌ها، معادن و راه‌های آهن ترمیم شدند. با این وجود آن‌ها از عهده تامین نیازهای روزافزون کشور بر نمی‌آمدند، هیچ کارخانه‌ای برای تولید اتومبیل، تراکتور، هواپیما و دیگر انواع ماشین وجود نداشت. میزان تولید سنگ آهن، نفت و ذغال سنگ نسبت به روسیه تزاری که کشور عقب مانده‌ای به‌شمار می‌رفت، افزایش ناچیزی یافته بود. گاو آهن و کج بیل هم چنان ابزار اصلی کشاورزی به حساب می‌آمدند، حتی ساده‌ترین ماشین‌های کشاورزی بسیار کم‌یاب بود و به‌ندرت در مزارع کولاک‌ها یافت می‌شد. برای بهبود شرایط زندگی مردم و تبدیل اتحاد شوروی به کشوری قوی و مستقل، تحقق وصایا و رهنمودهای لنین ضرورت داشت. لنین پیش از مرگش بارها بر لزوم ایجاد صنایع سنگین پیشرفته - افزایش میزان ذوب فلزات و ایجاد کارخانه‌های بزرگ - به عنوان وظیفه نخست و اصلی دولت، حزب و مردم تاکید ورزیده بود. طبعاً با تحقق این امر مهم، تولید ماشین‌های گوناگون کار دهقانان را بارورتر و سهل‌تر و زمینه‌ساز برای آموزش کارجمعی در میان آن‌ها مهیا می‌ساخت. لنین معتقد بود این اقدامات، کلیه نیازهای اهالی را از نظر خواربار و دیگر کالاها به مقدار کافی تامین خواهد کرد. مردم شوروی با به اختیار گرفتن کلیه منابع و ثروت‌های سرزمین‌شان، امکان یافتن اقتصاد کشورشان را بر اساس یک برنامه واحد پیش ببرند. به این ترتیب نخستین برنامه پنج ساله کشور در سال ۱۹۲۸ تهیه شد. از آن پس بر اساس رهنمود لنین، اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی همواره بر برنامه‌های دقیق و منظم استوار بوده است. هر یک از برنامه‌های پنج ساله وظایف مشخصی پیش روی مردم قرار می‌دهد. اهالی شوروی بر اساس تجربیات شخصی خود در یافته‌اند که به‌ثمر رساندن این وظایف، شرایط

زندگی آن‌ها را هر سال بیش از پیش بهبود می‌بخشد .
 مردم شوروی با شوق بسیار و ایمانی سرشار ، کار به شعرساندن اهداف
 نخستین برنامه پنج ساله را آغاز کردند .
 در ناحیه اورال ، کوهی به نام "ماگنیتنایا" با منابع غنی سنگ آهن
 قرار داشت که ساختمان یک کارخانه تولید آهن و فولاد در نزدیکی این کوه
 در اهداف نخستین برنامه پنج ساله گنجانده شده بود . این کار با مشکلات
 بسیاری توأم بود ، محل ساختمان در فاصله دوری از ایستگاه راه آهن قرار
 داشت و حمل مواد مورد نیاز به آنجا جز با کاری ممکن نبود . کسانی که این
 مواد را حمل می‌کردند ، در طی راه غالباً گرفتار طوفان‌های برفی می‌شدند .
 باد سرد و گزنده پیشرفت کار را دشوارتر می‌کرد و برف‌های سنگین راه را
 غیرقابل عبور می‌ساخت . کسانی که به بارش شدید برف برمی‌خوردند ،
 ساعت‌ها در انتظار توقف طوفان معطل می‌ماندند . در طی نخستین سال
 ساختمان ، افراد در چادرها و کلبه‌های چوبی به سر بردند ، با این همه‌کار
 در تمام طول سال با وجود سرمای شدید پاییزی و یخبندان زمستان ، ادامه
 یافت . کمبود مواد خوراکی نیز در طی سال محسوس بود ، اما کارگران با
 دلاوری و از خودگذشتگی بی‌نظیری همه مشکلات را پشت سر گذاشتند .
 ذکر این نکته‌شایان توجه است که اتحاد شوروی هنگامی در راه صنعتی
 کردن کشور گام نهاد که تنها دولت سوسیالیستی جهان بود و در محاصره
 جهان سرمایه‌داری قرار داشت . اتحاد شوروی هیچ کمکی از دیگر کشورها ،
 به صورت وام یا اعتبار دریافت نکرد ، بلکه اعتبار لازم برای خرید ماشین
 و ایجاد کارخانه را از طریق فروش چوب و خواربار در بازار جهانی تأمین
 کرد . این مسئله خود سبب کمبود مواد غذایی در طی نخستین برنامه پنج
 ساله و ناگزیری جیره‌بندی آن در اتحاد شوروی شد . با وجود این ، زحمتکشان
 شوروی حاضر بودند انواع مشقات و سختی‌ها را به منظور غلبه بر عقب‌ماندگی
 میهنشان تحمل کنند . امر صنعتی کردن کشور از دست آوردهای بی‌نظیر طبقه
 کارگر و دیگر اهالی شوروی است . امروز اتحاد شوروی کشور صنعتی پیشرفته‌ای
 است و اردوگاه نیرومندی از کشورهای سوسیالیستی در جهان وجود دارد .
 هر کشور در حال رشدی که به بازسازی اقتصاد خود اقدام کند ، از کمک‌های
 بی‌شائبه و برادرانه اردوگاه سوسیالیستی برخوردار می‌گردد . کشورهایی که
 امروز در راه ایجاد سوسیالیسم گام می‌نهند ، دیگر مجبور به تحمل چنان
 دشواری‌ها و محرومیت‌هایی نیستند .
 پس از گذشت چند سال ، "ماگنیتنایا" چهره تازه‌ای به خود گرفت و
 شهر نو بنیاد "ماگنیتوگورسک" جلوه دیگری به منطقه داد . دود دودکش
 کارخانه‌ها ، در دل کوهستان حکایت از آغاز زندگی نوینی می‌کرد . بارهای
 سنگ آهن ، فولاد و آهن برای حمل به دیگر مناطق کشور چشم را خیره
 می‌ساخت . تاترها ، مدارس ، خانه‌های زیبا و خیابان‌های عریض ، چهره
 شهر را تماشایی کرده بود .



ساختمان نیروگاه هیدروالکتریک بر کرانه دنیپر

به این ترتیب سراسر کشور را کار و کوشش فرا گرفت. بهره‌برداری از منابع جدید ذغال سنگ و کارخانه‌های مس در استپ‌های کاراخستان آغاز گشت و کارخانه‌های تولید ماشین‌های کشاورزی در شهرهای "خارکوف" در جمهوری "اوکراین"، "تاشکند" در "ازبکستان" و "گومل" در جمهوری "بلوروسی" تاسیس شدند. یک مرکز بزرگ صنعتی، به نام "گامومولسک" توسط گامومول‌ها در خاور دور ساخته شد. استخراج نفت در آذربایجان افزایش یافت و از میدان‌های نفتی جدید در "کاراخستان" و "ترکمنستان" بهره‌برداری به عمل آمد. خط آهنی به طول هزار و پانصد کیلومتری را با جمهوری‌های آسیای میانه مرتبط ساخت و ساختمان نخستین کارخانه‌های اتومبیل‌سازی کشور در مسکو و گورکی (نیژنی نووگروود سابق) آغاز گشت. در طول سال‌های اجرای نخستین برنامه پنج ساله، بیش از هزار و پانصد کارخانه جدید در سراسر کشور ایجاد شد که به امر مهم تولید اتومبیل، هواپیما، تراکتور، تانک، کمباین، خرمن‌کوب، مولد برق، لکوموتیو برقی و دیگر ابزار ماشینی اختصاص یافتند. اتحاد شوروی موفق شد در سال ۱۹۳۳، ده‌برابر بیش از روسیه تزاری در سال ۱۹۱۳ ماشین تولید کند. طرح لنین در زمینه الکتریفیکاسیون کشور با موفقیت پیش می‌رفت. ایجاد

نیروگاه بزرگی در "اوکراین" بر کرانه رود "دنیپر" از جمله اقدامات در این زمینه بود. پهنای وسیع رودخانه و تلاطم امواج آن، کار ساختمان سد را بسیار دشوار ساخته بود. افراد شبها نمی خوابیدند و با عشق و علاقه در آب سرد رودخانه کار می کردند. سرانجام کار آن‌ها با موفقیت همراه شد، جریان سرکش رودخانه مهار گشت و نیروگاه قدرتمند هیدروالکتریک لنین (دنیپروگوس) آماده بهره برداری شد. با احداث این نیروگاه، برق مورد نیاز کارخانه‌های جدید و شهرها و روستاهای بسیاری تامین شد. "دنیپروگوس" بیش از همه، نیروگاه‌های الکتریکی روسیه، تزاری، برق تولید کرد. علاوه بر این، نیروگاه‌های جدید بسیاری در "بلوروسی"، "گرجستان"، "ارمنستان" و دیگر جمهوری‌های متحد ایجاد شدند.

اتحاد شوروی در آن سال‌ها به علت فقدان مهندس و کادر متخصص، ناچار به دعوت از بعضی کارشناسان خارجی گردید. مهندسیین خارجی قادر به درک بسیاری از چیزهایی که در اتحاد شوروی روی می داد، نبودند. به عنوان نمونه آن‌ها در محاسبات خود، برای ساختن یک کارگاه در کارخانه موتورسازی، هجده ماه وقت پیش بینی کرده بودند، اما کارگران این کار را تنها در ظرف چند ماه به اتمام رساندند. در محل کار، از ماشین حفاری خبری نبود، تنها چند کامیون، جراثقال و دستگاه‌های بسیار ساده و ابتدایی در اختیار کارگران قرار داشتند. با وجود این، همه کارها پیش از موعد مقرر به اتمام می رسید، چه افراد از جان خود مایه می گذاشتند و از صرف وقت و کوشش دریغ نمی ورزیدند.

کارگران بسیاری با از خود گذشتگی و بذل کار و همت سعی کردند نخستین برنامه پنج ساله را در طی چهار سال به اتمام برسانند. آن‌ها که عده شان روز به روز فزونی می گرفت، به "کارگران ضربتی" (۱) برنامه پنج ساله شهرت یافتند. مثل همیشه، کمونیست‌ها و اعضای کومسومول در پیشاپیش صفوف این کارگران قرار داشتند. کار داوطلبانه روزهای شنبه و یکشنبه نیز در مقیاس وسیعی در سراسر کشور رایج شد. کارشناسان خارجی که به کار برای سرمایه داران خو گرفته بودند، از مشاهده چنین اشتیاقی حیرت می کردند و از خود گذشتگی مردم شوروی را می ستودند.

به این ترتیب، نخستین برنامه پنج ساله پیش از زمان پیش بینی شده، یعنی در ظرف چهار سال و ۳ ماه به اتمام رسید. به راستی که انجام چنین کاری نمونه‌ای از کارهای متهورانه و قابل ستایش مردم شوروی است. وصایای لنین تحقق پذیرفتند و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تحت رهبری حزب کمونیست به کشور صنعتی پیشرفته‌ای بدل شد. نخستین موفقیت‌ها در زمینه صنایع، دولت شوروی را به انجام تحولات سوسیالیستی در روستاها قادر ساخت. تا زمانی که ساختمان کارخانه‌های بزرگ

دولتی در شهرها جریان داشت، دهقانان هم چنان به کار فردی بر زمین های خود ادامه می دادند، زمین را با کج بیل و گاواهن شخم می زدند، محصول را باداس درو می کردند و با خرمن کوب های قدیمی می کوبیدند. بسیاری از دهقانان حتی یک گاواهن نداشتند و بازده کار در سطح بسیار نازلی بود. کولاک ها هم چنان به حیات خود در روستاها ادامه می دادند و به قیمت کار همسایگان شان ثروت می اندوختند. تغییر بنیادی شرایط حاکم بر روستاها به منظور بهبود زندگی دهقانان و تامین نان، شکر، پنبه و دیگر محصولات مورد نیاز کشور ضرورت داشت. پیش از همه، لزوم اتحاد دهقانان و برقراری کار جمعی در روستاها احساس می شد. به کار بردن ماشین های کشاورزی نظیر تراکتور و کمباین، تنها در مزارع بزرگ ممکن بود و استفاده از آنها در قطعات کوچک زمین نمی توانست مقرون به صرفه باشد.

به دعوت حزب کمونیست، دهقانان در روستاهای مختلف زمین های کوچکشان را به هم پیوستند و مزارع اشتراکی بزرگی به وجود آوردند. این مزارع اشتراکی به نام "کالخور" خوانده شدند. در کالخورها زمین، اسب، گاواهن و خیش در مالکیت اشتراکی اعضای کالخور قرار دارد، اما هر دهقانی که به کالخور می پیوندد حق دارد قطعه زمین کوچکی را با یک گاو و چند مرغ و خروس برای خود حفظ کند. کار در کالخورها بسیار آسان تر و میزان محصول نیز به مراتب بیشتر از زمانی بود که دهقانان به طور فردی کار می کردند، به همین علت بیشتر دهقانان به کالخورها پیوستند. اجتماع همگانی اعضای کالخور، هیئتی را برای اداره امور انتخاب می کرد که این هیئت در قبال انتخاب کنندگانش مسئول بود. هرچه میزان محصول فزونی می گرفت، سهم اعضای کالخور در قبال کارشان بیشتر می شد. نقش فردی هر دهقان در امر تولید نیز در تقسیم محصول موثر بود. آنها که بیشتر و بهتر کار می کردند، سهم بیشتری می بردند. کالخورها می بایست قسمتی از محصولات خود را به دولت تحویل می دادند.

کالخورها منافع کولاک ها را به خطر می انداختند، از همین رو آنها از در مخالفت با کالخورها درآمدند. کولاک ها می دانستند که در صورت اتحاد دهقانان، استثمار و بهره کشی از آنها ممکن نخواهد بود، به همین جهت به مبارزه علیه حکومت شوروی و کالخورها برخاستند.

بعضی از کولاک ها به جنگل پناه بردند و به تشکیل باندهای ضد انقلابی دست زدند. بعضی دیگر در روستاها ماندند و حتی به کالخورها پیوستند. آنها کالخورها را از درون تضعیف کردند و سعی بسیار به کار بردن دانشناخته نشوند. کولاک ها گله های کالخور را مسموم کردند، انبارهای غله را به آتش کشیدند و حتی از کشتن کمونیست ها ابا نورزیدند. با این وجود، دشمنان قدرت ارباب دهقانان را نداشتند.

دهقانان دریافته اند که برخورداری از یک زندگی بهتر تنها در کالخورها ممکن خواهد بود، اما آنها برای طی این راه دشوار، به راهنمایی و معاضدت

کارگران نیاز داشتند. در پاسخ به دعوت حزب کمونیست، بسیاری از کارگران از شهرها به روستاها رفتند. در کنار دهقانان علیه کولاکها جنگیدند و دشمنان مزارع اشتراکی را از میان برداشتند. کارگران کار جمعی و استفاده صحیح از ماشین را که تعداد آنها در کالخوزها روز به روز افزایش می‌یافت به دهقانان آموختند. تا سال ۱۹۳۲، تعداد تراکتورهای تولیدشده در کارخانه‌های جدید شوروی به ۱۵۰ هزار دستگاه بالغ گردید و تولید سالانه کمباین و دیگر ماشین‌های کشاورزی به ده‌ها هزار رسید. به این ترتیب مشاغل جدیدی نظیر رانندگی تراکتور، کمباین، تعمیرکاری و مکانیکی در روستاها پا گرفت.

کارشناسان کشاورزی، جانورشناسان و دام‌پزشکان، کالخوزها را از شمرات کار خود بهره‌مند ساختند. تنها در طی سال‌های اجرای نخستین برنامه پنج‌ساله بیش از هفتاد هزار متخصص کشاورزی در مراکز آموزش متوسطه و عالی کشور دوره دیدند. پس از گذشت چند سال، نحوه زندگی دهقانان به کلی دگرگون شد. میزان محصول افزایش یافت و درآمد کالخوزها، به سرعت فزونی گرفت. مدارس، بیمارستان‌ها، مراکز تفریحی و فرهنگی در مناطق روستایی ایجاد شدند و بسیاری از روستاها از نیروی برق برخوردار گشتند. به منظور تامین شالودای استوار و اقتصادی برای کالخوزها و ارتقای آسایش



دهقانان خواستار ورود به کالخوزها هستند

دهقانان کالخوزی، راه‌درازی درپیش بود، با این همه، وظیفه اصلی تحقق یافته بود: دهقانان شرکولاک‌ها را از سر خود کنده، در کالخوزها متشکل شده و به کار جمعی خو گرفته بودند. فرمان‌لنین در مورد متحد ساختن دهقانان تحقق پذیرفته بود.

نخستین برنامه پنج‌ساله، شالودای استوار برای ساختمان‌آتی سیستم سوسیالیستی و تحکیم آن در اتحاد شوروی پدید آورد. کلکتیویسم اساس کار در صنعت و کشاورزی شد و زندگی از قبل کار دیگران متوقف گردید. اصل سوسیالیستی "از هرکس به اندازه استعدادش، به هرکس به میزان کارش" بر شهر و روستا حاکم گشت. در طی آن دوره، اتحاد کارگران و دهقانان قوام یافت و بر شالودای خارا یین استوار گشت.

حزب لنینیست بلشویک در مبارزه به خاطر ایجاد سوسیالیسم، ناچار از غلبه بر بعضی تمایلات انحرافی در درون حزب گردید. در آن سال‌ها تروتسکیست‌ها با مطرح کردن این مسئله که گویا ساختمان سوسیالیسم در درون یک کشور واحد ممکن نیست و تنها پس از پیروزی انقلاب جهانی عملی خواهد شد، به افشاندن بذر عدم اعتماد و بدگمانی در میان مردم دست می‌زدند. آن‌ها با ریاکاری خواستار افزایش میزان مالیات‌های دریافتی از دهقانان می‌شدند، در حالی که این مسئله به اتحاد دهقانان و کارگران که شالوده قدرت شوروی به شمار می‌رفت، لطمه می‌زد. جناح دیگر اپوزیسیون درون حزب را "دست راستی‌ها" تشکیل می‌دادند. آن‌ها نیز با ایجاد صنایع سنگین مخالفت کرده، می‌گفتند که سرمایه‌های مصرف‌شده برای ایجاد صنایع سنگین، باید صرف خرید کالا از خارج گردد. دست راستی‌ها سعی کردند در کار ایجاد کالخوزها اختلال کنند، آن‌ها می‌خواستند مالکین مزارع خصوصی به ویژه کولاک‌ها تقویت شوند و به اصرار خواستار تغییر موضع دولت شوروی نسبت به کولاک‌ها بودند.

مردم شوروی، تحت رهبری حزب بلشویک که راه‌لنین را ادامه می‌داد، وظایف ساختمان سوسیالیسم در شهرها و روستاها را با موفقیت به انجام رساندند. واقعیات، چهره گرایش‌های اپوزیسیون را عریان ساخت و نادرستی نظریات آنان را آشکار کرد، به این ترتیب دارندگان چنین گرایش‌هایی به آسانی از حزب اخراج شدند.

دومین برنامه پنج‌ساله در سال ۱۹۳۳، به تصویب رسید. این برنامه، ساختمان کارخانه‌های جدید، تولید هرچه بیشتر ماشین برای کالخوزها و افزایش تولید کالاهای مصرفی را جزو اهداف حزب، دولت و مردم قرار داده بود. در طی این دوره صدها کارخانه بزرگ نظیر "کارخانه مهندسی اورال"، "کارخانه تراکتورسازی کلیابینسک"، "کارخانه لکوموتیوسازی لوگانسک" در کشور ساخته شدند. کالخوزها بانزدیک به ۱۵۰ هزار کامیون، ۳۳ هزار کمباین مدرن و تعداد بی‌شماری تراکتور مجهز شدند. ماشین کمک موثری به کار سازندگی کشور کرد. از جمله این کمک‌ها

در زمینه ساختن کانال‌های قابل کشتی‌رانی بود. از طریق این کانال‌ها دریای "سفید" به دریای "بالتیک" و رودخانه "ولگا" به رودخانه "مسکوا" پیوست. ساختمان مترو مسکو نیز در این دوره به اتمام رسید.

در دومین برنامه پنج ساله، علاوه بر ایجاد کارخانه‌های جدید، افزایش تولید کارخانه‌های موجود نیز مورد توجه بسیار قرار گرفت. به ابتکار حزب کمونیست، جنبشی توده‌ای به منظور ارتقای سطح تکنیک تولید، کلیه کارخانه‌ها را فرا گرفت. جنبش به وسیله مهندسين و تکنيسين‌هاى كه در مراكز آموزش عالی و متوسطه اتحاد شوروی تحصیل کرده بودند، رهبری می‌شد. در میان این افراد عده کسانی که از دانشکده‌های کارگری فارغ - التحصیل شده بودند، کم نبود.

رقابت گسترده‌ای برای پیشی جستن بر میزان سهمیه تولید در سراسر کشور به چشم می‌خورد. کارگران سعی می‌کردند در مدت هشت ساعت کار روزانه، به اندازه دو روز یا بیشتر کار عادی، کالا تولید کنند. بسیاری از آن‌ها با بهبود ابزار تولید و به کار گرفتن شیوه‌های پیشرفته‌تر کار، در طی یک روز، به اندازه سهمیه چندین روز تولید می‌کردند. در سال ۱۹۳۵، یک معدنچی جوان حوضه "دونتس"، به نام "الکسی استاخانوف" موفق شد در یک نوبت کار، چهارده و نیم برابر بیش از سهمیه روزانه، ذغال - سنگ استخراج کند. این اقدام "استاخانوف" با اقبال دیگر کارگران روبرو شد و جنبشی در سراسر کشور به وجود آمد که به "جنبش استاخانوف" شهرت یافت. "نیکیتا ایزوتوف" یکی دیگر از معدنچیان حوضه رود "دونتس" به مطالعه ابزار و تکنیک‌های نو دست زد و با به کارگیری مبتکرانه آن‌ها، موفق گردید در مدت یک روز به اندازه ۳۰ نفر ذغال سنگ استخراج کند. "الکساندر بوسینگین" که در "کارخانه" موتورسازی گورکی "روغن کارچکش‌های مکانیکی بود، با به کار گرفتن شیوه‌های جدید توانست باده ضربه، قطعات آهنی را به شکل مورد نظر درآورد. قبلا این کار با ۲۲ ضربه صورت می‌گرفت. "یودوکیا" و "ماریا وینوگرادوا" کارگران بافنده، مانند دیگر کارگران کارخانه بافندگی، در یک زمان واحد روی ۲۴ دستگاه بافندگی کار می‌کردند، اما خواهران "وینوگرادوا" با مطالعه دقیق تکنولوژی بافندگی و کم کردن فواصل میان دستگاه‌ها، توانستند ابتدا ۱۴۴ دستگاه و سپس ۲۱۶ دستگاه را هم زمان به کار گیرند. "ماریا دمچنکو"، عضوی از کالخوزهای اوکرائین در برداشت محصول نتیجه بی‌سابقه‌ای به دست آورد.

رانندگان تراکتور از گروه تراکتور زنان به سرپرستی "پراسکویا انجلینا" در کار خود به نتایج درخشانی نایل آمدند، "جنبش استاخانوف" در زمینه صنایع و کشاورزی ریشه دواند و اوج گرفت. شرکت‌کنندگان در جنبش راز موفقیت خود را با دیگران در میان گذاشتند و دانش و تجربه خود را به کارگران و دهقانان کالخوزی منتقل ساختند.

کارفرمانان مردم شوروی ثمرات شیرینی به بار آورد و شرایط زندگی



استخانوف "معدنچی ممتازو رفقایش. حوضه رودخانه "دونتس" ۱۹۳۵ء

آن‌ها را بهبود بخشید. در سال ۱۹۳۴، جیره‌بندی نان و بعضی دیگر از مواد غذایی متوقف شد و با فرارسیدن سال ۱۹۳۶، تولید نان، گوشت، کره، شکر و دیگر مواد غذایی در کشور به حد کفایت رسید. در این هنگام، کارخانه‌های زیادی برای تولید منسوجات، لباس، کفش، لوازم خانگی و دیگر کالاهای مورد نیاز مردم در کشور ایجاد شده بودند. در طی دومین برنامه پنج‌ساله، تولید کالاهای مصرفی دوبرابر شد، در حالی که در همین مدت دستمزد کارگران به بیش از دوبرابر رسید و درآمد دهقانان کالخوزی تا سه برابر افزایش یافت. وضع تغذیه و پوشاک مردم شوروی به مراتب بهتر شد، آن‌ها لباس‌های شبه‌نظامی و پوشاک‌های زمخت خود را دور انداختند و کت و شلوار و دامن شیک و کفش‌های راحت به تن کردند. به این ترتیب مردم شوروی امکان یافتند بیش از آن چه قدرت کارخانه‌ها اجازه می‌داد، کالا خریداری کنند.

امر خانه‌سازی به مقیاس وسیعی در کلیه شهرها گسترش یافت و خانواده‌های هرچه بیشتری به آپارتمان‌های جدید انتقال یافتند. مسکو شهر قدیمی روسیه تزاری، تولد دوباره‌ای یافت و به یکی از زیباترین و مدرن‌ترین شهرهای جهان بدل شد. خانه‌های محکم جای کلبه‌های چوبی را در روستاها گرفتند. دهقانان به جای استفاده از کالاهای خانه‌ساز و دست‌ساز از کالاهای ارزان و مناسبی که در کارخانه‌ها تولید شده بود، استفاده کردند.

کارگران و دهقانانی که قرن‌ها از فقر و ستم رنج برده بودند و یگانه آرزویشان به دست آوردن نان بخور و نمیری بود، حالا با اشتیاق در راه تحصیل دانش و فرهنگ گام می‌نهادند. پیش از انقلاب اکتبر، بیش از دوسوم جمعیت از سواد خواندن و نوشتن محروم بودند، اما حالا بی‌سوادی به طور کامل ریشه‌کن شده، شبکه آموزش همگانی و دیگر مراکز آموزشی در سراسر کشور گسترش یافته بود. تنها در فاصله سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۷، بیش از سه هزار و پانصد مدرسه بزرگ در شهرها و مجتمع‌های کارگری و قریب به پانزده هزار مدرسه ابتدایی و هفت‌ساله در مناطق روستایی ایجاد گردیدند. عده محصلین از ده میلیون نفر در سال ۱۹۳۳ به ۲۶ میلیون تن در سال ۱۹۳۷ بالغ گشت و تحصیل برای کلیه افراد جوان شوروی اجباری و مجانی شد.

کمبود وجود متخصصین در زمینه‌هایی نظیر آموزش، صنایع، کشاورزی و تولید ماشین‌آلات مسئله مهمی را به وجود آورده بود. به همین جهت در طی دومین برنامه پنج‌ساله، یک میلیون تن در انستیتوها و مدارس متوسطه تخصصی آموزش دیدند و به این ترتیب، روشن‌فکران جدید شوروی از میان کارگران و دهقانان به عرصه حیات گام نهادند.

روزنامه‌ها، مجلات، کتب و رادیو جای خود را در زندگی خانواده‌های شوروی باز کردند، کتاب‌خانه‌ها و قرائت‌خانه‌های عمومی در شهرها و روستاها گسترش یافتند و کتاب‌ها به علت وجود زبان‌های مختلف در اتحاد شوروی به صد و یازده زبان گوناگون چاپ شدند. "کتاب‌خانه‌لنین"، بزرگ‌ترین

کتابخانه کشور، به بنای جدیدی در مسکو انتقال یافت.

"گورکی"، "آلکسی تولستوی"، "شولوخوف"، "آستروفسکی"، "گورباتوف"، "سورکوف"، "تیخونوف" و دیگر نویسندگان شوروی آثار گران بهایی برشالوده دست آوردهای قهرمانانه مردم شوروی در نبرد و کار آفریدند. اشعار شعری چون "دژبا یوف" قزاق، "تیچینا" ی اوکرایینی، "عینی" تاجیک، "کوپالا" ی بلوروسی، "تابیدزه" گرجی، "ایساکیان" - ارمنی، و "ورغون" آذربایجانی از شهرت و محبوبیت درخور خود، در سراسر کشور برخوردار شدند. ادبیاتی در شکل چند ملیتی و با محتوای سوسیالیستی در اتحاد شوروی پا گرفت که برگزاری "نخستین کنگره" سراسری نویسندگان شوروی" با حضور نمایندگان پنجاه و دو ملیت مختلف در سال ۱۹۳۴، به آن غنا و ژرفای بیشتری بخشید.

شرکت وسیع توده های مردم در فعالیت های هنری غیر حرفه ای، هنر مردمی نوینی به وجود آورد. زحمتکشان فرصت یافتند، ذوق و استعداد خود را در کلوپ های کارگری و روستایی بیازمایند و بارور سازند. صدها هزار کارگر و دهقان پس از کار روزانه خود با شرکت در گروه های نمایش، کرونوازندگان موسیقی به دنیای هنر گام نهادند. دولت مخارج آموزش با استعدادترین هنرمندان آماتور را به عهده گرفت، به طوری که همین افراد در زمینه های هنری مورد علاقه خود تخصص یافتند و صدها تاتر حرفه ای جدید را در اتحاد شوروی سازمان دادند. نمایشنامه هایی نظیر "مرگ اسکادران" و "پلاتون کرچت" از "کرنوپچک"، "اشراف" و "مردی با تفنگ" از "پوگودین" و نیز یکی از نخستین اپراهای شوروی به نام "دن آرام" از آثار آهنگ ساز معروف "دزرژینسکی" و دیگر آثار هنرمندان که همگی از دلآوری های کارگران، دهقانان و افراد ارتش سرخ الهام می گرفتند، با استقبال بی نظیری روبرو شدند.

اهالی دورافتاده ترین روستاهای شوروی از طریق فیلم های متحرک با آثار گران بهای صنعت جوان فیلم سازی اتحاد شوروی آشنا شدند. فیلم هایی نظیر "چاپایف"، "سیرک" و "جوانی ماکسیم" که بازگوکننده تاریخ پر-افتخار ساختمان شوروی و نوع دوستی جامعه شوروی هستند، با موفقیت بسیار در سراسر کشور بر پرده آمدند. با وجود این، مردم شوروی در طی پیشبرد هنر جدید پرولتری، هرگز میراث فرهنگی گران بهای کشورشان را از یاد نبردند. آثار کلاسیک های بزرگ روس نظیر "پوشکین"، "لرمانتف"، "گوگول"، "تولستوی"، "تورگنیف"، "چخوف"، و نیز کلاسیک های دیگر خلق های ساکن شوروی در میلیون ها نسخه منتشر شدند و در اختیار عموم قرار گرفتند. تقارن در کنار آثار نویسندگان و آهنگ سازان اتحاد شوروی، درام های "آستروفسکی" و "چخوف"، اپراها و قطعات "کلینکا"، "چایکفسکی"، "ریمسکی کورساکوف"، "پالیاشویلی"، "اسفندیاروف" و نیز بهترین آثار کلاسیک های غرب را به نمایش درآوردند. موزه های اتحاد شوروی، با دقت از آثار هنری

مردم و نیز هنرمندان غرب نگهداری کرده، نسل‌های جدید را با آن‌ها آشنا می‌سازند.

دانشمندان شوروی نیز در طی این سال‌ها به دست‌آوردهای قابل - توجهی نایل آمدند. مطالعات آکادمیسین "پاولوف" در مورد فعالیت‌های سیستم‌های عصبی، آثار "میچورین" طبیعی‌دان برجسته و نیز "تسیول - کوفسکی"، "پدرکیهان شناسی شوروی" راه را برای رشد آتی علوم جدید هموار ساختند. "مندلشتم"، "لندسبرگ" و "اسکوبلتسین" فیزیکدانان شوروی، نقش ارزنده‌ای در پیشبرد فیزیک هسته‌ای ایفا کردند. "لبدف" و "فاووسکی" از شیمی‌دانان شوروی به تولید صنعتی کود شیمیایی و کاغذ چوبی مصنوعی کمک رساندند و جغرافی‌دانان شوروی، برای نخستین بار در جهان، موفق به ایجاد یک مرکز پژوهشی در قطب شمال شدند. ریاضی‌دانان، تاریخ‌دانان و دیگر دانشمندان شوروی نیز به موفقیت‌های عظیمی دست یافتند و به این ترتیب دانشمندان شوروی، حضور خود را به اجتماعات و کنگره‌های مختلف علمی جهانی، تحمیل کردند.

در مدتی کمتر از بیست سال، اتحاد شوروی به کشوری با سطح پیشرفته دانش و فرهنگ تبدیل شد و مردم شوروی به پیروزی بزرگی، یعنی پیروزی انقلاب فرهنگی در کشورشان نایل آمدند.

برنامه‌های پنج ساله، چهره پیشین سرزمین‌های مرزی روسیه را به طور غیرقابل تصویری دگرگون ساختند و آن‌ها را به اعضای پیشرفته اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بدل نمودند. نقاط مختلف سرزمین پهناور شوروی از طریق راه‌آهن به یکدیگر راه یافتند و کارخانه‌های جدید در کلیه جمهوری‌های متحده تاسیس شدند. به این ترتیب، بر اثر فعالیت مشترک و کار دوشادوش، دوستی و اخوت میان خلق‌های شوروی، بیش از پیش استحکام پذیرفت.

اهالی آسیای مرکزی در بنای کانال‌های آب‌رسانی از کمک دیگر جمهوری‌های اتحاد شوروی برخوردار شدند، به طوری که بزرگ‌ترین این کانال‌ها به نام "فرغانه"، به طول ۲۷۰ کیلومتر به وسیله ۱۶۰ هزار نفر، تنها در مدت ۴۵ روز ساخته شد. ایجاد این کانال‌ها، محصول پنبه کالخوزه‌های ازبکستان را افزایش داد و مواد خام مورد نیاز کارخانه‌های نساجی را تامین کرد. ازبک‌ها، تاجیک‌ها و قرقیزها در تولید پنبه از کمک کارگران روس برخوردار گشتند و با یاری آن‌ها، موفق به ایجاد کارخانه‌های بزرگ نساجی در جمهوری‌های آسیای میانه شدند.

پیش از انقلاب، سرزمین‌های نزدیک قطب شمال، یکی از عقب مانده‌ترین نقاط روسیه تزاری محسوب می‌شدند. ساکنین این منطقه اوقات خود را صرف شکار و ماهی‌گیری می‌کردند و بعضی از آن‌ها نیز گوزن شمالی پرورش می‌دادند. آن‌ها مسکن دائمی نداشتند و بیشتر در کلبه‌های کوچکی از پوست درخت یا پوست گوزن شمالی زندگی می‌کردند. اهالی این نواحی از بهداشت و خدمات پزشکی به هیچ وجه برخوردار نبودند و همین مسئله سبب نابودی بعضی ملیت‌های شمالی شده بود. به طوری که با فرارسیدن سال ۱۹۱۷، جمعیت

این منطقه به سختی به چند صد تن می‌رسید. مردم شمال زبان مکتوبی نداشتند و از وجود کتاب و روزنامه بی‌خبر بودند. آن‌ها به وسیله افراد ثروتمند منطقه، تجار روس و کشیش‌های بومی استثمار می‌شدند و تحت فشار قرار می‌گرفتند. اما با برقراری حکومت شوروی در نواحی شمالی وضع به کلی دگرگون شد، مردم استثمارگران را از سرزمین خود بیرون راندند، به ایجاد کالخور دست زدند و تعاونی‌های ماهی‌گیری مجهز به قایق موتور به وجود آوردند. انواع گوناگون ماشین‌آلات به این منطقه فرستاده شدند و به وسیله آن‌ها کارخانه‌های تولید کسرو ماهی و دیگر شاخه‌های صنعتی در این سرزمین پا گرفتند و کلبه‌های چوبی جای خود را به خانه‌های محکم سپردند. خلق‌های شمال، زبان مکتوب خود را به وجود آوردند و امکان یافتند روزنامه‌ها و مجلاتی به زبان بومی خود انتشار دهند. شیرخوارگاه‌ها، کودکان‌ها، مدارس و بیمارستان‌های متعدد در این سرزمین تاسیس و جوانان برای تحصیل در مراکز آموزش عالی به "لنین‌گراد"، "خابارفسک"، "یاکوتسک" و دیگر شهرها اعزام شدند. زحمتکشان اتحاد شوروی با ملیت‌های مختلف، به یاری و دست‌در دست یکدیگر زندگی نوینی را بنا نهادند. با فرارسیدن سال ۱۹۳۶، تحولات حیات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مردم شوروی ژرفای تازه‌ای یافت. استثمار از سراسر کشور ریشه‌کن شد و زندگی از قبل دیگران متوقف گشت. طبقات استثمارگر از میان رفتند و کارگران، دهقانان و روشن‌فکران به تنها طبقات جامعه شوروی بدل شدند. زمین، کارخانه‌ها، معادن و سرانجام تمامی ثروت کشور به طور قطعی و بازگشت‌ناپذیر به مالکیت مردم درآمد و دوستی خلل‌ناپذیری بر روابط زحمتکشان ملیت‌های مختلف حاکم شد. شوراهای نمایندگان زحمتکشان از جانب کارگران و دهقانان و تحت نظر آن‌ها، اداره امور کشور را به عهده گرفتند.

با به انجام رسیدن اهداف دومین برنامه پنج‌ساله، مردم شوروی تحت رهبری حزب کمونیست، به ایجاد جامعه سوسیالیستی در اتحاد شوروی موفق شدند و به این ترتیب شیوه نوین زندگی را آغاز کردند. طبعاً تغییر شرایط زندگی، دگرگونی قوانین کشور را مطابق با شرایط نوین می‌طلبید و بر این شالوده، طرح قانون اساسی جدید (۲) به منظور نظرخواهی سراسری در کلیه روزنامه‌ها منتشر شد. بحث در اطراف این طرح پنج ماه و نیم به طول انجامید و بیش از پنجاه میلیون نفر در آن شرکت جستند. چنین شرکت وسیعی از جانب توده‌ها در تهیه قانون اساسی کشور در تاریخ جهان بی‌سابقه بود. سرانجام در پنجم ماه دسامبر سال ۱۹۳۶، "هشتمین کنگره فوق‌العاده سراسری شوراهای" قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی - قانون

۲. نخستین قانون اساسی شوروی در سال ۱۹۱۸ به تصویب رسید و به دنبال آن پس از تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در سال ۱۹۲۲ دومین قانون اساسی شوروی تصویب شد.

اساسی سوسیالیسم پیروزمند را تصویب کرد.

ماده نخست قانون اساسی تصریح می‌کند که اتحاد شوروی، کشوری سوسیالیستی مرکب از کارگران و دهقانان است که یگانه مالکین کشورند. عالی‌ترین قدرت در اتحاد شوروی، به مردم تعلق دارد و آن‌ها خود برای شوراها نماینده برمی‌گزینند. هر روستا، شهر و جمهوری متحدی دارای "شورای نمایندگان زحمتکشان" است که همو در مورد کلیه امور روستا، شهر و جمهوری تصمیم می‌گیرد. "شورای عالی" اتحاد شوروی رهبری کشور را به عهده دارد و در مورد امور پراهمیت همه جمهوری‌ها، این ارگان تصمیم می‌گیرد. اتحاد شوروی کشوری کثیرالمله است، از همین رو قانون اساسی آن بر حقوق برابر و زندگی دوشادوش و برادرانه ملل تاکید می‌ورزد. اتحاد شوروی، از پیوستن داوطلبانه جمهوری‌های برابر حقوق به وجود آمده است. در سال ۱۹۲۲، سال تشکیل اتحاد شوروی، تنها چهار جمهوری متحد وجود داشت، اما با فرارسیدن سال ۱۹۳۶ تعداد آن‌ها به یازده جمهوری بالغ گشت: "جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه"، "جمهوری شوروی سوسیالیستی اوکرائین"، "جمهوری شوروی سوسیالیستی بلوروسی"، "جمهوری شوروی سوسیالیستی قزاقستان"، "جمهوری شوروی سوسیالیستی گرجستان"، "جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان"، "جمهوری شوروی سوسیالیستی قرقیزستان"، "جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیکستان"، "جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمنستان" و "جمهوری شوروی سوسیالیستی ترکمنستان". قانون اساسی اتحاد شوروی از منافع کوچک‌ترین مللی که در این سرزمین پهناور به سر می‌برند، از رشد اقتصاد و فرهنگ آن‌ها حمایت می‌کند. نمایندگان هر یک از ملل و خلق‌ها از میان خود نماینده‌ای به شورای عالی "اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی" که دارای "کمیته ویژه ملیت‌ها" است اعزام می‌دارند. قانون اساسی جدید شوروی یک بار دیگر بر حقوق برابر زنان و مردان در کلیه زمینه‌ها تاکید ورزید. "حق برخورداری از کار" از جمله دیگر حقوقی است که در قانون اساسی برای کلیه افراد شوروی به رسمیت شناخته شده است. بر طبق این اصل هر فردی مطابق مهارتش از کاری مناسب برخوردار می‌گردد و مزدها بر اساس کمیت و کیفیت کار پرداخت می‌گردند. این اصل تضمین می‌کند که هیچ یک از اهالی شوروی هرگز به بیکاری تهدید نشوند. در اتحاد شوروی به تامین آسایش زحمتکشان توجه بسیاری مبذول می‌گردد. اصول قانون اساسی اتحاد شوروی "حق برخورداری از استراحت" را برای کلیه افراد شوروی تضمین می‌کنند، بر طبق این اصول اهالی شوروی از مرخصی‌های با حقوق برخوردار می‌شوند و اوقات فراغت خود را در خانه‌های ساحلی، آسایشگاه‌ها و شبکه وسیع استراحت‌گاه‌ها در مناطق خلوت و دنج به سر می‌برند.

قانون اساسی دولت را مسئول مراقبت و نگهداری از افرادی که به علت کهولت سن و بیماری قادر به کار نیستند، می‌داند. بیماران از کمک‌های

پزشکی مجانی برخوردار می‌گردند و در طول مدتی که بیمار هستند، پنجاه الی صد درصد حقوق خود را به عنوان کمک هزینه دریافت می‌دارند. پیروزی انقلاب فرهنگی در کشور، "حق برخورداری از آموزش رایگان" را برای کلیه افراد شوروی به ارمغان آورد. در اتحاد شوروی "حق آموزش" که از جمله حقوق اولیه انسان‌هاست و در قانون اساسی نیز بر روی آن تأکید بسیار شده است، با شبکه وسیعی از مدارس آموزش عمومی، مراکز آموزش متوسط تخصصی و عالی تضمین می‌گردد. تحصیل در اتحاد شوروی در تمام مراحل مجانی است و افراد با استفاده از سیستم آموزش عمومی می‌توانند از ابتدایی‌ترین دوره‌های آموزش تا عالی‌ترین مراحل را طی کنند. آزادی‌های دموکراتیک نظیر آزادی بیان، آزادی نشر، آزادی اجتماعات و آزادی وجدان نیز طی اصولی به صراحت در قانون اساسی تضمین می‌گردد. قانون اساسی به پیروی از اراده افراد شوروی، از حزب کمونیست به عنوان پیشاهنگ - زحمتکشان در مبارزه به خاطر ایجاد کمونیسم یاد می‌کند. این عبارت بر قدرت و اعتبار حزب کمونیست گواهی می‌دهد، حزبی که همه توش و توانش را صرف مبارزه به خاطر تأمین سعادت زحمتکشان کرده است.

قانون اساسی در ضمن تضمین حقوق وسیع برای افراد شوروی، رعایت وظایف و کوشش در راه تحقق اهداف جامعه را نیز از آنان طلب می‌کند. کلیه افراد شوروی موظفند احساس مالکیت ثروت میهنشان را در خود پرورش دهند و به حفظ و گسترش ثروت عمومی علاقه‌مند باشند. هر فرد شوروی وظیفه دارد کارکنند و از انضباط کار پیروی نماید. قانون اساسی رعایت دقیق کلیه قوانین و مقررات کشور را به افراد شوروی توصیه می‌کند و بردفاع از کشور به عنوان مقدس‌ترین وظیفه افراد تأکید می‌ورزد. به این ترتیب مردم شوروی، تحت هدایت قانون اساسی جدید، کار ساختمان کشورشان را ادامه دادند و به منظور بهبود شرایط زندگی خانواده‌های شوروی و تحکیم قدرت کشوری که سوسیالیسم برای نخستین بار در جهان در آن کشور به پیروزی رسیده بود، مشتاقانه و با جدیت به تلاش برخاستند.

موفقیت‌های اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در زمینه‌های گوناگون، زحمتکشان دیگر کشورهای را مسرور ساخت و در عین حال سبب برانگیخته شدن خشم سرمایه‌داران شد. دشمنان اتحاد شوروی در طول "نخستین برنامه پنج ساله" بارها با استفاده از نیروی مسلح در کار صلح‌آمیز مردم آن سامان اخلال کردند. در سال ۱۹۳۸، سربازان امپریالیسم ژاپن مرزهای شوروی را در نزدیکی دریاچه "کازان" پشت سر گذاشتند و سعی کردند قسمت‌هایی از سرزمین میهن سوسیالیستی را غصب کنند، اما مرزبانان شوروی مهاجمان را از کشورشان بیرون راندند و درسی فراموش‌نشده به آن‌ها دادند. در سال ۱۹۳۹، امپریالیست‌های ژاپن، "جمهوری خلق مغولستان"، کشوری را که دارای روابط دوستانه و برادرانه با اتحاد شوروی بود، مورد حمله قرار دادند. اما این بار نیز سربازان شوروی همراه با ارتش



پرچم سرخ برفراز تپه "زائوزیورنایا" در ساحل دریاچه
گازان برافراشته می شود . ۱۹۳۸

مغولستان طی نبردی در نزدیکی رودخانه "خال خین گول" امپریالیست های
ژاپنی را با شکست مفتضحانه ای مواجه ساختند .
در طی این سال ها ، حکمرانان مرتجع فنلاند در نزدیک مرز خود با
شوروی در اطراف لنین گراد به مفسده جویی های مسلحانه علیه این کشور دست
زدند . سربازان ارتش شوروی در روزهای سرد زمستان سال ۱۹۴۰ ، ضربات
مهلکی برتجاوزکاران وارد و آن ها را از لنین گراد دور ساختند .
بافر رسیدن سال ۱۹۳۳ ، نازی ها در آلمان به قدرت رسیدند و خود
را برای حمله به اتحاد شوروی و دیگر کشورها مجهز ساختند . دولت شوروی

از همان آغاز به کلیه دولت‌های اروپایی پیشنهاد کرد، متحد شوند و فرصت آغاز جنگ جهانی دوم را به نازی‌ها ندهند. اما امپریالیست‌های بریتانیا، فرانسه، ایالات متحده، آمریکا و دیگر دول، این پیشنهاد را نپذیرفتند و به مبارزه، متحد علیه فاشیست‌ها کردن ننهادند. آن‌ها تصور می‌کردند که فاشیست‌ها نخست به اتحاد شوروی حمله می‌برند و دولت سوسیالیستی نوپا را که شدیداً مورد تنفر آنان بود، نابود می‌سازند. نازی‌های آلمان به رهبری هیتلر و با حمایت محافل ارتجاعی بریتانیا، فرانسه و ایالات متحده کشورهای اروپایی را یکی پس از دیگری به تصرف درآوردند و اتریش و چکسلواکی را مورد تهاجم قرار دادند.

دولت شوروی که با امتناع قدرت‌های غربی از مبارزه، متحد به خاطر صلح روبرو شده بود، به منظور تحکیم امنیت کشور، پیشگیری از تشکیل جبهه واحد ضد شوروی و جلوگیری از کشاندن اتحاد شوروی به یک برخورد نظامی تدابیری اتخاذ کرد و در تابستان سال ۱۹۳۹، پیشنهاد آلمان برای عقد پیمان عدم تجاوز میان خود و آلمان را پذیرفت و با استفاده از مهلت ۱۸ ماهه‌ای که به این ترتیب نصیبش شد، خود را برای مقابله با تهاجم نازی‌ها آماده ساخت.

مهاجمین نازی در سال ۱۹۳۹، به سرزمین لهستان حمله کردند و با استفاده از عدم توانایی حکمرانان سرمایه‌دار لهستانی در سازماندهی مقاومت علیه تجاوزکاران فاشیست، به سرعت به سمت اوکراین غربی و بلوروسی غربی که در طی جنگ‌های داخلی، به دست ملاکین لهستانی افتاده بودند، پیشروی کردند. سربازان اتحاد شوروی به منظور حمایت از اهالی این ناحیه به آن‌جا وارد و با استقبال غیرقابل وصف زحمتکشان اوکراینی و بلوروسی، مواجه شدند. سرانجام پس از گذشت سال‌ها، کلیه اهالی اوکراین و بلوروسی به آغوش گرم خانواده ملیت‌های شوروی بازگشتند. به این ترتیب، جنگ جهانی دوم آغاز گردید. نازی‌های آلمان، سرمست از پیروزی‌های سهل و آسان، خود را برای پیروزی‌های جدید آماده می‌ساختند.

مردم اتحاد شوروی که شاهد مفسده‌جویی‌های روزافزون مسلحانه در مرزهای شرقی و غربی کشور خود و نیز کشیده شدن یکی پس از دیگری کشورها به کام جنگ بودند، تصمیم به تقویت ارتش گرفتند و برآن شدند تا بر تدابیر امنیتی در مرزهای میهن‌شان بیفزایند.

در پی این رویدادها، مهاجمین نازی تصمیم گرفتند کشورهای بالتیک - "لتونی"، "استونی" و "لیتوانی" - را به اشغال خود درآورند. حکمرانان بورژوازی این کشورها مصمم بودند سرزمین‌شان را بدون کوچک‌ترین مقاومتی به تجاوزکاران تا دندان مسلح آلمان بسپارند. هیتلر در برابر این خوش خدمتی، پذیرفته بود آن‌ها ثروت خود را حفظ کنند و به نام آلمان نازی بر مردم حکم برانند. اما کارگران، دهقانان و دیگر میهن پرستان شریف کشورهای بالتیک به چنین خفت و خواری تن ندادند، آن‌ها به خیابان‌ها

ریختند و خواستار برقراری مجدد قدرت شوروی در کشورهایشان شدند. (۳) دول بورژوازی این کشورها، قادر به مقاومت در برابر سیل توفنده قیام زحمتکشان نبودند، سرانجام زحمتکشان موفق به برقراری دوباره حکومت شوروی در میهنشان شدند. در سال ۱۹۴۵، دولت‌های شوروی کشورهای بالتیک از جانب مردم این مناطق از شورای عالی اتحاد شوروی تقاضا کردند الحاق جمهوری‌های شوروی "لیتوانی"، "لتونی" و "استونی" را به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بپذیرند. "شورای عالی" اتحاد شوروی با این تقاضا موافقت کرد و به این ترتیب جمهوری‌های بالتیک به خانواده بزرگ شوروی پیوستند. در همین سال، اهالی "بسارابیا" که در طی جنگ داخلی توسط حکمرانان رومانی از برادران "ملداویا" بی خود جدا شده بودند، بار دیگر به آنها پیوستند و مشترکاً جمهوری شوروی سوسیالیستی ملداویارا تشکیل دادند.

با فرا رسیدن سال ۱۹۴۵، تعداد جمهوری‌های متحد در درون اتحاد شوروی به پانزده جمهوری بالغ گشت. تحقق تحولات سوسیالیستی در جمهوری‌هایی که به تازگی به اتحاد شوروی پیوسته بودند، آغاز شد و مردم لتونی، لیتوانی، استونی و ملداویا به زندگی نوین و پرسعادت خود قدم گذاردند و قانون اساسی اتحاد شوروی را به عنوان شالوده قوانین کشور خود پذیرفتند.

در طی این سال‌ها سومین برنامه پنج ساله که در سال ۱۹۳۷ تصویب شده بود، به دست مردم شوروی با موفقیت پیش می‌رفت. جنبش کارهم‌زمان بر روی چندین دستگاه ماشین کلیه کارخانه‌ها را فرا گرفته بود و هرکارگری سعی می‌کرد به تنهایی کار چندین نفر را انجام دهد. مدارس ویژه‌ای به نام "استاخانوف" در کلیه کارخانه‌ها دایر شده بود تا کارگران ماهرتر تجارب خود را با دیگر رفقاییشان در میان بگذارند. کارخانه‌ها با دستگاه‌ها و مکانیزم‌های پیچیده‌تری تجهیز شده بودند و این مسئله وجود کارگران ماهر و متخصص را برای کار بر روی آنها طلب می‌کرد، از همین رو شبکه وسیعی از آموزش حرفه‌ای برای کارگران در سراسر کشور ایجاد گردید. در مدارس حرفه‌ای، آموزش عملی با مطالعه مبانی علوم و آموزش عمومی همراه شد، به این ترتیب زنان و مردان جوان بسیاری حرفه‌های گوناگون آموختند و نیاز کشور را مرتفع ساختند، بسیاری از کارخانه‌ها و کارگاه‌ها به وسیله متخصصین جوانی که در مراکز آموزش عالی شوروی دوره دیده بودند، اداره می‌شد.

اهالی شوروی بار دیگر برای تمام پیش از موعد سومین برنامه پنج ساله به تلاش برخاستند. در این برنامه، توجه بسیاری به رشد و گسترش صنایع سنگین معطوف شده بود. در سال ۱۹۴۵، اتحاد شوروی موفق شد چهار برابر روسیه تزاری در سال ۱۹۱۳ سنگ آهن، فولاد، ذغال سنگ و نفت تولید

۳. حکومت شوروی در این هجرت‌ها، در سال ۱۹۱۹ به دست متحدین سرنگون شد.

کند. ضمناً هر یک از جمهوری‌های متحد نیز به موفقیت‌های بزرگی نایل آمدند. به این ترتیب که در سال ۱۹۴۰، میزان تولید صنایع سنگین در قیاس با سال ۱۹۱۳، در جمهوری شوروی سوسیالیستی از بکستان به هفت برابر، در قزاقستان به بیست برابر، در قرقیزستان به ۱۵۳ برابر و در تاجیکستان به ۳۲۴ برابر رسید. در این سال، کالخوزها ۵۳۱ هزار تراکتور، ۱۸۲ هزار خرمن کوب و ۲۲۸ هزار کامیون در اختیار داشتند و بیش از مقداری که مورد نیاز صنایع بود و به مصرف غذایی اهالی می‌رسید، تولید می‌کردند.

افزایش محصولات صنعتی و کشاورزی، سبب آسایش بیشتر مردم شوروی شد و به اعتلا آتی فرهنگ در اتحاد شوروی کمک کرد. در فاصله سال‌های ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۰، درآمد ملی در اتحاد شوروی از ۹۶۳۰۰ میلیون روبل به ۱۲۸۳۰۰ میلیون روبل افزایش یافت. هزینه مربوط به تامین دستمزدها در این مدت ۵۰ درصد بودجه دولت در زمینه احداث مدارس، باشگاه‌ها، بیمارستان‌ها و کتابخانه‌های عمومی در فاصله سال‌های ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۰ تقریباً ۲۰ درصد افزایش یافت. در سال ۱۹۴۰ بیش از ۳۵ میلیون کودک و نوجوان در مدارس و قریب ۸۰۰ هزار دانشجو در مراکز آموزش عالی اتحاد شوروی تحصیل می‌کردند. در این سال، نمایش ده‌روزه از هنر مردم اتحاد شوروی به صورت فستیوال بزرگی از هنر ملی درآمد و مسکو پایتخت اتحاد شوروی، پذیرای هنرمندان حرفه‌ای و آماتور از کلیه جمهوری‌های متحد شد. هر ساله، استراحت‌گاه‌های بیشتری درهای خود را به روی زحمتکشان شوروی گشودند. دولت شوروی با توجه ویژه به نسل در حال رشد، از هیچ عملی برای اعتلای استعدادها و مهارت‌های کودکان و تامین آسایش و استراحت آن‌ها خودداری نمی‌کرد. از جانب دولت کلوب‌های مجهز ویژه کودکان در کلیه شهرها تاسیس و به نام "کاخ‌های پیشاهنگی" خوانده شدند. هزاران ساختمان در مناطق خوش منظره کشور به منظور برخوردار کردن کودکان در تعطیلات تابستانی احداث گردیدند و ورزش و فرهنگ جسمانی به طور قابل ملاحظه‌ای رشد کرد. هر خانواده‌ای به خوبی احساس می‌کرد که دولت شوروی برای تامین زندگی سعادتمندانانه برای افراد شوروی از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند.

در طی سال‌هایی که اجرای سومین برنامه پنج ساله در اتحاد شوروی جریان داشت، وضع جهان چهرهٔ بغرنجی به خود گرفت. در تابستان ۱۹۴۰، سپاهیان هیتلر فرانسه را اشغال کردند. نازی‌ها در حالی که فکر حمله به اتحاد شوروی را در سر می‌پروراندند، یوگوسلاوی و یونان را تصرف کردند و حکمرانان فاسد مجارستان، رومانی و بلغارستان را به انقیاد واداشتند. اینک، آن‌ها نه تنها در اروپای غربی، بلکه همچنین در قسمتی از اروپای شرقی نیز به قدرت مطلق بدل شده بودند و کلیه تولیدات نظامی کشورهای اشغال شده صرف تسلیح ارتش نازی می‌شد.

در چنین شرایط دشواری، مردم شوروی با تلاشی خستگی‌ناپذیر به

تقویت بنیه دفاعی کشور مبادرت ورزیدند. در طی ۱۰ سال، از ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۹ تعداد هواپیماها و قطعات توپخانه ارتش شوروی چندین برابر افزایش یافت و هزینه نظامی اتحاد شوروی ترقی چشم‌گیری کرد. اقداماتی که از جانب دولت شوروی به منظور تقویت ارتش صورت می‌گرفتند، از حمایت کامل مردم برخوردار بودند.

سرانجام با حمله خائنانه آلمان هیتلری به خاک اتحاد شوروی در تابستان سال ۱۹۴۱، کوشش صلح‌آمیز مردم شوروی موقتا متوقف ماند.

جنگ کیرمیهنی مردم شوروی علیه تجاوز کاران نازی

روز یکشنبه ، ۲۲ ژوئن سال ۱۹۴۱ ، گرمای جان بخشی سرزمین اتحاد شوروی را فرا گرفته بود . مردم شوروی پس از ماه ها کار و تلاش مداوم و خستگی ناپذیر خود را برای گذراندن روزهای استراحت آماده می ساختند . بعضی قصد داشتند از شهر بیرون بروند ، در جنگل ها گردش کنند و از رودخانه ها ماهی بگیرند . آن ها شب هنگام که به خواب می رفتند ، حتی تصور نمی کردند که چشمانشان را به روی صلح فرو می بندند .

چهار ساعت پس از نیمه شب ۲۲ ژوئن سال ۱۹۴۱ ، ۱۹۰ لشکر آلمانی در حالی که از جانب نیروهای زرهی و نیروی هوایی حمایت می شدند به اتحاد شوروی تجاوز کردند . آلمان نازی حمله خود را بدون اعلان جنگ و بازیر پا گذاشتن پیمان عدم تجاوز آغاز کرد و در نخستین ساعات حمله ، بمب افکن های نازی بار مهلک خود را بر روی بسیاری از شهرهای شوروی خالی کردند .

حمله ناگهانی نازی ها و بمباران بی رحمانه شهرهایی که در صلح به سر می بردند ، به منظور درهم شکستن اراده مردم شوروی برای مقاومت ، صورت می گرفت . هیتلر جاهلانه تصور می کرد اتحاد شوروی را در ظرف پنج تا شش هفته با خاک یکسان خواهد کرد ، لیکن تجاوز کاران در همان روزهای نخست جنگ با مقاومت دلیرانه مرزبانان شوروی روبرو شدند . مدافعین شهر مرزی " برست " که به وسیله سربازان آلمانی محاصره شده بود ، به مدت یک ماه در مقابل مهاجمین مقاومت کردند ، حال آن که عده مهاجمین ده برابر بیش از عده محاصره شدگان بود . " ماکسیموف " و سربازان تحت فرماندهی وی در قسمتی از جبهه در کنار رودخانه " بوگ " حماسه آفریدند . هواپیماها و توپخانه دشمن ، ساعت ها در میان سربازان " ماکسیموف " بدرنگ افشاندند ،

بمب‌ها نزدیک یکدیگر به زمین افتادند و خاک را زیرورو کردند، تصویر این‌که کسی بتواند از این مهلکه جان سالم به‌در برد بسیار دشوار بود. با این وجود همین‌که پیاده نظام دشمن به فکر پیشروی می‌افتاد، با آتش مداوم سربازان شوروی که در گودال‌ها سنگر گرفته بودند روبرو می‌شد. چهل تن از سربازان شوروی در برابر یک گردان آلمان می‌جنگیدند. سرانجام نازی‌ها ناچار از به‌کار گرفتن تانک در نبرد شدند. سربازان ماکسیموف یک شبانه‌روز مواضع خود را حفظ کردند، آخرین نارنجک‌هایشان را به سوی دشمن پرتاب کردند و آخرین گلوله‌هایشان را شلیک نمودند و سرانجام به افتخار شهادت در راه میهن سوسیالیستی نایل آمدند.

ساعت چهار بعد از نیمه شب ۲۲ ژوئن، گلوله‌های توپخانه دشمن در نزدیکی پاسگاه مرزی تحت فرماندهی ستوان "لوپاتین" منفجر شدند، خانه‌ها آتش گرفتند و ارتباط پاسگاه با مرکز فرماندهی و پاسگاه‌های مرزی مجاور قطع شد. پس از دو ساعت شلیک بی‌امان توپخانه آلمان، مرزبانان متوجه شدند که یک گروهان از مسلسل‌چی‌های نازی به سمت آن‌ها پیشروی می‌کند. به فرمان لوپاتین، دو تن از مسلسل‌چی‌های تحت فرماندهی وی به نام‌های "کونکین" و "پسکوف" آتش مسلسل‌هایشان را به روی آلمانی‌ها گشودند و گروهان نازی را در حالی که عده زیادی کشته از خود به‌جای گذارده بود ناچار به عقب‌نشینی ساختند. آن‌ها خود می‌دانستند که این پیروزی تنها فرصت کوتاهی در پی خواهد داشت. پس از مدتی جنگجویان میهن‌پرست به وسیله سربازان دشمن محاصره شدند. آن‌ها با خود پیمان بستند تا آخرین نفر جنگند و به خود اجازه ندهند زنده به دست فاشیست‌ها بیفتند. آلمانی‌ها برای به زانو درآوردن پاسگاه مرزی نیروهای جدیدی اعزام کردند: نبرد شبانه‌روز به طول انجامید، سرانجام در روز دهم لوپاتین تصمیم گرفت شانس شکستن محاصره را بیازماید. وی پس از بازدید مقدماتی متوجه شد گذرگاه مناسبی که پیش از حمله مستتر شده بود و به یک مزرعه انبوه گندم منتهی می‌شد، از نظر آلمانی‌ها دور مانده است. آن شب مرزبانان شجاع موفق به درهم شکستن حلقه محاصره شدند. آن‌ها افراد زخمی و نیز اعضاء خانواده پرسنل خدمات را همراه خود بردند. به فرمان لوپاتین افراد غیرنظامی و زخمی‌ها به سمت شرق حرکت کردند و خود او به همراه بقیه کسانی که قادر به ادامه جنگ بودند، به پاسگاه بازگشتند. آن‌ها دو روز دیگر از مواضع خود دفاع کردند و حملات سبعانه نازی‌ها را پاسخ گفتند. سرانجام در روز دوازدهم، سربازان آلمانی به سنگر مرزبانان شجاع راه یافتند و با پرتاب نارنجک دستی به درون سنگرها، پاسگاه را تصرف کردند. همه سربازان شوروی جان خود را در این نبرد از دست دادند. دیگر پاسگاه‌های مرزی به فرماندهی "چوموویتسکی"، "فدوتوف"، "لوکیانف" و دیگران نیز دلاوری بی‌نظیری از خود نشان دادند. گروهی از مرزبانان شوروی به فرماندهی "پولی ودا" با حمله به شهر مرزی "پرمیشل"، اشغال‌گران نازی را از آن جا

بیرون راندند و با دفع حملات پی‌درپی دشمن، وقت کافی برای تخلیه ساکنین و اشیاء با ارزش شهر، فراهم ساختند. نبرد پنج روز به طول انجامید و سرانجام در روز ۲۷ ژوئن، افراد گروه مزبور پس از اجرای اوامر فرمانده، "پرمیشل" راترک کردند و به سربازان شوروی پیوستند. سربازان واحد مرزی "پرمیشل"، در همان روزهای نخست جنگ بیش از پنج هزار تن از افراد دشمن را به هلاکت رساندند.

در بقیه جبهه‌ها نیز وضع به همین منوال بود. در نبردهای نزدیک "لوگا" و "رژف"، در اطراف "یل‌نیا" و "دنپیر"، در سرزمین‌های "توبسک" و "برودی"، در "سان" و "پرات"، همه جا و همه جا سربازان شوروی دلاوری توده‌ها را به نمایش گذاشتند. "گودریان"، ژنرال نازی در خاطرات خود چنین می‌نویسد: "فردریک کبیر درباره سربازان روسی چنین می‌گفت: سرباز روسی را باید دوبار هدف گلوله قرار داد و پس از آن هلهش داد تا به زمین بیفتد. به راستی که او این سربازان را خیلی خوب شناخته بود. در سال ۱۹۴۱، ما ناچار از پذیرفتن این واقعیت شدیم. سربازان با شجاعت و از خودگذشتگی از مواضع خود دفاع می‌کردند و حتی موقعی که قسمت بزرگی از مواضع آن‌ها را تصرف می‌کردیم بقیه هم چنان به نبرد ادامه می‌دادند تا این‌که در یک جنگ تن به تن کشته یا اسیر می‌شدند. اما به ندرت اتفاق می‌افتاد که تسلیم شوند."

آلمانی‌ها سعی داشتند به هر قیمتی شده، حتی با تحمل تلفات بسیار پیش از فرارسیدن زمستان پایتخت اتحاد شوروی را به تصرف درآورند. آن‌ها در نخستین ماه‌های جنگ بیش از ارتش شوروی، تانک و هواپیما در اختیار داشتند. نازی‌ها هنگامی که خود را برای حمله به اتحاد شوروی آماده می‌ساختند، کلیه صنایع کشورهای اروپای اشغالی را به منظور تجهیز ارتش خود به کار گرفتند. ضمناً ارتش هیتلر، تجربه قابل ملاحظه‌ای در جنگ‌های مدرن کسب کرده و به آن در طی نبردهای متعدد در غرب خو گرفته بود. ارتش آلمان از نظر کمی نیز دارای قدرت عظیمی بود. پس از این‌که نازی‌ها در آلمان به قدرت رسیدند همه حیات این کشور تحت الشعاع یک هدف قرار گرفت: "نبرد علیه اتحاد شوروی". با وجود کشیده شدن پای اتحاد شوروی به جنگ، اهالی این کشور به ساختمان صلح‌آمیز کشورشان ادامه دادند و تنها کسانی که به سن قانونی رسیده بودند، به ارتش پیوستند. هجوم نازی‌ها، اتحاد شوروی را به اردوگاه نظامی یک‌پارچه‌ای بدل ساخت. در پاسخ به دعوت کمیته مرکزی "حزب کمونیست اتحاد شوروی" و دولت شوروی، کلیه افراد شوروی به دفاع از میهنشان برخاستند. آن‌ها به حساسیت اوضاع واقف بودند و نبرد با آلمان نازی را نبرد مرگ و زندگی می‌دانستند. زحمتکشان شوروی ناچار بودند میان آزادی و اسارت یکی را انتخاب کنند، راه سومی وجود نداشت. افکار و احساسات مردم شوروی به گونه‌ای زنده و با روح در سرود "جنگ مقدس" انعکاس یافته است.

به پاخیز، به پاخیز، سرزمین بزرگ
به خاطر نبرد مرگ و زندگی به پاخیز،
در برابر نیروهای فاشیست پایداری کن،
در برابر تیرگی که از آن بیزاریم
بگذار خشمی زیبا تو را در برگیری
و مانند موج خروشان شو
این جنگ، جنگی مقدس است

نبردی است که همه مردم را رها خواهد کرد.

در همان روزهای نخست جنگ، ده‌ها هزار نفر در جلو مراکز سر بازگیری
صف کشیدند. همه از پیر و جوان می‌خواستند هر چه زودتر به جبهه اعزام
گردند. قدرت ارتش شوروی با گذشت هر روز، فزونی می‌گرفت.
زنان، نوجوانان و سالخوردگان جای کارگرانی را که به جبهه اعزام
شده بودند، پر کردند و کار آن‌ها را به عهده گرفتند. درخواست حزب
کمونیست مبنی بر "همه چیز در خدمت جبهه، همه چیز برای پیروزی!" به
شعار کلیه افراد شوروی بدل شد.

آلمانی‌ها با بهره‌گیری از برتری موقتی که از زیر پا گذاشتن پیمان ۱۹۳۹
و حمله غافلگیرانه به اتحاد شوروی نصیبشان شده بود، به سمت مسکو پیشروی
کردند و به این ترتیب مناطق وسیعی از میهن شوروی را به تصرف درآوردند.
لیکن آن‌ها اغلب پس از تصرف شهرها و روستاها، با کارگاه‌های خالی،
خیابان‌های سوت و کور و خانه‌های تهی از سکنه روبرو می‌شدند. مردم شوروی
به دنبال رهنمود حزب کمونیست، کلیه تجهیزات کارخانه‌ها را تخلیه کرده،
آن‌ها را به شهرهای ناخیه، اورال، سبیری و آسیای میانه انتقال داده بودند.
در طی سه ماه نخست جنگ بیش از ۱۴۰۰ کارخانه بزرگ، میلیون‌ها انسان
و مقادیر معتناهی اموال با ارزش از شهرهای خط جبهه به شرق کشور انتقال
یافته بود. کارگران با نصب این تجهیزات در استپ‌های دور از جبهه،
کارخانه‌ها و کارگاه‌های جدید ایجاد کردند. آن‌ها این ابزار را در محوطه‌های
باز، در زیر باران و سرمای گزنده به کار انداختند و به این ترتیب موفق شدند
هر روز تعداد بیشتری سلاح نظیر هواپیما، تانک، تفنگ و خمپاره به جبهه
بفرستند. آن‌ها می‌گفتند: "ما نه تنها کار خودمان را انجام خواهیم داد
بلکه جای رفقای خود را نیز پر خواهیم کرد". صدها هزار کارگر، در نخستین
ماه‌های جنگ دو تا سه برابر میزان قبلی تولید کردند. آن‌ها معمولاً پس از
اتمام نوبت کارشان به خانه نمی‌رفتند و پس از دو سه ساعت استراحت در
خوابگاه کارخانه، به سر کار بازمی‌گشتند. زن‌هایی که جای شوهرانشان را پر
کرده بودند، به زودی مهارت زیادی کسب کردند. نوع کار برای آن‌ها هیچ
تفاوتی نمی‌کرد، چه بسیار زنانی که کار همسرانشان را در گوره‌های ذوب‌آهن،
کارخانه‌های تولید ورق آهن و معادن به عهده گرفتند. مسئولیت‌های مهمی
بر دوش نوجوانانی که در مدارس حرفه‌ای تحصیل می‌کردند، گذاشته شد.
بعضی از آن‌ها هنگام کار از چهارپایه استفاده می‌کردند، چرا که قد کوتاهشان

مانع کار کردن آن‌ها بر روی تجهیزات کارخانه بود، با این همراهان کار آن‌ها با کارگران با تجربه برابری می‌کرد.

دانشمندان شوروی به نوبه خود تمام کوشش خود را برای پیروزی در این جنگ مقدس به کار بردند. آن‌ها نوع جدیدی فولاد مرغوب اختراع کردند و سلاح‌های مدرن ساختند. همه مردم در پشت جبهه بدون مرخصی و حتی بدون استفاده از تعطیلات کار می‌کردند. آن‌ها به خوبی ارزش هر روز و هر ساعتی را که سپری می‌شد، درک می‌کردند. افرادی که از جبهه‌های نبرد برای تحویل گرفتن تفنگ، تانک و هواپیما می‌آمدند از کارگران تشکر می‌کردند و از نبرد شادمانی که برای رهایی کشورشان در جریان بود، سخن می‌گفتند. کارگران همواره پس از این ملاقات‌ها، با علاقه بیشتری کار می‌کردند و با شجاعت بیشتری مشکلات زندگی زمان جنگ را از سر راه خود برمی‌داشتند.

اتحاد شوروی با مشکلات بزرگی دست به گریبان بود. یک بار دیگر مواد غذایی و کالاهای مصرفی جیره‌بندی شده بودند. کمبود مسکن در مناطق پشت جبهه دشواری‌های بسیاری به بار آورده بود. با این همه، روس‌ها، بلوروسی‌ها، اوکرائینی‌ها و دیگر مللی که سرزمین‌های اشغال شده را ترک کرده بودند، با آغوش باز از یک‌ها، قزاق‌ها، تاجیک‌ها، ادمورت‌ها و کومی‌ها روبرو می‌شدند. همه مردم با ملیت‌های متفاوت، در رودرویی با مسائل و مشکلات زمان جنگ، یارو یاور یکدیگر بودند و به تن واحدی بدل می‌شدند. در طی سال‌های دشوار جنگ، مردم شوروی توجه بسیاری به تغذیه و آموزش کودکان معطوف داشتند. اماکن مناسبی به منظور اسکان کودکان در مناطق پشت جبهه ایجاد شدند. کودکانی که در پی وقوع جنگ پدر و مادر خود را از دست داده بودند، برای زندگی و تحصیل به این اماکن انتقال می‌یافتند. در کلیه مناطقی که به وسیله دشمن اشغال نشده بودند، مدارس و کودکان‌ها به کار عادی خود ادامه می‌دادند. مردم شوروی به نیروی خود اطمینان داشتند و از همین رو برای تسریع این پیروزی به هر کاری دست می‌زدند.

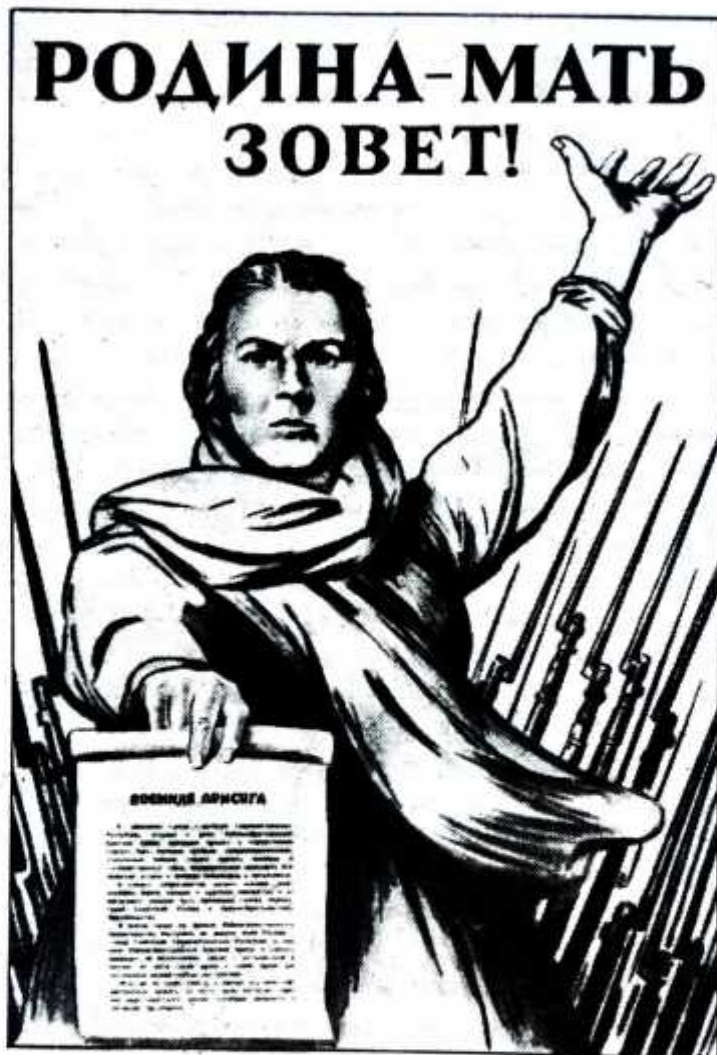
در طول جنگ نازی‌ها هرگز موفق نشدند کنترل خود را بر سرزمین‌های اشغالی در اتحاد شوروی برقرار سازند. هر روز، انبارهای مهمات و سوخت در اردوگاه‌های نازی یکی پس از دیگری منفجر و ترن‌های حامل تجهیزات نظامی و نفرات آلمانی از خط خارج می‌شدند. پادگان‌های نازی در اثر حملات اعجاب انگیز شبانه با خاک یکسان می‌شدند. بمب افکن‌های شوروی با دقت بیشتری عمل می‌کردند، چه خلبان‌ها از محل دقیق مواضع حساس نظامی دشمن اطلاع داشتند. سربازان آلمانی در نامه‌هایی که برای اقوام خود می‌نوشتند، همواره از خطری که در سرزمین‌های اشغال شده تهدیدشان می‌کرد، سخن می‌گفتند. واژه "پارتیزان" که حتی تصور آن قلب سربازان آلمانی را به لرزه می‌افکند، بیش از پیش در اخبار نظامی شنیده می‌شد.

پارتیزان‌های شوروی یک لحظه به سربازان دشمن امان نمی‌دادند. به درخواست حزب کمونیست اتحاد شوروی و دولت این کشور، دسته‌های پارتیزان از همان ماه‌های نخست جنگ در کلیه سرزمین‌های اشغال شده به وجود آمدند. میهن پرستانی که در پشت جبهه باقی مانده بودند، در دفع مهاجمین به ارتش شوروی یاری رساندند. صدها هزار سرباز دشمن، ده‌ها هزار قطار، کامیون، مهمات و تانک به وسیله این افراد معدوم و منهدم شدند. آن‌ها پس از برقراری تماس با فرماندهی ارتش شوروی، اطلاعات باارزشی در مورد دشمن و محل تمرکز افراد و تجهیزات آن در اختیار ارتش سرخ می‌گذاشتند. در اوکراین و بلوروسی کلیه مناطق به وسیله پارتیزان‌ها کنترل می‌شدند. عملیات پارتیزان‌های اوکراین علیه دشمن که توسط "کویاک" فرماندهی می‌شدند، هزاران کیلومتر را در برمی‌گرفت. آن‌ها همواره از دشمن دوری می‌جستند و از جایی که انتظار آن نمی‌رفت با شجاعت حمله می‌کردند. "کنستانتین زاسلونوف" کارگر بلوروسی که قبلاً در انبار راه آهن کار می‌کرد پس از ورود نازی‌ها در کار راه آهن خرابکاری کرد و هنگامی که از فعالیت او با خبر شدند به جنگل گریخت و در آن‌جا فرماندهی یکی از دسته‌های پارتیزان را به عهده گرفت.

در "کراسنودون"، از شهرهای کوچک اوکراین، چند پسر بچه عضو کمسومول، سازمانی زیرزمینی به نام "گارد‌های جوان" به وجود آوردند. آن‌ها یکی از اتاق‌هایی را که فاشیست‌ها در آن مستقر بودند به آتش کشیدند و فهرست اسامی افرادی را که قرار بود به زور به آلمان فرستاده شوند، از میان بردند. نازی‌ها از این افراد در آلمان بیگاری می‌گرفتند. قهرمانان جوان، بانصب پوستر به دیوارهای شهر، حقایق و اوضاع جبهه را برای مردم فاش می‌ساختند. آن‌ها در روز سالگرد انقلاب اکتبر موفق شدند پرچم سرخ را در چشم‌گیرترین نقطه شهر برافرازند.

فعالیت دسته‌های پارتیزان شوروی و گروه‌های زیرزمینی، لطمات شدیدی به دشمن وارد ساخت. این عملیات به امیدواری مردم در سرزمین‌های اشغال شده کمک می‌کرد و بذراعتقاد به پیروزی نهایی ارتش شوروی را در دل آن‌ها می‌پروراند.

"لیزا چایکینا"، پارتیزان دلیر، در طی جنگ از روستایی به روستای دیگر می‌رفت و حقایق مربوط به نبرد قهرمانانه ارتش شوروی را برای مردم بازگویی کرد. او به همه کسانی که مایوس شده بودند جرئت می‌داد و چگونه مبارزه با مهاجمین را به آن‌ها می‌آموخت. لیزا پیش از آغاز جنگ مسئول سازمان کمسومول در آن منطقه بود، مردم او را به خوبی می‌شناختند و به وی اعتماد داشتند. سرانجام آلمانی‌ها با زحمت بسیار موفق به دستگیری "چایکینا" شدند. شکنجه‌های طاقت فرسا و هولناکی که در مورد لیزا اعمال گردید، نتوانست اراده خلل‌ناپذیر این پارتیزان شجاع را در هم بشکند. افراد نازی پس از این که مطمئن شدند نخواهند توانست اطلاعاتی از او در



پوستری از سال ۱۹۴۱: "میهنت تو را فرا می خواند!"

مورد پارتیزان‌ها کسب کنند، وی را تیرباران کردند. او در برابر جوخه آتش خطاب به سربازان نازی چنین گفت: "شلیک کنید! من آماده شهادتم. زنده باد میهن شوروی!"
جنبش پارتیزانی با گذشت هر روز وسعت و قدرت بیشتری می گرفت. نازی‌ها به منظور مقابله با دسته‌های پارتیزان دست به اعزام اکیب‌های تنبیهی به نقاط مختلف زدند. آن‌ها افراد بی‌گناه را به اتهام ارتباط با

پارتیزان‌ها تیرباران کردند و روستاهای بسیاری را ویران ساختند. اما هیچ یک از این اقدامات نتوانستند مردم شوروی را مرعوب سازند. مردم با وجود خطرات بسیار در شهرها و روستاها به پارتیزان‌ها کمک می‌کردند. تنها در اوکراین و بلوروسی بیش از پانصد و بیست هزار میهن پرست شوروی به دسته‌های پارتیزان پیوسته بودند. مهاجمین به هرکجا که قدم می‌گذاشتند، چیزی جز خشم، کینه و نفرت نمی‌یافتند.

سرانجام، سربازان آلمانی با تحمل تلفات بسیار در اواسط اکتبر سال ۱۹۴۲، به مسکو نزدیک شدند، هیتلر خیال پردازانه ادعا می‌کرد که سربازان آلمان در چند روز آینده پایتخت شوروی را تسخیر خواهند کرد. روزنامه‌های نازی بخشی از صفحات خود را، هنگام درج گزارش‌های معمولی روزانه، برای انعکاس خبر مربوط به اشغال مسکو خالی می‌گذاشتند.

"شجر بیکف"، رهبر کمونیست‌های مسکو در یکی از سخنرانی‌هایی که خطاب به مردم شهر ایراد می‌کرد، چنین گفت: "خطری بسیار جدی مسکورا تهدید می‌کند، همه ما باید تا آخرین قطره خونمان برای نجات شهر بجنگیم. همه باید بی‌توجه به پست و مقامی که در آن هستیم و کاری که در دست داریم، مثل یک سرباز ارتش از مسکو در برابر مهاجمین فاشیست دفاع کنیم." اهالی مسکو در پاسخ به دعوت حزب کمونیست به تشکیل هنگ‌ها و لشکرهای داوطلب اقدام کردند و همه کسانی که قادر به حمل سلاح بودند، به این لشکرها پیوستند. ۳۰۰ هزار کمونیست و اعضای کم‌سومول صفوف مقدم داوطلبین را تشکیل می‌دادند. ۲۴ هزار تن از اهالی مسکو به واحدهای دفاع ضد هوایی پیوستند. حتی دختران نیز تفنگ‌ها و مسلسل‌های ضد هوایی به دست گرفتند و در پست‌های مراقبت ماموریت یافتند. بسیاری از هواپیماهای نازی را همین دخترکان شجاع منهدم کردند.

بیش از پانصد هزار نفر در ساختمان استحکامات اطراف شهر شرکت جستند. مادران همراه فرزندانشان، مادر بزرگان در کنار نوه‌هایشان، همه و همه دست به کار شدند. اهالی مسکو، که قبلاً هرگز بیل یا کلنگ به دست نگرفته بودند، به خوبی کار خود را به انجام رساندند.

در طی این مدت، بیش از چهل دسته پارتیزان به فعالیت در اطراف مسکو دست زدند. امروز نام "زویا کسماد میانسکایا" - در سراسر جهان نامی آشناست. هنگامی که افراد نازی به مسکو نزدیک می‌شدند، زویا که دخترکی دبیرستانی و از اعضای کم‌سومول بود به یکی از دسته‌های پارتیزان پیوست. فاشیست‌ها او را در حال اجرای یکی از ماموریت‌های ویژه دستگیر کردند و محل اختفای دیگر پارتیزان‌ها را از وی جویا شدند. آن‌ها دخترک جوان را بارها تازبانه زده، تن برهنه او را در هوای سرد پاییزی به روی برف انداختند، با وجود این او از لو دادن رفقایش امتناع ورزید. زویای شجاع هنگامی که در مقابل چوبه دار قرار گرفت، خطاب به مردمی که برای تماشای صحنه اعدام و عبرت گرفتن از آن به آن جا آورده شده بودند،

چنین گفت: "رفقا! من از مرگ نمی ترسم. بجنگید و هرگز هراسی به دل راه ندهید! شهادت در راه میهن و به خاطر مسکو، سعادت بزرگی است. پیروزی از آن ماست!"
مدافعین مسکو، سربازان ارتش سرخ با شجاعت بی نظیری که از خود نشان دادند، شهرت جاودانی اندوختند.

نبردهای شدیدی در ۳۰ کیلومتری مسکو به وقوع پیوست. در قسمتی از جبهه، ۵۰ تانک نازی به گودالی که توسط ۲۸ تن از سربازان لشکر ژنرال "پانفیل" محافظت می شد، حمله بردند. مسکو در چند کیلومتری سربازان شوروی قرار داشت، آن‌ها می توانستند عقب نشینی کرده، جان خود را از مهلکه نجات دهند. اما میهن پرستان شوروی تصمیم گرفتند تا آخرین قطره خون خود از میهن شان دفاع کنند. نبرد نابرابر چهار ساعت به طول انجامید. در پایان نبرد، ۱۴ دستگاه تانک دشمن منهدم شده و بیشتر قهرمانان جان خود را از دست داده بودند، اما آن‌ها موفق شدند پیشروی سربازان نازی را در این قسمت از جبهه متوقف سازند. در تمام این مدت، روس‌ها، اوکرائین‌ها، قزاق‌ها و قرقیزها دوشادوش یکدیگر می جنگیدند. هرب صد ها هواپیمای نازی به قصد بمباران مسکو، اعزام می شدند. منتها آتش مداوم ضد هوایی‌های شوروی همه آن‌ها را در راه مسکو سرنگون می ساخت و تنها اندکی از آن‌ها موفق می شدند خود را به آسمان مسکو برسانند. خلبانان شوروی با از خود گذشتگی از پایتخت کشورشان دفاع می کردند. در یکی از همین شب‌ها، "ویکتور تالالیخین"، که در ارتفاع ۴۵۰۰ متری پرواز می کرد، متوجه یکی از بمب افکن‌های نازی که به سمت مسکو می آمد، شد. "تالالیخین" بدون درنگ به سمت بمب افکن حمله برد تا مانع رسیدن دشمن به مسکو گردد. ناگهان ویکتور متوجه کمبود مهمات در درون شکاری شد. او می بایست کاری می کرد، در غیر این صورت بمب افکن نازی به آسمان مسکو می رسید و بار مهلک خود را در ظرف چند دقیقه بر روی شهر خالی می کرد. تالالیخین سرعت خود را تا حد ممکن بالا برد، شکاری را به سمت بمب افکن نازی هدایت کرد و پشت آن را مورد اصابت قرار داد. بمب افکن سرنگون شد.

ارتش و افراد داوطلب با سرسختی از هروجب راهی که به مسکو منتهی می شد، دفاع می کردند. تنها در فاصله ۱۲ تا ۳۰ اکتبر، آلمانی‌ها بیش از ۱۹۰ هزار تن از افراد خود را در نزدیکی مسکو از دست دادند. هر روز، واحدهای جدید شوروی از نواحی سیبری، اورال، قزاقستان و دیگر مناطق پشت جبهه به مدافعین پایتخت می پیوستند.

در روز ۷ نوامبر سال ۱۹۴۱، رژه رسمی سربازان شوروی به مناسبت بیست و چهارمین سالگرد انقلاب اکتبر در میدان سرخ برگزار شد. سربازان از همان جا مستقیماً به سمت جبهه حرکت کردند.

فرماندهی شوروی پس از تحلیل رفتن نیروی سربازان دشمن در نبردهای بی دربی اطراف مسکو و پیوستن لشکرهای جدید و تازه نفس از پشت حبه تصمیم گرفت ضربه نهایی را در مسکو به دشمن وارد کند. در روز ۶ دسامبر سال ۱۹۴۱، سربازان شوروی به یک ضد حمله دست زدند. در اثر نبردهای ناگهانی و شدید، آلمانی ها تا ۴۰۰ کیلومتر به سمت غرب عقب رانده شدند. آن ها در حالی که بیش از ۳۰۰ هزار کشته به جا گذاشته بودند، عقب نشینی کردند. عملیات سربازان شوروی توسط "زوکوف"، "رکوفسکی" "گوروف"، "گوروف" و دیگر ژنرال های باتجربه شوروی رهبری می شد. انهدام و عقب راندن نیروهای آلمانی در مسکو به وسیله "ستاد سر فرماندهی عالی" به ریاست "ژوزف استالین" سازمان داده شد.

سربازان شوروی پس از آزاد ساختن شهرها و دهکده ها، با جنایات و ویرانی هایی که به دست اشغال گران نازی صورت گرفته بود، روبرو می شدند: اجساد بی جان زنان، کودکان و سالخوردهگان سربه هزاران تن می زد، نازی ها همه خانه ها را پس از غارت به آتش کشیده بودند. جانیان فاشیست مردم بی گناه را صرفا به خاطر این که اتباع شوروی هستند، می کشتند. حشم و نفرت نسبت به دشمن و عشق و علاقه ژرف به میهن سوسالستی مردم شوروی را به نبرد فخرمانانه ای واداشت. خبر پیروزی ارتش سرخ در مسکو، جهان را به لرزه درآورد و قدرت ارتش شوروی را نمودار ساخت. نقشه هبتلر برای



سربازان ارتش سرخ در میدان سرخ مسکو. هفتم نوامبر سال ۱۹۴۱

حمله برق آسا به اتحاد شوروی، از حد بلهوسی احمقانه‌ای فراتر نرفت. پیروزی مسکو از نقطه نظر تاریخ جهانی دارای اهمیت به‌سزایی است. با این پیروزی، افسانه شکست‌ناپذیری نازی‌ها به گور فرستاده شد. مردم شوروی که پس از این پیروزی روحیه تازه‌ای یافته بودند، خود را برای وارد کردن ضربات کشنده‌تر به دشمن آماده می‌ساختند.

از همان هفته‌های نخست جنگ، آلمانی‌ها سعی کردند "لنینگراد" زادگاه انقلاب اکتبر را به تصرف درآورند، آن‌ها پس از گذشتن از مناطق مجاور، شهر را در محاصره گرفتند. هر روز توپخانه سنگین نازی، لنینگراد را گلوله‌باران می‌کرد و مدارس، بیمارستان‌ها و نواحی مسکونی را هدف قرار می‌داد. قحطی بر شهر سایه گسترده بود و تحمل آن دشوارتر از مقابله با بمباران و گلوله‌باران دشمن بود. نازی‌ها، کلیه انبارهای مواد غذایی را بمباران کرده و از طرف دیگر بر سر راه حمل خواربار و مواد غذایی موانع جدی به وجود آورده بودند. حمل مواد غذایی تنها در روزهای بسیار سرد فصل زمستان از طریق ایجاد جاده‌ای موقتی بر روی دریاچه یخ‌زده "لادوگا" ممکن می‌شد. شب هنگام، کامیون‌ها با چراغ‌های خاموش در تاریکی مطلق بر روی جاده یخی رفت و آمد می‌کردند و وظیفه حیاتی کمک‌رسانی به مردم شهر را به انجام می‌رساندند. سربازانی که برای کمک به مدافعین لنینگراد اعزام شده بودند، نیز از همین جاده استفاده می‌کردند. با این که جنگنده‌های شوروی و آتشبارهای ضد هوایی از جاده حفاظت می‌نمودند، افراد نازی اغلب موفق می‌شدند کامیون‌های حامل مواد غذایی را به گلوله بیندند. از همین رو اهالی لنینگراد این راه را به نام "جاده مرگ" می‌خواندند. رانندگانی که کامیون‌ها را به شهر در حال محاصره لنینگراد می‌بردند، قهرمانانی راستین بودند. مردم شوروی برای نجات لنینگراد، از همه نیروی خود استفاده کردند. محاصره ۹۰۰ روز به طول انجامید و لنینگراد شهر زخم‌خورده به مدت ۹۰۰ روز در برابر ورزیده‌ترین نیروهای آلمان، با شجاعت مقاومت کرد. نازی‌ها که از شکست مسکو ضربات سختی خورده بودند، تصمیم گرفتند به هر قیمتی شده از رود ولگا عبور کنند و نواحی نفت‌خیز اتحاد شوروی را به تصرف درآورند و ارتباط مسکو را با مناطق جنوبی قطع نمایند. این تهاجم به وقوع نبردهای خونین در نزدیکی استالینگراد (ولگاگراد کنونی) منجر شد. نازی‌ها تنها در صورت موفقیت در تصرف شهر، می‌توانستند از هواپیماهای خود استفاده کنند. بیش از یک میلیون تن از افراد آلمانی به سمت ولگا پیشروی می‌کردند. سرانجام نازی‌ها به قیمت تحمل تلفات بسیار، خود را به اطراف شهر رساندند و سپس وارد شهر شدند. نبردهای سهمگینی در اطراف کارخانه تراکتورسازی به وقوع پیوست. حتی در این شرایط به غایت دشوار، کارگران محل کار خود را ترک نکردند و در ریز باران گلوله به تعمیر تانک‌های ارتش ادامه دادند. در آن روزهای حساس، مدافعین استالینگراد در نامه‌ای خطاب به مردم شوروی چنین نوشتند: "ما تصمیم گرفته‌ایم با تمام وجود از استالینگراد دفاع کنیم! نه از استالینگراد، که ما

تنها برای نجات این شهر نمی جنگیم. در استالینگراد، ما از میهنمان، از هر چیزی که برایمان عزیز است و سرانجام از همه آن چیزهایی که به زندگی ارزش می بخشند دفاع می کنیم. این جا در استالینگراد سرنوشت مردم شوروی و آزادی یا اسارت آن ها معین خواهد شد... امروز که این نامه را از سنگرهایمان برای شما می فرستیم، سوگند یاد می کنیم تا آخرین قطره خون مان، تا آخرین نفس و تا آخرین تپش قلب مان از استالینگراد دفاع کنیم و به دشمن اجازه ندهیم به "ولگا" دست یابد. "سربازان شوروی به سوگند خود وفادار ماندند.

در دهکده "بولشایا روساشکا"، سی و سه تن از افراد لشکر ژنرال "اوتونکو"، به مقابله با حمله هفتاد تانک نازی برخاستند. تفنگ داران دریایی تحت فرمان "باتراکوف" در طی نبردی شش هفته ای در استالینگراد، چهارده هزار تن از افراد دشمن را از پا درآوردند. بر سر تصرف هر و جاباز خاک شهر، نبردهای شدیدی به وقوع می پیوست. گروه کوچکی از سربازان شوروی به فرماندهی گروهی "پاولوف" نزدیک به دو ماه از خرابه های یک عمارت چهار طبقه در یکی از میدان های شهر دفاع کردند. "گلاسنکو" از اوکراین، "پوسیاشویلی" از اهالی گرجستان، "تورگن" از بک، "میرزایف" قزاق، "تئوردیف" از اهالی تاجیکستان، "رمضانف" تاتار و بسیاری از ملل دیگر جز افراد "پاولوف" بودند. این بار نیز نظیر دیگر موارد و چون دیگر جبهه ها، ملیت های مختلف اتحاد شوروی دست در دست یکدیگر از استالینگراد دفاع می کردند.

در طی آن روزهای سخت، فرماندهی شوروی در صدد تنظیم نقشه ای برای درهم شکستن متجاوزین نازی برآمد و سرانجام تصمیم گرفت از شمال و جنوب به یک ضد حمله هم زمان مبادرت شود، فاشیست ها در حلقه وسیعی از نیروهای شوروی محاصره شوند و سپس منهدم و نابود گردند. سحرگاه نوزده نوامبر سال ۱۹۴۲، غرش مهیبی استپ مجاور استالینگراد را به لرزه درآورد. شلیک هم زمان ده ها هزار گلوله، سربازان آلمانی را مرعوب ساخت. موشک اندازها، عملیات توپخانه را که حمله تانک های تی - ۳۴ را به دنبال داشت، همراهی می کردند. به دنبال تانک ها، افراد پیاده نظام وارد عمل شدند. سربازان پیاده به تفنگ و مسلسل های خودکار مسلح بودند. افراد پیاده نظام از جانب بمب افکن ها، جنگنده ها و هواپیماهای تهاجمی حمایت می شدند. "ایلوشین"، "لاوچکین"، "یاکولوف" و دیگر طراحان شوروی، هواپیماهای جنگی قابل اعتمادی تولید کرده بودند. سربازان شوروی از شمال و جنوب به قصد محاصره ارتش دشمن به سمت یکدیگر حرکت کردند. تانک ها، پیاده نظام، تفنگ داران، هواپیماها و سواره نظام شوروی چهار روز متوالی به پیشروی خود ادامه دادند و همه واحدهای فاشیست را در سر راه خود منهدم ساختند. نبرد سهمگینی که بر روی رودخانه ولگا به وقوع پیوست، به مدت یک شبانه روز ادامه یافت.



نمایی از شهر استالینگراد پس از "نبرد استالینگراد"

تانک‌های شوروی از آبکندها و خندق‌های عمیق ضدتانک عبور کردند، از سیم‌های خاردار گذشتند و در حین پیشروی مهمات دشمن را از میان بردند. به زودی واحدهایی که از شمال و جنوب حرکت کرده بودند، به یکدیگر پیوستند و سیصد هزار تن از افراد ارتش دشمن را در حلقه محاصره گرفتند. فرماندهی شوروی به ارتش محاصره شده دشمن فرصت تسلیم داد، اما ژنرال‌های نازی این پیشنهاد انسانی را نپذیرفتند و به این ترتیب سبب نابودی قسمت اعظم سربازان نازی گردیدند. بقیه افراد ارتش آلمان به فرماندهی "فیلدمارشال پاولوس"، به اسارت گرفته شدند.

پیروزی استالینگراد، به همه آن‌هایی که علیه "نظم نوین" نازی در اروپا می‌جنگیدند، نیروی تازه‌ای بخشید. کارگران و دهقانان یوگوسلاوی، فرانسه، لهستان و دیگر کشورها که از ارتش آلمان ضربات سختی متحمل شده بودند، به جنگ پارتیزانی علیه مهاجمین شدت بخشیدند. دولت ترکیه و ژاپن که به قدرت اتحاد شوروی ایمان آورده بودند، جرات نمی‌کردند در مقابل اتحاد شوروی عکس‌العمل نشان دهند. آن‌ها قبلاً قصد داشتند، پس از وقوع جنگ به عملیاتی علیه شوروی دست بزنند. نبرد بزرگ رودخانه ولگا، نقطه عطفی در جنگ کبیر میهنی مردم شوروی خصوصاً و جنگ جهانی دوم عموماً به شمار می‌رود. این جنگ نقطه آغاز تهاجم شوروی و بیرون

راندن آلمانی‌ها از اتحاد شوروی بود. در زمستان ۴۳ - ۱۹۴۲، ارتش شوروی، قفقاز شمالی و نواحی "ورونژ"، "استالینگراد"، "روستف"، "کورسک"، "اسمولنسک"، "اورل"، را از وجود دشمن پاک کردند و از پانصد تا هزار و سیصد کیلومتر به سمت غرب پیشروی نمودند، به این ترتیب محاصره لنینگراد درهم شکسته شد.

فرماندهی آلمان در تابستان سال ۱۹۴۳، در صدد اجرای طرح تهاجم به ناحیه "کورسک" برآمد. نازی‌ها به منظور درهم شکستن استحکامات شوروی، از ۴۰۰۰۰۰ سرباز، هزاران تانک و هواپیما استفاده کردند. با این وجود، سپاهیان شوروی تحت فرماندهی ژنرال‌های برجسته‌ای چون "واتوتین"، "کونوف"، "روکوسوفسکی"، "سوکولوفسکی"، "پاپوف"، و دیگران پس از یک ماه نبرد خونین دشمن را عقب نشانند، استحکاماتش را درهم شکستند و شهرهای "اورل" و "بلگورود" را آزاد ساختند. سربازان شوروی پس از دفع حمله نازی‌ها، نزدیک به ۳۸۰۰۰۰ ناحیه مسکونی، شامل ۱۶۲ شهر را در تابستان و پاییز سال ۱۹۴۳ از سلطه فاشیست‌ها آزاد کردند. به این ترتیب افسران و سربازان شوروی پس از پشت سر گذاشتن نبردهای شدید، به مردان جنگی ماهری بدل شدند و در به کار بردن سلاح‌ها و تجهیزات مدرنی که دائما از کارخانه‌های پشت جبهه برایشان ارسال می‌شد، تبحر فراوان یافتند.

سربازان ارتش شوروی در طی این تهاجمات، دل‌آوری‌ها و بی‌باکی‌های بی‌نظیری از خود نشان دادند. در نبردی که نزدیک روستای "چرنوشکی" روی داد، دشمن سعی کرد از پیشروی یک گروهان از سربازان شوروی جلوگیری کند. سرباز "ماتراسف" از اعضای کم‌سومول، با از خودگذشتگی غیرقابل وصفی خود را بر روی آشیانه مسلسل آلمانی‌ها انداخت و با بدن خود جلو شکاف شلیک را بست. "ماتراسف" شجاع کشته شد، اما او با این کار قهرمانانه خود پیشروی گروهان را ممکن ساخت و جان بسیاری از رفقاییش را نجات داد. در قسمت‌های دیگر جبهه نیز سرگذشت قهرمانانه "ماتراسف" به وسیله افراد دیگری چون "آوتیسیان" ارمنی، "اردژیگیتف" ازبک، "بایماگومبتوف" قزاق، "شوچنکو" از اوکرائین و دو تن از اهالی روسیه به نام‌های "کوناوین" و "ادودف" تکرار شد. کلیه افراد شوروی از سرباز تا مارشال، شعار واحدی داشتند: "پیش، پیش به سوی غرب!". پیشروی ارتش شوروی در کلیه جبهه‌ها از جانب پارتیزان‌ها حمایت می‌شد. تنها در مدت پنج‌روز، در فاصله ۱۹ تا ۲۴ ژوئیه سال ۱۹۴۳، پارتیزان‌های تحت فرماندهی "کف‌پاک"، چهارده ایستگاه راه‌آهن، ۴۱ دکل نفت، ۱۳ انبار سوخت و ۳ پالایشگاه را در پشت جبهه دشمن منهدم کردند و بیش از چندین هزار تن از افسران و سربازان دشمن را معدوم ساختند. ارتش آلمان پس از عقب نشینی سال ۱۹۴۳ که در زیر ضربات مهلک سپاهیان شوروی صورت گرفت، بیش از ۴ میلیون از افراد (اعم از کشته، زخمی و اسیر)، ۱۴

هزار هواپیما، بیش از ۲۵ هزار تانک و نزدیک به ۴۰ هزار تفنگ خود را از دست داد.

فرماندهی شوروی هرچه در توان داشت به کار برد تا مهاجمین را به عقب براند و کوچکترین فرصتی برای تحکیم موضع و دفاع به آن‌ها ندهد. در تمام طول شبانه‌روز، ترن‌های حامل تانک، تفنگ و مهمات دیگر به سمت جبهه که هر لحظه بیشتر به جانب غرب پیشروی می‌کرد، در حرکت بودند. سپاهیان شوروی در کلیه قسمت‌های جبهه به جلو می‌رفتند. در ژانویه سال ۱۹۴۴، لنینگراد از تسلط دشمن به درآمد و با پایان فصل بهار، تمام سرزمین اوکراین تا غرب رود "دنیپر" و ناحیه "کریمه" آزاد شدند. در فصل تابستان، دشمن از مناطق "بلوروسی" و "مداویا" بیرون رانده شد. در پاییز، "استونی"، "لیتوانی" و بخش اعظمی از "لتونی" از سربازان دشمن تخلیه شدند. در سال ۱۹۴۴، به دنبال موفقیت حملات ارتش، تمام سرزمین شوروی از وجود تجاوزکاران منغور پاک شد. سربازان در حین پیشروی با مناظر دلخراشی روبرو می‌گشتند. هر جایی که افراد نازی قدم گذاشته بودند، مرگ بود و خاکستر و ویرانی. صدها هزار از افراد شوروی تا حد مرگ شکنجه شده، چون حیوانات برای کار بردگی به آلمان برده شده بودند.

در چنین شرایطی، احیای اقتصادی سرزمین‌های آزاد شده از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. دشمن هنوز قدرتمند بود و هنوز چون حیوانی وحشی مقاومت می‌کرد. لزوم کمک به اهالی سرزمین‌های آزاد شده، چون گذشته احساس می‌شد، اما این کار نمی‌بایست در امر تأمین نیازهای جبهه وقفه ایجاد کند. از این رو کارگران صنایع نظامی پس از پایان ساعات کار به تولید بذریاش، گاوآهن و تراکتور برای استفاده در کالخوزهای مناطق آزاد شده اقدام کردند. ازبکستان ۳۰۰ تن گندم و بیش از ۸ هزار راس دام برای اکراین جنگ‌زده فرستاد. چندین هزار ماشین کشاورزی و نیز چندین هزار راس دام از "کوی بیشف" به منطقه "اسمولنسک" اعزام شد.

۷۵ لوکوموتیو همراه با تجهیزات، مواد ساختمانی و صنعتی از "گورکی" به مقصد کالینین حرکت کردند. روح کمک به سرزمین‌های آزاد شده، سراسر کشور را فرا گرفت. همان‌طور که از یک خانواده صمیمی و دوست انتظار می‌رفت، مردم شوروی دوشادوش یکدیگر به بازسازی اقتصاد کشورشان مبادرت ورزیدند.

ارتش شوروی پس از بیرون راندن دشمن از خاک خود، به تعقیب نازی‌ها که می‌گریختند، دست زد و کشورهای اروپای شرقی را از یوغ فاشیست‌ها آزاد کرد. اهالی لهستان، بلغارستان، یوگسلاوی، چکوسلواکی، مجارستان و رومانی سپاهیان شوروی را در جنگ علیه تجاوزکاران و عمال داخلی آن‌ها یاری کردند. به این ترتیب، مبارزه دوشادوش علیه دشمن مشترک، سبب تحکیم و قوام دوستی میان مردم این کشورها با مردم شوروی شد. زحمتکشان اروپای شرقی دیدند که به دست کارگران و دهقانان اداره می‌شود، چگونه شرایط دشوار جنگ را تحمل می‌کند و از آن سربلند بیرون می‌آید.

آن‌ها دریافتند که تنها مردمی فارغ از ظلم و بهره‌کشی قادر خواهند بود به چنین نبردی برای استقلال خود دست بزنند. کارگران و دهقانان کشورهای بی‌که به وسیله ارتش شوروی از یوغ آلمان رها شده بودند به تاسیس حکومتی نو و دموکراتیک مبادرت ورزیدند.

سربازان سرخ با ادامه پیشروی سرانجام وارد آلمان نازی شدند. در فصل تابستان سال ۱۹۴۴ سپاه مشترک ایالات متحده و بریتانیا به شمال فرانسه قدم گذاشت و سپس سربازان آمریکا، بریتانیا و فرانسه از سمت غرب به جانب آلمان حرکت کردند. آن‌ها ۵۰۰ لشکر آلمان را در برابر خود داشتند، در حالی که در همان هنگام، افرادی ۲۰۰۰ لشکر دشمن مایوسانه تلاش می‌کردند مانع پیشروی ارتش شوروی گردند.

با فرارسیدن بهار سال ۱۹۴۵، فرماندهی عالی ارتش شوروی در صدد تنظیم نقشه‌ای برای انهدام نهایی دشمن برآمد. همه چیز مهیا شد. شب هنگام در ساعت مقرر، تیراندازی‌های پی‌درپی آغاز آخرین مرحله جنگ با آلمان را نوید داد. هر کیلومتر از استحکامات نازی هم‌زمان با صدها توپ گلوله باران می‌شد، لوله توپ‌ها بر اثر تیراندازی‌های مداوم شدید داغ شده بودند. پس از مدتی، رسته توپخانه جاده را برای عبور تانک‌ها و پیاده نظام آماده کرد. این حمله نهایی توسط مارشال‌ها "ژوکف"، "کونوف" و "روکوسوفسکی" فرماندهی می‌شد. لشکرهای سرخ را ژنرال‌های با تجربه‌ای چون "چویکف"، "لیوشنکو"، "ریبالکو"، "گوزنتسف"، و دیگران هدایت می‌کردند. سپاهیان شوروی پس از درهم شکستن استحکامات نازی به سمت برلین حرکت کردند. هنگام صبح، سرنشینان تانک‌های شوروی در راه به این علامت برخوردند: "۷۵ کیلومتر تا برلین".

ساعتی بعد ۵ کیلومتر، ۱۵،۲۰،۲۵. ناگهان تانک‌ها به سمت جنوب منحرف شدند. سربازان شگفت‌زده از خود می‌پرسیدند: "آیا ممکن است تصمیم گرفته باشند برلین را دور بزنیم؟" اما این تنها یک مانور بود. ارتش شوروی تصمیم گرفته بود از نقطه‌ای که حتی تصورش به مغز آلمانی‌ها خطور نمی‌کرد، وارد برلین شود. با فرارسیدن شب و در تاریکی مطلق، تانک‌ها به راه افتادند و با حمله به مواضع دشمن وارد برلین شدند. هم‌زمان با آن‌ها دیگر واحدهای شوروی نیز شهر را مورد حمله قرار دادند. صدها نورافکن قوی ناگهان منطقه وسیعی را روشن می‌کردند، به طوری که پرتو نور آن‌ها بینایی افراد نازی را مختل می‌ساخت. فرمانده یکی از لشکرهای نازی در مکالمه تلفنی خود با برلین چنین گفته بود: "روس‌ها آتش مهلکی به کار می‌برند، کلیه ارتباطات ما با هنگ‌ها قطع شده است، در بعضی قسمت‌ها نور خیره‌کننده‌ای به چشم می‌خورد. هزاران نورافکن تیرگی شب را در هم شکستند. ما نمی‌دانیم این‌ها چه هستند؟ ممکن است سلاح‌های جدیدی باشند."

رهبران نازی در حالی که خود را در پناه گاه‌های امن زیرزمینی پنهان ساخته بودند، به سربازان خود دستور دادند تا دم مرگ مقاومت کنند.

جنگ در طول شبانه‌روز، در زمین و هوا ادامه داشت. حتی زیرزمین‌ها نیز به صحنه نبرد بین دو طرف بدل شده بودند، چه آلمانی‌ها سعی می‌کردند در متروی زیرزمینی برلین موضع بگیرند و لازم بود در آنجا نیز منهدم شوند. سربازان شوروی، نواحی مختلف شهر را یکی پس از دیگری به تصرف درآوردند. برلین به مدت ۵ روز دستخوش نبردهای سهمگین بود. سپاهیان ژنرال "ژیکف" و "کوزنتسف" با پیشروی به سمت یکدیگر، سرانجام در رایشتاگ - عمارت اصلی حکومت آلمان نازی - به هم پیوستند. سحرگاه روز سی‌ام آوریل، سربازان شوروی حمله به رایشتاگ را آغاز کردند و سرانجام ساعت ۲، پرچم سرخ پیروزی توسط "ایگوروف" و "کانتاریا" بر فراز عمارت رایشتاگ به اهتزاز درآمد. رهبران نازی سعی می‌کردند از مجازات مرگ بگریزند، بعضی از آن‌ها اقدام به خودکشی کردند. برلین در روز دوم ماه مه تصرف شد و بازماندگان پادگان‌ها - بیش از سیصد هزار افسر و سرباز - در داخل و اطراف برلین به اسارت گرفته شدند. یک هفته بعد، در روز هشتم ماه مه، فرماندهی آلمان ورقه تسلیم بی‌قید و شرط را امضا کرد. فرماندهی شوروی پس از فتح برلین، به لشکرهای تانک تحت فرماندهی ژنرال "ریبالکو" و ژنرال "للیوشنکو" دستور داد هر چه زودتر پراگ، پایتخت چکوسلواکی را آزاد کنند. به این ترتیب در روز نهم ماه مه، پراگ به دست سپاهیان شوروی آزاد شد.

اتحاد شوروی به پیروزی بزرگی بر آلمان نازی دست یافته بود. به همین مناسبت رژه پیروزی در میدان سرخ مسکو برگزار شد و سربازان



پیروزی! رایشتاگ تسخیر شده است!

پیروزمند، پرچم‌های ارتش منهدم‌نازی را در پای مقبره «لنین» قرار دادند. همه‌ساله، در روز نهم ماه مه، مردم شوروی از شرکت‌کنندگان در «جنگ کبیر میهنی» قدردانی می‌کنند. سربازان پیشین - کارگران، دهقانان کالخوزی، معلمین و مهندسی - در حالی که پیکر خود را به نشان‌های دوران جنگ مزین کرده‌اند، در این مراسم شرکت می‌جویند. افرادی که به خاطر دفاع از لنینگراد، دفاع از مسکو، آزادی پراگ و فتح برلین موفق به دریافت مدال شده‌اند، در سراسر سرزمین پهناور اتحاد شوروی به سر می‌برند. رمز پیروزی مردم شوروی بر ارتش نیرومند دشمن، تنها در مبارزه «دوشادوش روس‌ها و گرجی‌ها، ارمنی‌ها و ازبک‌ها، اوکرائینی‌ها و تاجیک‌ها، بلوروسی‌ها و لیتوانی‌ها و سرانجام همه» ملیت‌های اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی علیه متجاوزین نازی خلاصه می‌شود. در «روز پیروزی» از «سربازان کار» نیز قدردانی می‌گردد و تانکی بر روی ستون گرانیات در «کارخانه» تراکتور-سازی اورال قرار داده می‌شود. این تانک یکی از هزاران ماشین جنگی است که در طول جنگ به دست کارگران ساخته شدند. افراد سالخورده لباس‌های خود را با مدال‌هایی که به خاطر کار دلاورانه در طول جنگ کبیر میهنی دریافت کرده‌اند، تزیین می‌کنند و در مراسم «روز پیروزی» شرکت می‌جویند. آن‌ها نظیر کارگران دیگر کارخانه‌ها، سلاح‌های پیروزی ارتش شوروی را تولید کرده‌اند. مردم شوروی پیروز شدند، چرا که نه تنها کسانی که در جبهه بودند، بلکه همه افراد شوروی در هر کجا که کار می‌کردند، در راه دفاع از میهن تلاش ورزیدند و نه تنها با از خودگذشتگی در پشت جبهه کار کردند، بلکه همه «اندوخته‌های شخصی خود را نیز به منظور تقویت ارتش تقدیم کردند. موزه‌های مربوط به واحدهای ارتش، عکس‌ها، پیماها، تانک‌ها و تفنگ‌هایی را که از جانب دهقانان کالخوزی، کارگران و دانش‌آموزان به سربازان اهداء شده بود، نگهداری می‌کنند. سربازان قدیمی هنوز کیسه‌های توتون و دستکش‌های گرمی را که در طی سال‌های دشوار جنگ، در ده‌ها بسته از اشخاص ناشناس دریافت کرده‌اند چون یادگاری گران‌بها حفظ می‌کنند.

بیش از هفت میلیون تن از افسران و سربازان شوروی به خاطر قهرمانی‌های زمان جنگ خود موفق به دریافت نشان و مدال اتحاد شوروی شده‌اند و نزدیک به ۱۱ هزار میهن‌پرست شوروی، عنوان پرافتخار «قهرمان اتحاد شوروی» را کسب کرده‌اند.

عملیات ارتش شوروی را فرماندهی عالی به ریاست ژوزف استالین و ژنرال‌های باتجربه‌ای نظیر «واسیلفسکی»، «واتوتین»، «ژوکوف»، «گونوف»، «گوروف»، «مالینفسکی»، «تولبوخین»، «رکوسوفسکی»، «مرتسکوف»، «ژرنیاخفسکی» و «شاپشنیکف» هدایت می‌کرد. حزب کمونیست، مبارزات مردم را علیه متجاوزین سازمان داد و آن‌را رهبری کرد. اعضای حزب همواره در صفوف مقدم ارتش قرار داشتند و در کارخانه‌ها و کالخوزی‌های پشت جبهه بیش از همه کار می‌کردند. در پایان جنگ بیش از ۳ میلیون تن از اعضای حزب در میدان جنگ بودند. در طول سال‌های سخت جنگ، جهان به

شکست ناپذیری سوسیالیسم پی برد و ثابت شد که هیچ نیرویی نمی‌تواند توده‌هایی را که بر سرنوشت سرزمین خود حاکم شده‌اند، به‌زانو درآورد. در مدتی که زد و خوردهای شدید با آلمان نازی جریان داشت و هراتانک و هواپیما به شدت در جبهه مورد نیاز بود، اتحاد شوروی مجبور شد ارتش بزرگی را در شرق دور مستقر سازد. شوروی ناچار بود از مرزهای شرقی خود در مقابل امپریالیست‌های ژاپن که مترصد فرصت مناسبی برای تهاجم بودند، دفاع کند. سرانجام سپاهیان شوروی در اوت سال ۱۹۴۵، ارتش ژاپن را به سرعت و با مهارت تارومار ساختند. این پیروزی به برقراری استقلال ملی در کره و ویتنام کمک کرد و پیروزی انقلاب چین را سرعت بخشید.

مردم شوروی قسمت عمدهٔ بار جنگ علیه آلمان نازی را به دوش کشیدند. در آن سال‌ها، پیروزی بر فاشیسم از اهمیت فوق‌العاده‌ای برای خلق‌های سراسر جهان برخوردار بود. بلافاصله پس از پایان جنگ، حکومت‌های دموکراتیک واقعی در رومانی، بلغارستان، لهستان، چکوسلواکی، مجارستان، آلبانی و یوگوسلاوی به وجود آمدند و همهٔ ثروت این کشورها به دست زحمتکشان شهری و روستایی افتاد. مردم این کشورها که خود را از یوغ ظلم و ستم آلمان نازی و ملاکین و سرمایه‌داران خودی‌رها ساخته بودند، در راه بنای سوسیالیسم گام نهادند. برای نخستین بار در تاریخ آلمان، در بخش شرقی این کشور، حکومت کارگری و دهقانی - جمهوری دموکراتیک آلمان - تشکیل شد و به خانوادهٔ کشورهای بناکنندهٔ سوسیالیسم پیوست. تحولات عظیم چهرهٔ آسیا را دگرگون ساخت، مردم چین پس از مبارزه‌ای طولانی در سال ۱۹۴۹، حکومت را به دست گرفتند و "جمهوری خلق چین" را بنیان نهادند. کارگران و دهقانان این کشور پهناور، با از خودگذشتگی و شجاعت بی‌نظیر به منظور غلبه بر عقب‌ماندگی‌های دیرین چین به تلاش برخاستند و در راه ایجاد جامعهٔ سوسیالیستی در سرزمینشان اقدام کردند. در قسمت شمالی کره، "جمهوری دموکراتیک خلق" ایجاد شد، زحمتکشان ویتنام شمالی پس از تأمین استقلال ملی، موفق به در دست گرفتن حکومت شدند و دولت کارگری و دهقانی - جمهوری دموکراتیک ویتنام - را به وجود آوردند.

راهی که خلق‌های آزادی‌خواه اروپا و آسیا در آن گام نهاده بودند، الهام بخش مبارزات زحمتکشان دیگر کشورها شد. در سال ۱۹۵۹، انقلاب کوبا، یکی از کشورهای قارهٔ آمریکا به پیروزی رسید، حکومت توده‌ای در آن جا استقرار یافت و مردم کوبا نیز راه تحولات سوسیالیستی را در پیش گرفتند. به این ترتیب، اتحاد شوروی و کشورهای دیگری که هدف ایجاد سوسیالیسم را پیش روی خود قرار داده بودند، اردوگاه سوسیالیستی نیرومندی به وجود آوردند که در کلیهٔ زمینه‌ها با یکدیگر همکاری و معاضدت نزدیک می‌کنند.

پیش از وقوع جنگ، تقریباً همهٔ خلق‌های آسیا و آفریقا به نوعی تحت سلطهٔ بریتانیا، فرانسه، بلژیک، ایتالیا و دیگر قدرت‌های امپریالیستی قرار داشتند، اما انهدام فاشیسم به رشد سریع جنبش‌های استقلال طلبانه در کشورهای مستعمره و وابسته منجر گردید. بر اثر مبارزات خلق‌ها و بیرون راندن

استعمارگران، دولت‌های مستقل ملی در هند، اندونزی، الجزایر، عراق، مصر، سوریه و دیگر مستعمره‌های پیشین آسیا و خاورمیانه تاسیس شدند. جنبش آزادی‌بخش ملی آفریقا را نیز در بر گرفت و به دنبال غنا و گینه، مبارزات استقلال‌طلبانه مردم نیجریه، اوگاندا و بسیاری از مستعمره‌های دیگر نیز به پیروزی رسید. به این ترتیب با آغاز دهه هفتاد بیش از ۴۰ حکومت مستقل و ملی در آفریقا تاسیس شد. اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی در طول این مدت، همواره ممالک جوان و در حال رشد را در مبارزه با میراث شوم گذشته یاری کرده‌اند و می‌کنند.

در طول جنگ، سربازان شوروی در فرصت‌های کوتاه فراغت به روزهای آسایش پس از پیروزی فکرمی کردند، اما آن‌ها پس از بازگشت به وطن، فرصتی برای استراحت و آسایش نیافتند. میهن پرستان شوروی مجبور شدند حتی پیش از این که اونیفورم‌های خود را از تن بیرون بیاورند، به سر کار بازگردند و به کار ساختمان ویرانی‌ها و نیز فعالیت در کالخورها بپردازند. جنگ‌شمرات شومی از خود به جا گذاشته بود، بیش از ۲۰ میلیون تن از افراد شوروی در میدان‌های جنگ شهید شده یا در زیر آوار شهرها و روستاها مدفون گشته یا به دست درندگان نازی تیرباران شده و یا در اردوگاه‌های اسرای جنگی تادم مرگ شکنجه شده بودند. در شوروی، یافتن خانواده‌ای که به خاطر از دست دادن عزیزی در طول جنگ، سوگوار نباشد، بسیار دشوار است. افراد نازی بیش از هفتاد هزار شهر و روستا را با خاک یکسان کردند و نزدیک به یک سوم از ثروت کشور را به یغما بردند. جهان پیش از این، هرگز چنین درنده‌خویی و جانور صفتی به خود ندیده بود.

شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، به منظور خنثی کردن هرچه سریع‌تر ضایعات جنگ، بازسازی و رشد اقتصاد، برنامه پنج‌ساله جدیدی (۱۹۵۰ - ۱۹۴۶) تصویب کرد. کار سازندگی کشور در سال‌های نخست پس از جنگ در شرایط بسیار دشواری پیش می‌رفت. اتحاد شوروی به خاطر تلفات زمان جنگ از کمبود نیروی کار رنج می‌برد. در چنین شرایطی در سال ۱۹۴۶ خشکسالی قسمت بزرگی از کشور شوروی را فراگرفت. روزنامه‌های کشورهای - سرمایه‌داری با هیاهو و جار و جنجال ادعا کردند که اتحاد شوروی قادر نخواهد بود در طی ۵ سال اقتصاد خود را ترمیم کند. اما، کار قهرمانانه مردم شوروی نادرستی پیش‌بینی‌های تنگ‌نظرانه کارشناسان روزنامه‌نگاران بورژوازی را به اثبات رساند. تک تک افراد شوروی نهایت کوشش خود را به کار بردند تا اهداف نخستین "برنامه پنج ساله" پس از جنگ را در مدتی هرچه کمتر و با کیفیتی هرچه مطلوب‌تر، به انجام برسانند. تراشکاری به نام "پاول بیکر" با استفاده از تکنیک‌های جدید، سرعت برش فلزات را به نحو قابل ملاحظه‌ای افزایش داد. شیوه کار او را تراشکاران دیگر کارخانه‌ها نیز به کار گرفتند و به این ترتیب کارخانه‌های فلزکاری کشور موفق شدند سالانه ۷۰۰ میلیون روبل پس‌انداز کنند. جنبشی به ابتکار کارگران "کارخانه کالیبر

مسکو" به راه افتاد که براساس آن هر کارگر درحرفه خود مهارت می‌یافت. این جنبش به‌زودی به دیگر مراکز صنعتی نیز گسترش یافت. هر یک از کارگران در چندین رشته تبحر یافتند و بدین ترتیب موفق شدند در صورت لزوم کار خود را عوض کنند. "روژنوا" و "کونونکو" کارگران نساجی، "کراپلینکوا" و "موشوکوا"، کارگران کارخانه کفش، در مورد اقتصادی‌ترین شیوه‌های استفاده از مواد خام مطالعات عمیقی انجام دادند، به‌طوری که کارگران کارخانه‌های کفش‌دوزی مسکو، با استفاده از شیوه ابداعی این رفقای با استعداد، موفق شدند از مواد ذخیره‌شده، پنجاه هزار جفت کفش اضافی تولید کنند. جنبشی که به‌وسیله "الکساندر چوتکیچ" برای تولید کالاهایی با کیفیت عالی، آغاز شده بود، به سراسر کشور گسترش یافت. این امر تنها زمانی ممکن می‌شد که هر یک از کارگران تمام کارهای مربوط به خود را با دقت به‌انجام می‌رساندند. رقابت قابل ستایشی کلیه کارخانه‌های کشور را فرا گرفت. هر کارگر سعی می‌کرد کارش را بدون اتلاف لحظه‌ای وقت انجام دهد. به‌دنبال کوشش وقفه‌ناپذیر مردم شوروی، ۵۲۰۰ کارخانه که مطابق برنامه پیش‌بینی شده قرار بود تا پایان سال ۱۹۵۰ ایجاد و پاترمیم گردند، در سال ۱۹۴۸ به کار آغاز کردند. با آغاز سال ۱۹۵۰، صنایع شوروی اهداف مربوط به برنامه پنج ساله را در طی چهار سال و سه ماه، به اتمام رساندند. صنایع شوروی در این سال، ۷/۳ درصد بیش از سال ۱۹۴۰، یعنی قبل از آغاز جنگ تولید کردند.

هزاران کالخور که در سال‌های جنگ از بین‌رفته بودند، در طول اجرای برنامه پنج ساله پس از جنگ کار خود را از سر گرفتند. کارخانه‌هایی که در طول جنگ تانک می‌ساختند، به تولید تراکتور اختصاص یافتند. با این‌همه آن‌ها نمی‌توانستند نیاز روزافزون کشور را تأمین کنند، میزان تراکتورهای مورد نیاز به ویژه در مناطقی که به دست نازی‌ها تصرف شده بود، بسیار بالا بود. افراد نازی ده‌ها هزار ماشین کشاورزی و نزدیک به ۲۵ میلیون راس اسب و دام‌های دیگر را از میان برده بودند. با وجود همه مشکلات میزان محصول روز به روز افزایش و سطح زمین‌های قابل کشت گسترش می‌یافت. سرانجام جیره‌بندی مواد غذایی که در طول جنگ به کار گرفته شده بود، در سال ۱۹۴۷ لغو گردید.

همراه با بهبود و رشد اقتصاد، افراد شوروی از آسایش بیشتری برخوردار شدند. در طی نخستین برنامه پنج ساله پس از جنگ، قیمت کالاهای مصرفی در سه نوبت کاهش یافت، به‌طوری که مردم شوروی در سال ۱۹۵۰ موفق شدند ۵۰ درصد بیش از آغاز جنگ در سال ۱۹۴۰ مواد غذایی مصرف کنند.

به این ترتیب، مردم شوروی در مدت کوتاهی ضایعات ناشی از جنگ را التیام بخشیدند و به ایجاد شرایط مناسب برای رشد آتی کشور مبادرت ورزیدند.

ساختمان کمونیسیم

مردم شوروی پس از موفقیت در اجرای نخستین برنامه پنج ساله پس از جنگ با اشتیاقی غیرقابل وصف، به کار تحقق پنجمین برنامه پنج ساله (۱۹۵۱ - ۱۹۵۵) پرداختند.

در طی این برنامه، صنایع شوروی هم چنان به رشد سریع خود ادامه دادند. نیروگاه‌های اتحاد شوروی در سال ۱۹۶۰، تقریباً هفت برابر بیش از سال ۱۹۴۵، برق تولید کردند، تولید نفت نیز در همین مدت بیش از هشت برابر شد. استخراج و بهره‌برداری صنعتی از گاز طبیعی از اهمیت فوق‌العاده‌ای برای رشد صنایع نیرو و صنایع شیمیایی برخوردار بود. به همین جهت در سال ۱۹۶۰ میزان استخراج گاز در اتحاد شوروی تقریباً به ۱۶ برابر سال ۱۹۴۵ بالغ گشت. صنایع شیمیایی در کنار رشد صنایع قدیمی‌تر گام‌های بلندی برداشتند، به طوری که تولید پلاستیک پانزده بار افزایش یافت و تولید الیاف شیمیایی در مقایسه با سال ۱۹۴۵، ۲۰۰ برابر شد.

در طی این سال‌ها، مردم شوروی سعی می‌کردند زمانی را که به خاطر وقوع جنگ از دست داده بودند، جبران کنند. در سال ۱۹۵۶، "الکساندر-پاتلاتیوک" راننده "کاترلوور" معدن زغال در حوضه "دونتس" به همراه دیگر رفقایش موفق شدند تولید زغال را به بیست هزار تن در ماه برسانند. چنین رکوردی قبلاً هرگز در این منطقه به دست نیامده بود. در سال ۱۹۵۸، گروهی از جوانان شوروی موفق شدند بنای بزرگ‌ترین کوره ذوب آهن اتحاد شوروی را تنها در ظرف ۲۰۷ روز به اتمام برسانند. بر پا کردن چنین کوره‌هایی در سراسر جهان معمولاً نزدیک به دو سال به طول می‌انجامد. در طی این سال‌ها، تعداد مخترعین و کسانی که سطح تولید را بهبود می‌بخشیدند، به سرعت افزوده می‌شد. ده‌ها هزار کارگر، تکنیسین و مهندس

دستگاه‌ها و ماشین ابزار جدیدی اختراع کردند که افزایش تولید در کلیه زمینه‌ها را ممکن ساخت.

در پاسخ به فراخوان حزب کمونیست، عده‌ای از جوانان اتحاد شوروی زمین‌های بکر استپ‌های قزاقستان را آماده کشت کردند و از آن زمین‌ها محصول فراوان به دست آوردند. مزارع بزرگ مجهز به ماشین‌های متنوع کشاورزی استپ‌های قزاقستان را فرا گرفت. کشت زمین‌های بکر به افزایش تولید گندم کمک کرد و ضمناً رشد تولید و استفاده از کودهای شیمیایی به دهقانان کالخوزی در بالا بردن میزان محصول در زمین‌هایی که برای مدت‌های طولانی زیر کشت قرار داشتند، یاری رساند.

موفقیت‌هایی که در زمینه صنایع و کشاورزی نصیب مردم شوروی شد آسایش و رفاه بیشتر آن‌ها را به دنبال داشت. به این ترتیب دستمزد کارگران و مستمری سالخورده‌گان و ازکارافتادگان ارتقاء یافت. طول هفته کار بدون کاهش دستمزدها کوتاه شد و خانه‌سازی در مقیاس وسیعی در سراسر کشور به اجرا درآمد. کار مردم شوروی تحت رهبری حزب کمونیست و با استفاده مناسب از دست‌آوردهای علم و تکنولوژی به افزایش ثروت اجتماعی منتهی شد و کشور سوسیالیستی اتحاد شوروی در زمینه اقتصادی قدرتی بیشتر کسب کرد.

محکوم ساختن کیش شخصیت ژوزف استالین، کسی که سال‌ها پس از مرگ لنین رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی را به عهده داشت، به وسیله این حزب در سال ۱۹۵۶، سبب اعتلای آتی دموکراسی سوسیالیستی در کشور و شرکت روزافزون توده‌های وسیع‌تری از مردم در حیات سیاسی سرزمینشان شد.

کلیه فعالیت‌های استالین در جهت پیشبرد و گسترش تحولات عظیم سوسیالیستی در اتحاد شوروی قرار داشت. او هرگز از هیچ کوششی در مبارزه به خاطر تحقق برنامه لنین و ایجاد سوسیالیسم در اتحاد شوروی دریغ نوزید. استالین حزب کمونیست را در مبارزه علیه تروتسکیست‌ها و اپورتونیست‌های راست که سعی داشتند حزب را به انشعاب کشند و از راه لنین منحرف سازند، رهبری کرد. او در طی سال‌های دشوار "جنگ کبیر میهنی" هنگامی که ریاست کمیته دفاعی کشور را بر عهده داشت، تلاش بسیاری در سازمان دادن مبارزه علیه نازی‌ها و انهدام نهایی آن‌ها به کار برد. با این همه، با گذشت زمان استالین خصوصیات خود بروز داد که با آرمان‌های سوسیالیسم و کمونیسم بیگانه بود. او به نقش خود در حیات کشور، اهمیت بیش از حد داد و اصول لنینی رهبری جمعی و قانون‌گذاری سوسیالیستی را زیر پا گذاشت. هر چند این تخلفات صدماتی به کشور وارد ساخت، اما نتوانست شالوده سوسیالیسم را به لرزه درآورد. حزب و مردم یک بار دیگر، دست در دست یکدیگر با شور و اشتیاق آرمان‌های لنین‌راه کار گرفتند و بر مشکلات، خطاهای موقت و اشتباهات فایق آمدند. حزب

کمونیست با محکوم کردن انحرافات استالین، بار دیگر اصول لنینی را به فعالیت‌های حزب و دولت بازگرداند، بار دیگر فعالیت سیاسی و دولتی افراد شوروی افزایش یافت و آن‌ها بیش از پیش به دور حزب کمونیست حلقه زدند. مردم شوروی پس از ایجاد، دفاع و تحکیم سیستم سوسیالیستی در کشورشان، به راه بنای کمونیسم گام نهادند.

بیست و دومین کنگره^۱ حزب که در سال ۱۹۶۱ برگزار گردید، برنامه جدید (برنامه سوم) حزب کمونیست را تصویب کرد. این برنامه شامل یک تحلیل ژرف علمی از جامعه^۲ کمونیستی است:

"کمونیسم، سیستم اجتماعی فارغ از طبقات است که تنها بر مالکیت عمومی ابزار تولید استوار است و در میان اعضای آن برابری کامل اجتماعی حکمفرماست. در چنین جامعه‌ای، اعتلای همه‌جانبه^۳ زندگی توده‌ها بارشد نیروهای مولده که از طریق پیشرفت مداوم علم و تکنولوژی ممکن می‌گردد، همراه خواهد بود، ثروت جامعه‌ای که بر اساس کار جمعی به دست می‌آید، فزونی خواهد گرفت و اصل پراهمیت^۴ "از هر کس به اندازه" توانایی‌اش و به هر کس به میزان نیازش" تحقق خواهد پذیرفت. کمونیسم، جامعه^۵ بسیار سازمان‌یافته‌ای از زحمتکشان آزاد و آگاه است که در آن "دولت عموم خلق" برقرار شده، کار که در خدمت منافع جامعه است به نخستین نیاز حیاتی افراد بدل خواهد شد و استعداد و توانایی هر کس در راه منافع خلق صرف خواهد گشت." (۱)

بیست و سومین کنگره^۶ "حزب کمونیست اتحاد شوروی" که در سال ۱۹۶۶ برگزار گردید، در زمره^۷ حوادث بسیار مهم تاریخ حزب و دولت شوروی و نیز جنبش بین‌المللی کمونیستی به‌شمار می‌رود. کنگره^۸ بیست و سوم، از گسترش و تحکیم آتی روابط اقتصادی، ایدئولوژیکی و سیاسی احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیستی، اعتلای همه‌جانبه^۹ همبستگی اردوگاه سوسیالیستی و تحکیم قدرت آن و تاثیر این اردوگاه بر حوادث جهان به عنوان مهم‌ترین وظایف خود یاد کرد و بر آن‌ها تاکید ورزید. قطعنامه‌های کنگره^{۱۰} بیست و سوم در مورد پیشبرد اقتصاد شوروی در برنامه^{۱۱} پنج‌ساله^{۱۲} جدید (۱۹۶۶ - ۱۹۷۰) از دیگر نتایج درخشان این کنگره بود.

یکی از جنبه‌های پراهمیت^{۱۳} برنامه^{۱۴} پنج‌ساله^{۱۵} جدید این بود که برنامه بر بازسازی تکنیکی سریع اقتصاد و بهبود کارآیی تولید تاکید می‌کرد و در عین حال پیشرفت همه‌جانبه^{۱۶} امور مربوط به تحقیق و اختراع مصنوعات تولیدی به رشد علم و تکنولوژی سرعت می‌بخشید. به علاوه در قطعنامه‌ها بر لزوم توجه هرچه بیشتر به رشد صنایع تولیدکننده^{۱۷} کالاهای مصرفی، اهمیت درخور داده شده بود.

تأمین رشد مداوم کشاورزی از طریق افزایش بیش از پیش ماشین‌های

۱ - هموی کمونیسم، چاپ مسکو، ۱۹۶۲، صفحه ۵۰۹.

کشاورزی، مواد شیمیایی و نیروی برق یکی از مهم ترین وظایف این برنامه پنج ساله محسوب می شد. ضماندرطی این برنامه کالخوزها از حق تصمیم گیری در مورد تولید برخوردار شدند و اجازه یافتند به تولید محصولات و رشد آن شاخه هایی که برایشان باصرفه تر بود، اقدام کنند.

افزایش سطح رفاه اجتماعی مردم از طریق بالا بردن میزان دستمزدها و حقوق بازنشستگی کارگران صنعتی، خدمات و دهقانان کالخوزی و نیز گسترش خانه سازی از مهم ترین وظایف اجتماعی این برنامه پنج ساله به شمار می رود. برنامه پنج ساله جدید بیش از ۴۸۰ میلیون مترمربع زمین را به احداث خانه های مسکونی اختصاص داد.

به این ترتیب، هشتمین برنامه پنج ساله که براساس مصوبات کنگره بیست و سوم حزب تنظیم شده بود، با موفقیت به انجام رسید. توده های مردم با از خودگذشتگی و شور و علاقه بی نظیر تلاش ورزیدند و به دست آوردهای عظیمی نایل آمدند. هفت جمهوری از جمهوری های متحده پانزده گانه، بیش از شصت منطقه ملی و نواحی مختلف در گزارش سال ۱۹۷۰ خود، پایان پیش از موعد اهداف برنامه را اعلام کردند. در واقع تمام اهداف اصلی برنامه طبق زمان پیش بینی شده به اتمام رسید.

کنگره های حزب کمونیست اتحاد شوروی، همه نشان از پیشروی بدون تزلزل مردم شوروی به سوی کمونیسم دارند. هر یک از کنگره های حزب نتایج کار و تلاش خلاق مردم شوروی را در طی سال های گذشته جمع بندی می کنند و اهدافی را که در آینده پیش رو دارند، مشخص می سازند. برنامه های جدید، به طور وسیع در میان توده ها به بحث گذاشته می شوند. مردم که دریافته اند حزب یگانه تامین کننده منافع آنهاست، فعالانه در این بحث ها شرکت می جویند و نقطه نظرهای خود را ارائه می دهند. کنگره بیست و چهارم حزب که در ماه های مارس و آوریل سال ۱۹۷۱ برگزار گردید، نتایج اجرای هشتمین برنامه پنج ساله را مورد بررسی قرار داد و برنامه پنج ساله آینده (۱۹۷۱-۱۹۷۵) را نیز طرح ریزی کرد. با برگزاری این کنگره جامعه شوروی گام تازه ای به سوی کمونیسم برداشت.

در این قسمت ما سعی می کنیم نمونه هایی مشخص از چگونگی زندگی مردم شوروی و تحولات آن در کلیه زمینه ها را به دنبال تحقق برنامه های پیشرفت اقتصادی پس از جنگ و به ویژه آخرین برنامه پنج ساله، در اختیار خواننده گرامی قرار دهیم.

برنامه جدید حزب و نیز مصوبات کنگره بیست و سوم بر استفاده هر چه وسیع تر از ماشین به عنوان یگانه راه ایجاد پایه های مادی و فنی کمونیسم و تامین فراوانی در عین کاهش ساعات کار، تاکید داشتند. از همین رو تولید ماشین در سراسر کشور رو به افزایش گذاشت. چکش ها و کاتر هایی که با نیروی هوای فشرده کار می کردند، جای خود را به "کاتر-لودر" دادند و به این ترتیب معدنچیان از کار فیزیکی دشوار فارغ شدند. ضمناً در استخراج روباز



کارگاه بافندگی در کارخانه نساجی ایوانووا . ۱۹۶۷

زغال سنگ نیز ، حفرکننده‌ها و جراثقال‌های قدرتمند مورد استفاده قرار گرفتند .

برای این‌که با پیشرفت تکنولوژی در اتحاد شوروی آشنا گردید ، شواهدی می‌آوریم .

به عنوان نمونه ، کارگاهی را در یک کارخانه نساجی در نظر بگیرید : طول این کارگاه در حدود ششصد متر است و دستگاه‌های بافندگی اتوماتیک در ردیف‌های منظم درون سالن چیده شده‌اند . چند نفری هم در این کارگاه وسیع مشغول کار هستند . تنها کاری که به عهده آن‌ها گذاشته شده است ، مراقبت از دستگاه‌ها و کنترل و تنظیم هرچندگاه یک‌بار بعضی قسمت‌هاست . کارگزاران فولاد نیز در سال‌های اخیر دچار تحولات بسیاری شده است . در کارخانه‌های جدید تولید آهن و فولاد ، تنها یک کارگر عمل ذوب را با کمک وسایلی از دور کنترل می‌کند و هیچ نیازی به این‌که او در تمام مدت کارکنار کوره داغ بایستد ، وجود ندارد . کار سوزن‌بانان راه آهن همواره به عنوان کاری سخت و طاقت‌فرسا شهرت داشته است : سوزن‌بانان در هر آب و هوایی ، شب و روز می‌بایست سوزن‌های سنگین را با دست جابه‌جا کنند . اما امروز در اتحاد شوروی ، رفت و آمد قطارها به کمک رادیو و با استفاده از نیروی برق تنظیم می‌گردد . مسئول کار در اتاق گرم و روشن می‌نشیند و تنها با فشار یک دکمه ، ترن‌ها را به خطوط مورد نظر راهنمایی می‌کند .

کنگره بیست و چهارم حزب کمونیست اتحاد شوروی پس از جمع‌بندی نتایج اجرای هشتمین برنامه پنج‌ساله که در سال ۱۹۷۰ به پایان رسید ، اعلام داشت که تکمیل ۱۹۰۰ پروژه بزرگ صنعتی مجهز به ماشین‌های مدرن و تجهیز مجدد مراکز صنعتی موجود ، سبب افزایش قابل ملاحظه‌ای در میزان محصولات صنعتی شده است . میزان تولیدات تنها در سال ۱۹۷۰ ، در مقایسه

با کلیه تولیدات دوره‌های پنج‌ساله پیش از جنگ بیش از دو برابر افزایش یافته است. ضمناً نهمین برنامه پنج‌ساله، میزان تولیدات صنعتی را در سال ۱۹۷۵ به بیش از دو برابر آن در سال ۱۹۶۵ ارتقاء خواهد داد. تولید تسهیل‌کننده‌های اتوماتیک و کامپیوترهای الکترونیکی در طی پنج سال آینده در مقایسه با سال ۱۹۷۰، دو برابر خواهد شد و در همین مدت تولید ماشین‌های برنامه‌ریزی و کنترل حداقل ۳/۵ مرتبه افزایش خواهد یافت. در نتیجه این اقدامات، بازدهی کار در اتحاد شوروی ۳ الی ۴ برابر خواهد گشت.

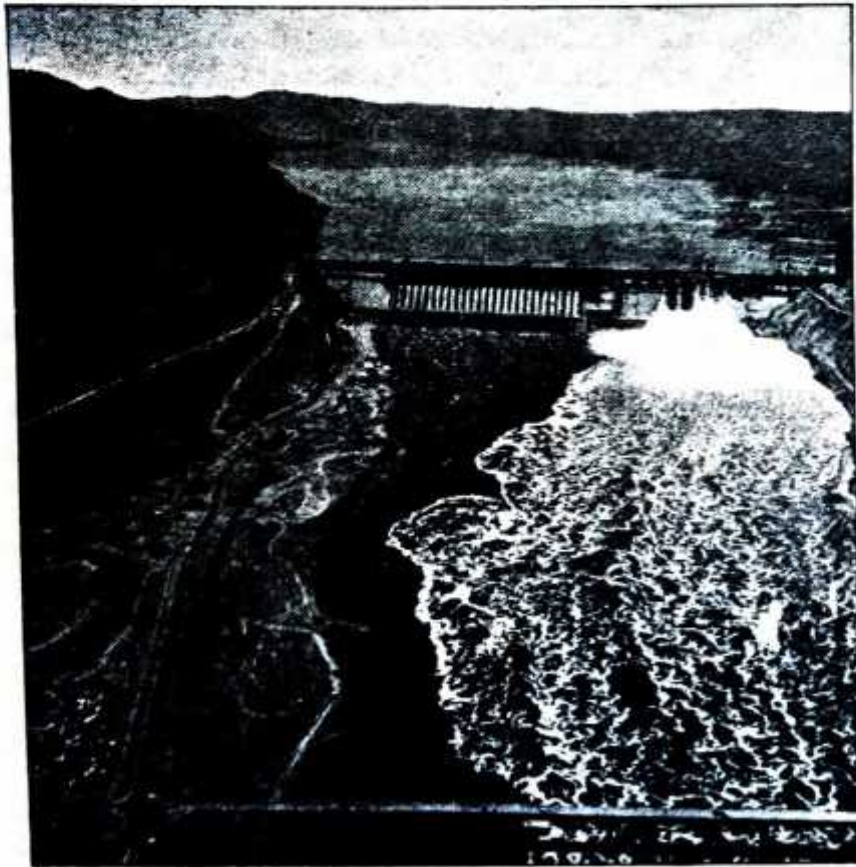
امروز در صنعت ساختمان‌سازی نیز از ماشین‌های بسیاری نظیر ماشین‌های ویژه تهیه بتون و جراثقال‌های مکانیکی برای حمل بتون و آجر تا ارتفاع مورد نظر استفاده می‌شود. در مراکز خانه‌سازی ماشین‌های خاصی پیوسته به کار گرفته می‌شوند. هم‌اکنون گروه کوچکی از کارگران می‌توانند خانه‌ای را که از قطعات پیش ساخته درست شده است، به سرعت سوار و آماده کنند. دست‌اندرکاران خانه‌سازی در اتحاد شوروی با استفاده از ابزار جدید موفق شدند در طی هشتمین برنامه پنج‌ساله، کار احداث ساختمان در بیش از ۵۰۰ میلیون مترمربع زمین را به اتمام برسانند. این کار در حقیقت معادل ایجاد ۵۰ شهر بزرگ با جمعیت متوسط یک میلیون نفر است. خانه‌سازی در نزدیک به شصدمیلیون مترمربع زمین در طول نهمین برنامه پنج‌ساله بیش از ۶۰ میلیون تن دیگر از افراد شوروی را از آپارتمان‌های راحت و آسوده برخوردار خواهد ساخت. مسئولین خانه‌سازی در مقایسه با سال ۱۹۷۰ از دستگاه‌های بیشتری به نسبت ۱/۵ الی ۲ برابر بهره‌مند خواهند شد، و این خود تضمینی است برای آن‌که این وظیفه را با موفقیت به اتمام برسانند. در طی این سال‌ها، کار مکانیزه کردن کشاورزی نیز با موفقیت توأم بوده است. در سال ۱۹۷۰، مزارع شوروی از کار نزدیک به ۲/۵ میلیون دستگاه تراکتور و بیش از ۶۰۰ هزار کمباین بهره‌مند شدند. برداشت ۱۸۶ میلیون تن غله در این سال، تاکنون در کشور بی سابقه بوده است. در ضمن کار بذر افشانی و درو محصول نیز امروزه در مزارع شوروی مکانیزه شده است. از ده‌ها هزار کمباین در سراسر کشور برای کشت گوجه‌فرنگی، چغندر قند، پنبه و ذرت استفاده می‌شود. با این همه هنوز راه درازی تا محو نیاز به کار انسانی در کالخوزها باقی است. به همین علت نهمین برنامه پنج‌ساله، برافزایش تراکتورهای مورد استفاده کالخوزها و مزارع دولتی (ساوخوز) تا ۵۴ هزار دستگاه، ارتقای ظرفیت کشاورزی در مقایسه با سال ۱۹۷۰ تا ۵۰ درصد و تامین ابزار مدرن برای مزارع کشاورزی و دامپروری تاکید می‌ورزد. استفاده از نیروی برق در بخش کشاورزی، طی نهمین برنامه پنج‌ساله به ۷۵ هزار - کیلووات ساعت بالغ خواهد گشت و در مقایسه با سال ۱۹۷۰ عملاً دو برابر خواهد شد.

امروز صنایع شوروی با افزایش مداوم تولید ماشین و مکانیسم‌های پیشرفته کار کارگران و دهقانان کالخوزی را بیش از پیش آسان می‌سازند. اتحاد جماهیر

شوروی سوسیالیستی در حال حاضر روزانه بیش از تولید سالانه روسیه‌تراری در سال ۱۹۱۳، ابزار صنعتی تولید می‌کند.

استفاده از ابزار ماشینی و مکانیسم‌های جدید و نیز تامین حرارت و روشنایی خانه‌ها، نیاز کشور را به نیروی برق افزایش داده است. از همین رو، به دنبال تاسیس نیروگاه‌های عظیم در "ولگا"، "براتسک" و "کراسنویارسک" نیروگاه‌های هیدروالکتریک در سبیری به کار آغاز کرده‌اند. احداث یک نیروگاه بزرگ هیدروالکتریک در نزدیکی "شوشسکایا"، دهکده‌ای که نینس به آنجا تبعید شده بود، هم اکنون در دست اجراست.

امروزه، مهندسين شوروی برای تولید برق تنها از قدرت رودخانه‌ها استفاده نمی‌کنند. به عنوان نمونه، نیروگاهی در "کامچاتکا"، ناحیه‌ای دور افتاده در اتحاد شوروی، با استفاده از انرژی چشمه آب‌گرم احداث شده



ساختمان نیروگاه عظیم هیدروالکتریک در سبیری

است. ضمناً نیروگاه دیگری نیز که از انرژی خورشیدی بهره‌می‌گیرد در آسیای میانه در دست ساختمان است. هم‌اکنون نیروی برقی که به وسیله نیروگاه‌های اتحاد شوروی تولید می‌شود، هفت بار بیش از مقداری است که در برنامه نخست به الکتریفیکاسیون روسیه اختصاص داده شده بود.

نیروگاه‌های جدید با قدرتی بالغ بر ۶۵ الی ۶۷ میلیون کیلووات در طی نهمین برنامه پنج‌ساله کار خود را آغاز خواهند کرد. بد نیست بدانید که ۱۲٪ از میزان افزایش تولید نیرو از طریق نیروگاه‌های اتمی تأمین می‌گردد. هم‌اکنون یک کارگر شوروی با استفاده از ابزار مکانیکی پیشرفته، سیزده بار بیش از یک کارگر زمان روسیه تزاری کالا تولید می‌کند، حال این‌که در روز ۳ ساعت کمتر از آن زمان کار می‌کند. اتحاد شوروی با رشد مداوم مکانیزاسیون و الکتریفیکاسیون در صنعت و کشاورزی و نیز کارفداکاران افراد شوروی توانسته است در تولید سنگ آهن، دیزل و لکوموتیو برقی، سیمان و ماشین فلزبری مقام نخست را در جهان کسب کند. اتحاد شوروی در زمینه کشاورزی نیز در تولید محصولات نظیر گندم، چاودار، جو، چغندر قند، سیب زمینی و پنبه جای اول را در جهان احراز کرده است.

هم‌اکنون در اتحاد شوروی، اهمیت ویژه‌ای به رشد صنایع شیمیایی داده می‌شود و مواد تولید شده در این قسمت در بخش تولید و خانه‌سازی مورد استفاده وسیع قرار می‌گیرند. پیشرفت این شاخه از صنعت، امکان داده است که در استفاده از منابع طبیعی و مواد خام کشاورزی اسراف نشود. بزرگ‌ترین کارخانه تولید الیاف مصنوعی جهان هم‌اکنون در "بلوروسی" در دست ساختمان است. به این ترتیب تولید الیاف شیمیایی، پلاستیکی، مصالح شیمیایی ساختمانی و کاشوچوی مصنوعی در مقایسه با سال ۱۹۷۰، عملاً دو برابر خواهد شد و ضمناً در سال ۱۹۷۵، بخش کشاورزی از ۷۵ میلیون تن کود معدنی و فسفات‌های تقویتی برخوردار خواهد گشت، در حالی که این رقم در سال ۱۹۷۰، ۴۶ میلیون تن بود.

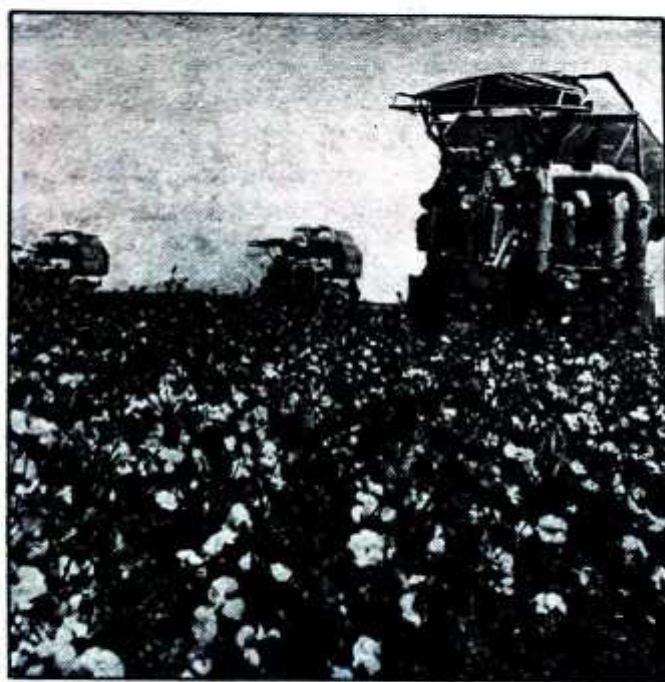
تولید صنعتی اتحاد شوروی نیز در سال ۱۹۷۰، در مقایسه با سال ۱۹۲۸، ۷۵ مرتبه افزایش یافته است.

اتحاد شوروی در ضمن برنامه‌ریزی برای استفاده هر چه وسیع‌تر از ماشین و ابزار مکانیکی، همواره به مسئله تجدید آموزش کارگرانی که ماشین‌جانشین کار آن‌ها شده است و یافتن شغل مناسب برای آن‌ها توجه می‌کند. در برنامه‌های شوروی، مسئله تأمین کار برای افرادی که بر اثر بهره‌برداری از ماشین‌های جدید کار خود را از دست داده‌اند، بسیار اهمیت دارد. در اتحاد شوروی استفاده از ماشین و ابزار مکانیکی به بی‌کاری منجر نمی‌گردد، بلکه سبب ارتقای مداوم سطح زندگی می‌شود. براساس مکانیزاسیون وسیع تولید، برقراری هفته کار پنج‌روزه در کلیه کارخانه‌ها عملی شده است. به این ترتیب، زحمتکشان اتحاد شوروی با استفاده از دو روز تعطیل هفته، فرصت مناسبی برای استراحت، مطالعه و ورزش می‌یابند. امروز اقتصاد و فرهنگ کلیه جمهوری‌های شوروی، بیش از پیش شکوفا می‌شوند.

چند دهه قبل ازبکستان با شیوه تولید فئودالی، محل زندگی دهقانان بی سواد بود. اما امروز این جمهوری شوروی محصولات صنعتی و کشاورزی خود را به بیش از ۷۱ کشور دنیا صادر می کند و کشورهای جوان در حال رشد آسیا، آفریقا و امریکای لاتین را از کمک های علمی و تکنیکی خود بهره مند می سازد. هم اکنون عده بسیاری از جوانان کشورهای در حال رشد در مراکز آموزش عالی ازبکستان دوره می بینند. ضمناً این جمهوری شوروی با ۹۱ کشور جهان دارای روابط فرهنگی است.

پیش از انقلاب اکتبر، دانشمندی پیش بینی کرده بود که لااقل چهار هزار و شصت سال طول خواهد کشید تا بی سوادی از آسیای میانه ریشه کن شود، اما این پیش بینی چندان درست از آب در نیامد. ۵۰ سال پس از برقراری حکومت شوروی از هر ۲۵ نفر در جمهوری شوروی سوسیالیستی قرقیزستان، یک نفر در تحصیلات عالی یا متوسطه تخصص دارد و از هر چهار نفر نیز، یک نفر در مدارس آموزش عمومی، مدارس حرفه ای و یا مراکز آموزش عالی تحصیل می کند.

"لتونی" به دنبال جدایی از روسیه شوروی در سال ۱۹۱۸، از بازار و مواد خام روسیه محروم ماند و ناچار شد از طریق صدور محصولات کشاورزی به قدرت های امپریالیستی غرب به حیات خود ادامه دهد. همین امر صنعت



برداشت پنبه در مزرعه دولتی "گولباخ"
در ناحیه "آندیژان" ازبکستان، آسیای مرکزی

این منطقه را رو به زوال برد. اما امروز "لتونی" با برقراری حکومت شوروی در آن، به جمهوری صنعتی پیشرفته‌ای بدل شده است و میزان تولید صنایع آن ۱۷ مرتبه افزایش یافته است. توجه به این نکته اهمیت دارد که چنین رشد عظیم صنعتی با وجود ویرانی‌های شدید ناشی از جنگ صورت گرفته است.

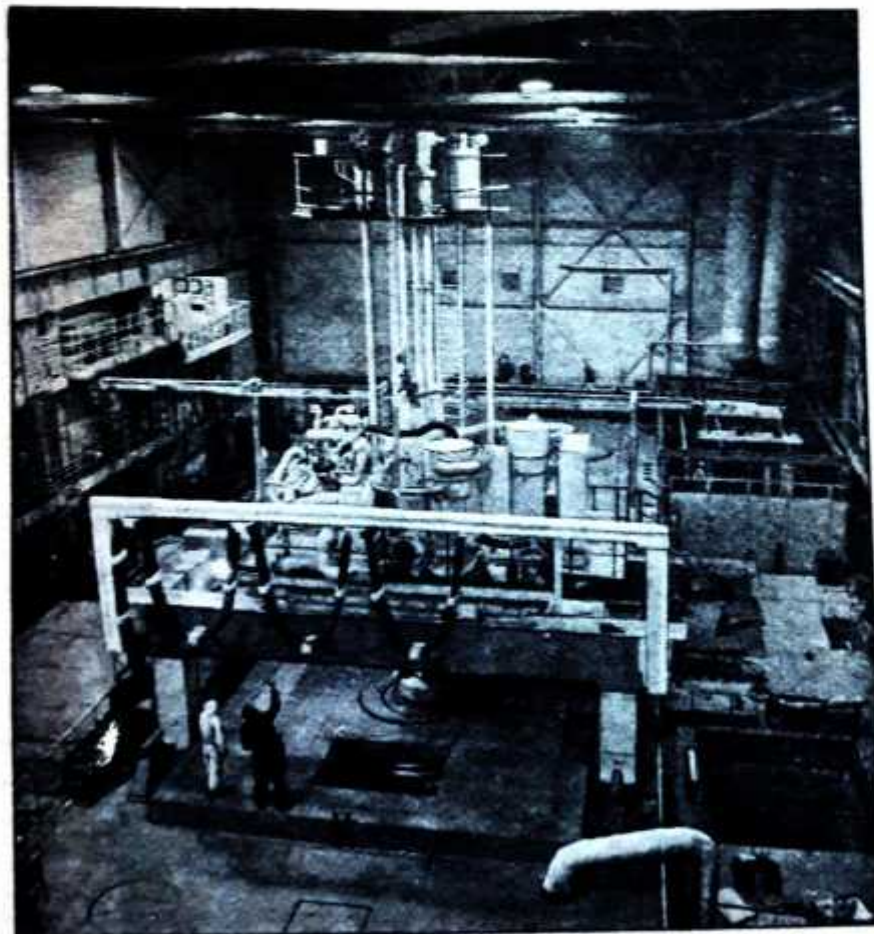
در طی سال‌های اجرای نخستین برنامه ۵ ساله، مردم شوروی همگی از ایجاد یک نیروگاه برق به قدرت ۲۰۰ میلیون کیلووات ساعت در سال در گرجستان به خود می‌بالیدند. البته این دست‌آورد بزرگی بود، اما در سال ۱۹۶۹ تنها دستگاه‌های تلویزیون در جمهوری شوروی سوسیالیستی گرجستان نزدیک به ۴۰۰ میلیون کیلووات ساعت یعنی دو برابر تولید آن نیروگاه برق مصرف می‌کردند. نیروگاه عظیمی که امروز بر روی رودخانه "اینگوری"، در دست ساختمان است، بیش از ۵۰۰۰ میلیون کیلووات-ساعت برق، در سال تولید خواهد کرد.

مردم شوروی همواره سعی می‌کنند از اهدافی که در برنامه ۵ ساله مقرر شده است، پیشی بگیرند. آن‌ها با تجربه، شخصی خود دریافته‌اند که هر گام تازه به سوی کمونیزم، زندگی آن‌ها را بهتر و آسوده‌تر خواهد ساخت. اختراع هر ماشین جدید و گزینش هر دستگاه نو، از طریق کارشبان‌روزی دانشمندان ممکن می‌گردد. مردم شوروی به خوبی می‌دانند که پیشروی به سوی کمونیزم تنها به کمک علم عملی خواهد شد. از همین رو دانشمندان در اتحاد شوروی از احترام فوق‌العاده برخوردارند و مساعدترین شرایط کار برای آن‌ها مهیاست.

در ماه ژوئن سال ۱۹۵۴، نخستین نیروگاه اتمی جهان کار خود را در شهر "ابنینسک"، نزدیک مسکو آغاز کرد. از آن پس تحقیقات علمی دانشمندان شوروی به منظور استفاده از نیروی هسته‌ای در جهت اهداف صلح‌جویانه حتی برای یک روز متوقف نشده است. در طول پانزده سال گذشته نیروگاه‌های متنوع اتمی مطابق طرح دانشمندان شوروی در اتحاد شوروی احداث شده‌اند و هم اکنون ساختمان این نیروگاه‌ها در دیگر کشورهای سوسیالیستی نظیر مجارستان، چکسلواکی و جمهوری دموکراتیک آلمان نیز در دست اجراست. دانشمندان طرحی تهیه کرده‌اند که با کمک آن می‌توان نیروگاه‌های اتمی را به سرعت با قطعات پیش ساخته برپا کرد. استفاده از چنین نیروگاه‌هایی به ویژه برای مناطق شمالی کشور بسیار مناسب است. به علاوه یک نیروگاه اتمی به زودی در ساحل دریای خزر به کار خواهد افتاد که علاوه بر تولید برق، روزانه ۱۲۰ هزار متر مکعب از آب دریا را شیرین خواهد کرد.

سبیری دارای منابع متنوع و بی‌پایان است. از همین رو شعبه‌ای از آکادمی علوم اتحاد شوروی در نزدیکی شهر "نووسیبیرسک"، دایر شده است تا در مورد این منابع مطالعه کند و طرح‌هایی برای بهره‌برداری از آن‌ها ارائه دهد. این شعبه در مدتی کمتر از ده سال به یکی از مراکز بزرگ تحقیقات

علمی شوروی و جهان بدل شده است .
 دانشمندان و مهندسين شوروی ، کوره‌هایی از نوع "روبار باکترول
 اتوماتیک" طرح کرده‌اند که بهترین نوع در جهانند .
 طراحان "کارخانه" ماشین‌های کشاورزی نووسیسیرسک" ، ماشین‌هایی
 طرح کرده‌اند که هم‌زمان خاک را شخم زده ، بذر می‌افشانند و درعین حال
 کودهای شیمیایی به خاک می‌افزایند .
 هم‌اکنون ، کارگران - این نوآوران و مخترعان در زمینه تولید - در
 کار دانشمندان به آن‌ها یاری می‌رسانند ، به این ترتیب که هرساله هزاران
 اختراع جدید به دست آن‌ها صورت می‌گیرد . امروزه شرکت مردم عادی در



یکی از موسسات تحقیقاتی

پاسخگویی به مسائل علمی در اتحاد شوروی بسیار معمول شده است. زحمتکشان شهر و روستا دیگر همان مجریان چشم و گوش بسته و وظایف عادی روزمره نیستند، بلکه آن‌ها با اخلاقیات بر روند تولید تاثیر می‌گذارند و با علاقه‌مندی از آخرین دست‌آوردهای علم و تکنولوژی بهره می‌گیرند.

امروز دانشمندان شوروی آگاه از توجه دائمی که به آن‌ها می‌شود، همه استعداد و دانش خود را در راه توده‌ها صرف می‌کنند. پزشکان بیماری‌های هولناکی چون فلج کودکان و آبله‌را به‌طور کامل ریشه‌کن ساخته‌اند، ریاضی-دانان به ساختن سیستم‌های متنوع کامپیوتر، که معمولاً به نام ماشین‌های متفکر خوانده می‌شوند، موفق گشته‌اند، شیمی‌دانان علاوه بر کشف مواد جدید، به تولید الماس مصنوعی که در خفر چاه‌های عمیق، بریدن فلزات و بسیاری امور دیگر به کار می‌روند، موفق شده‌اند. مدت زیادی نیست که



یوری گاگارین نخستین انسان فضا

نخستین هواپیمای جت در اتحاد شوروی تولید شد. امروز همین هواپیماهای تندرو در تمام خطوط هوایی کار می‌کنند، اتحاد شوروی را با دیگر کشورها پیوند می‌دهند و رفت و آمد بین شهرهای بزرگ شوروی را برقرار می‌سازند. اکنون، دست‌آوردهای برجسته دانشمندان شوروی در زمینه مطالعات فضایی و غلبه بر مجهولات آن شهرت جهانی کسب کرده است. در سال ۱۹۵۷، اتحاد شوروی "اسپوتنیک" نخستین ماهواره مصنوعی زمین را به فضا پرتاب کرد و در پی آن در سال ۱۹۶۱، "یوری گاگارین" فضانورد شوروی برای اولین بار در جهان به مسافرت در فضا دست زد. این سفر استثنایی با سفینه فضایی "وستوک" که در اتحاد شوروی طرح و ساخته شده بود، صورت گرفت. دستگاه‌های فضایی شوروی، نخستین ابزار ساخته دست بشر بودند که برکرات ماه و زهره جا گرفتند. اولین زن فضانورد جهان نیز "والنتینا ترشکوا"، از اهالی شوروی بود. نخستین راه‌پیمایی فضایی را نیز "الکسی لئونوف" - فضانورد شوروی انجام داد. گروهی از فضانوردان شوروی برای اولین بار در جهان، یک آزمایشگاه علمی در فضا دایر کردند. در سال ۱۹۷۰، برای نخستین بار در تاریخ کاوش‌های فضایی، دانشمندان شوروی با کمک دستگاه‌هایی که از زمین کنترل می‌شد، به مطالعاتی بر روی سطح کره ماه دست زدند. "لوناخود - ۱" دستگاهی که از زمین کنترل می‌شد، چندین کیلومتر مسافت را بر روی سطح کره ماه طی کرد، برنامه تحقیقاتی خود را به خوبی به انجام رساند و اطلاعات گران‌قیمتی در اختیار جهان علم قرار داد. لازم به یادآوری است که تحقیقات فضایی در اتحاد شوروی بر اساس یک برنامه درازمدت صورت می‌گیرد. امروزه دانشمندان در سراسر جهان از همکاری شوروی خود به خاطر رساندن پای بشر به فضا سپاسگزارند. اجرای برنامه تحقیقات فضایی در اتحاد شوروی، نتیجه تلاش مداوم و بی‌دریغ ریاضی‌دانان، فیزیک‌دانان، شیمیست‌ها، پزشکان، روان‌شناسان، طراحان و سرانجام نتیجه کار خلاق کارگران شوروی در زمینه‌های مختلف است.

در طی سال‌هایی که حکومت شوروی در این سرزمین پهناور برقرار بوده است، سپاه بزرگی از دانشمندان در موسسات آموزش عالی این کشور پرورش یافته‌اند، به طوری که آن‌ها هم‌اکنون یک چهارم کل دانشمندان سیاره ما را تشکیل می‌دهند. هیچ‌یک از کنفرانس‌های علمی بین‌المللی نمی‌توانند بدون حضور فعال دانشمندان شوروی برگزار گردند، دانشمندی که تمام نیروی خود را صرف می‌کنند تا طبیعت را هرچه بیشتر در خدمت بشر در آورند، شرایط کارزحمتکشان را بهبود بخشند، بیماری‌ها را ریشه‌کن سازند و سال‌های عمر بشر را افزایش دهند. اتحاد شوروی، کشوری که در راه ایجاد کمونیزم گام برمی‌دارد، کلیه امکانات خود را در اختیار دانشمندان قرار می‌دهد تا آن‌ها به تلاش متهورانه علمی دست بزنند و کشفیات خود را به کار گیرند. هم‌اکنون پیشرفت علوم در اتحاد شوروی به دنبال انقلاب فرهنگی بدون وقفه ادامه دارد. اتحاد شوروی از نظر شماره کتاب‌های منتشر شده،

مقام نخست را در سراسر جهان داراست. ۷۲ میلیون تن از افراد شوروی در سطوح و شاخه‌های مختلف به تحصیل علم مشغولند. این رقم تنها شامل کودکان و جوانانی که برطبق قوانین اتحاد شوروی مجبور به تحصیل تادوره متوسطه هستند نمی‌شود، بلکه بزرگسالانی را نیز که از کلیه امکانات برای ادامه تحصیل در مراکز آموزش عالی و یا آموزش متوسطه تخصصی برخوردارند در برمی‌گیرد. لازم به یادآوری است که تحصیل در اتحاد شوروی در کلیه مراحل مجانی است، علاوه بر این دانشجویان هنگام تحصیل از کمک‌هزینه دولتی برخوردار می‌گردند، ضمناً اشخاصی که در حین کار در رشته‌های شبانه و مکاتبات تحصیل می‌کنند، از تعطیلات بیشتری بین سی تا چهل و پنج روز در سال برخوردار می‌شوند. اتحاد شوروی از نظر عده مهندسين نیز مقام نخست را در جهان به دست آورده است. از هر چهار دانشجوی جهان یک دانشجو و از هر چهار پزشک جهان، یک پزشک از اهالی شوروی هستند. هر سال افراد با استعداد بیشتری به صفوف دانشمندان شوروی می‌پیوندند. تنها در طی پنج سال ۷۰ - ۱۹۶۵، ۴۱ هزار میلیون روبل صرف پیشبرد تحقیقات علمی در اتحاد شوروی شده است. کنگره بیست و چهارم "حزب



والنتینا ترشکووا نخستین زن فضا نورد جهان

کمونیست اتحاد شوروی " به دانشمندان این کشور توصیه کرد که دستاوردهای علوم را هر چه سریع تر به بخش تولید گسترش دهند ، توجه خود را به حل مسائل و مشکلات اساسی صنعت و کشاورزی معطوف دارند و ارتباط میان علم و تواید را استحکام بیشتری بخشند .

این تنها سطح بالایی از پیشرفت علم و تکنولوژی نیست که برای ساختمان کمونیسم اهمیت دارد ، بلکه طرز تلقی نوینی از " کار " نیز از ضروریات است . سراسر تاریخ اتحاد شوروی نمایانگر این واقعیت است که چگونه برخورد توده ها نسبت به " کار " در طول زمان پیوسته متحول گردیده و اعتلا یافته است . خواننده حتما " سابتونیک " (شنبه های کار) کمونیستی را در نخستین سال های حکومت شوروی و نیز " کارگران ضربتی " و جنبش " استاخانوف " رادر طی سال های اجرای نخستین برنامه های پنج ساله شوروی به خاطر می آورد . به کارگیری برنامه های منظم ، نه تنها کشور را به هدف خود - کمونیسم - نزدیکتر ساخت ، بلکه سبب زایش جنبش توده های برای کار کمونیستی گردید . امروز افراد هر چه بیشتری در کارخانه ها و مراکز صنعتی علاوه بر این که کار خود را به بهترین نحو ممکن انجام می دهند ، در کمک و معاضدت به رفقای شان برای این که کار آن ها نیز به همان خوبی صورت گیرد ، داوطلب هستند . این تلاش برای کمک به کار یک رفیق و احساس مسئولیت عمیق در برابر تیم تولیدی ، از صفات مشخصه کارگر پیشرو شوروی است . در هر یک از مراکز صنعتی تیم هایی وجود دارند که به درستی عنوان پرافتخار " تیم کار کمونیستی " را نصیب خود ساخته اند . حتی کارخانه هایی نیز وجود دارند که کلا این عنوان را کسب کرده اند . بد نیست بدانید که این لقب نخست و پیش از همه به تیم هایی اعطا می گردد که اعضای آن تنها به اتمام برنامه های تنظیم شده اکتفا نمی ورزند ، بلکه می کوشند با بهبود نحوه کار خود و نیز توزیع مناسب نیرویشان ، کالاهای هر چه بیشتری را با کیفیتی مرغوب تر تولید کنند . از آن جا که آشنایی با ابزار جدید و تکنولوژی نواز جمله ضروریات برای بهبود تولید به شمار می رود ، کلیه اعضای تیم یا واحد تولیدی در ارتقای سطح دانش خود کوشا هستند . پس از اتمام کار روزانه ، وقت خود را به بطالت نگذرانید . آموزشگاه ها ، مدارس حرفه ای و انستیتوها منتظر شما هستند . اگر دقیقه ای وقت بیکاری دارید ، آن را حتما با کتاب صرف کنید . بیا موزید تا هر چه بیشتر برای میهنتان مفید باشید . " این اصل نخستین بار به وسیله اعضای یک تیم کمونیستی به سرپرستی " آناتولی لدنیکوف " در یکی از کارخانه های مسکو عنوان گردید .

اعضای تیم های کار کمونیستی ، نه تنها با کیفیتی عالی کار می کنند ، بلکه در همان زمان سطح علم و دانش خود را نیز ارتقا می بخشند . بعضی از اعضای این تیم ها به ورزش علاقه مندند ، عده ای عاشق هنرند و در عین حال همه آن ها می کوشند نظر اعضای تیم و دوستانشان را به سرگرمی های خود جلب کنند . آن ها در شرایطی به سر می برند که در آن تعایلات شخصی با

علايق جامعه هم بستگی و پیوند نزدیک دارد .

هرگاه سرپرست تیم مشاهده کند که سازماندهی کار در تیم دیگری رضایت بخش نیست ، نخست آن را با رفقای خود در میان می گذارد و سپس از هیات مدیره می خواهد تا او را به آن تیم انتقال دهند . در تیم جدید ، وی تجربیات خود را با اعضا در میان می گذارد و احساس عشق به کار بهتر را در آن ها به وجود می آورد و به آن ها اطمینان می دهد که توانایی انجام چنین کاری را دارند . هنگامی که میزان تولید یک تیم عقب مانده رو به رشد و ترقی می گذارد ، کلیه کارکنان کارخانه احساس رضایت و خشنودی می کنند . چنین چیزهایی در کشوری که زحمتکشان صاحبان حقیقی زندگی هستند ، بسیار طبیعی است . " اوله سوف " مسئول یک دستگاه حفاری و قهرمان کار سوسیالیستی در کتابی تحت عنوان " راه هایی که پیمودم " می نویسد : " به صراحت می گویم که همه روایا و اندیشه های من به کارم مربوط می شده اند ، به آرزوی انجام کاری سترگ و پر اهمیت برای میهن و هم وطنانم . . . من به خوبی می دانم که سعادت و نیکبختی من و خانواده ام تنها به چگونگی اوضاع کشورم ، میزان ثروتش ، قدرت و شهرتش بستگی دارد . "

این کلمات که از زبان یک کارگر شوروی آدا می گردد ، هرگز نمی تواند از دهان کارگری در یک کشور سرمایه داری شنیده شود ، جایی که کارتنها به ثروت مالک کارخانه می افزاید و کارگر برای به دست آوردن نان بخورو نمیری جان می کند .

کارگران پیشرو و اعضای تیم های کار کمونیستی از احترام فوق العاده ای در اتحاد شوروی برخوردارند . ضمناً کمونیست ها و اعضای کمسومول نیز که سرمشق دیگرانند ، همواره در صفوف نخست بناکنندگان زندگی نوین گام برمی دارند .

کارخانه مهندسی بزرگی در لنینگراد افتخار این را داشته است تا به نام " سرگئی کیروف " ، بلشویک برجسته ، نام گذاری گردد . " گووروشین " ، یکی از هزاران کارگری است که در این کارخانه کار می کنند . او کارگری ورزیده و کارآمد است که بزرگترین عنوان افتخاری اتحاد شوروی - قهرمان کار سوسیالیستی - را کسب کرده است . با این وجود ، هرگز نمی توان اندکی احساس خودخواهی در او پیدا کرد . وی آرزو دارد که کار کارخانه به خوبی پیش رود و در نتیجه تنها به چگونگی پیشرفت کار در قسمت مربوط به خود نمی اندیشد ، بلکه هرچه در توان دارد ، می کند تا کلیه امور کارخانه بدون وقفه و مانع پیش روند . پیشنهادات " گووروشین " همواره مورد توجه جدی مدیران کارخانه قرار می گیرند و اندرزهای وی غالباً در میان کارگران و مهندسین جوان ، طالبان فراوان می یابند . " گووروشین " و هم قطارانش احساس می کنند که صاحبان حقیقی کارخانه اند . آن ها به خوبی از مسئولیت شخصی بزرگی که در راه انجام برنامه ها بردوش دارند ، آگاهند . برنامه هایی که مردم شوروی را به کمونیسم نزدیک تر می کنند . زحمتکشان لنینگراد ،

"گووروشین" را از طرف خود به نمایندگی در شورای عالی فدراسیون روسیه برگزیده اند. علاوه بر این، از میان کارگران کارخانه "کیرون" ۲۷۰ تن دیگر نیز به نمایندگی در شوراهای مختلف انتخاب شده اند.

در این کارخانه، تنها نمایندگان شوراها نیستند که کار خود را با فعالیت‌های متنوع اجتماعی همراه ساخته‌اند، بلکه نزدیک به ۹۸٪ از کارگران کارخانه "کیروف" در فعالیت‌های حزب، کمسومول و سازمان‌های کارگری، در کنفرانس‌های برجسته تولیدی، در اجتماع مبتکرین و دیسگر مجامع مختلف شرکت می‌جویند. عملاً کلیه کارگران این مرکز در حل مسائل مهم اجتماعی و مملکتی دخیل هستند. کارخانه "کیروف" یک استثنا نیست، اهالی شوروی در کلیه کارخانه‌ها و مزارع کلکتیو اتحاد شوروی به همین نحو تلاش می‌ورزند. امروز در اتحاد شوروی، نقش رهبری طبقه کارگر به عنوان بانی کمونیسم با رشد سطح فرهنگ و دانش این طبقه و نیز با افزایش فعالیت سیاسی آن بیش از پیش استحکام یافته است. رشد فرهنگی طبقه کارگر به ویژه در دو سرشماری اخیر به خوبی آشکار شده است. در سال ۱۹۵۹، از هر هزار کارگر تنها ۳۸۶ تن دارای تحصیلات عالی و یا متوسطه بودند، اما امروز این رقم به ۵۵۰ تن بالغ گشته است. (۲)

کارکنان بخش کشاورزی نیز به همین ترتیب علاقه مفراطی به وظایف اجتماعی خود نشان می‌دهند. "شنسکوی"، نام دهکده کوچکی در منطقه کالینین است. خانه‌ای که در کنار جاده قرار دارد با یک ستاره سرخ مشخص شده است، به "ژینگاروا"، دهقان سالخورده و کارآزموده‌ای تعلق دارد که نزدیک به چهل سال در مزرعه کلکتیو کالینین کار کرده است. او امروز با این که مستمری دریافت می‌کند و عنوان "دهقان افتخاری کلکتیو" را کسب کرده است، هر روز صبح چون سال‌های پیش به قسمت نگهداری از دام‌های اهلی مزرعه سرکشی می‌کند. او می‌گوید: "من برای شکم کار نمی‌کنم، چرا که هر چه بخواهم دارم. با این همه احساس می‌کنم آن چه به مزرعه کلکتیو مربوط می‌شود، به من نیز مربوط است."

در طی سال‌های پس از جنگ، سطح سواد در میان دهقانان کالخوزی نیز به میزان قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته است. در سال ۱۹۴۱، تنها ۶ درصد از ساکنین مناطق روستایی دارای تحصیلات عالی و یا متوسطه بودند، اما امروز در آستانه سال ۱۹۷۰، بیش از نیمی از جمعیت روستایی کشور دارای تحصیلات متوسطه و عالی کامل می‌باشند. ماشین‌های پیچیده جدید و زیادی که در اختیار روستاها قرار می‌گیرند، کیفیت کار کشاورزی را بیش از پیش دگرگون می‌کنند و آن را به کار کارگران شبیه می‌سازند. کنگره بیست و چهارم خاطر نشان ساخت که اقدامات عملی برای پیشبرد

۲. از سال ۱۹۷۷، یعنی شصتمین سال انقلاب اکتبر، این رقم بارهم تغییر کرده است. زیرا تحصیلات ده ساله دبیرستان برای عموم اجباری شده است.

صنعت و کشاورزی، اتحاد کارگران و دهقانان را که شالوده‌ی سیاسی جامعه‌ی شوروی را تشکیل می‌دهد، تحکیم کرده است.

توده‌ها با اقدامات پیگیر خود نشان دادند که به‌طور جدی علاقه‌مند به تقویت و پیشبرد اقتصاد کشورشان هستند. موفقیت‌های جدید در زمینه‌ی مکانیزاسیون و اتوماتیزاسیون تولید در دوران تحقق برنامه‌ی پنج‌ساله‌ی ۱۹۶۶-۷۰ از جمله دست‌آوردهای این اقدامات بوده است. بهره‌برداری از ابزارها و دستگاه‌های اتوماتیک کیفیت محصولات را به‌نحو قابل ملاحظه‌ای بهبود بخشیده است. کارگران در کلیه‌ی کارخانه‌های کشور به رقابت برای تولید کالاها پی که با بالاترین استانداردهای جهانی مطابقت نمایند، مبادرت ورزیده‌اند. به این ترتیب، هر روز کارخانه‌های هر چه بیشتری از حق نصب علامت "کیفیت عالی" بر روی کالاهایشان برخوردار می‌شوند.

امروز، کارگرانی که در جنبش کار کمونیستی شرکت کرده‌اند، در راه اتمام برنامه‌های پنج‌ساله‌ی شخصی خود گام برمی‌دارند. این برنامه‌ها با توجه به امکانات و تعایلات هر کارگر طرح‌ریزی می‌شوند و به این ترتیب نه تنها سبب تحقق پیش از موعد اهداف برنامه‌های تولیدی می‌گردند، بلکه به رشد میزان فرهنگ و معلومات فنی کارگرنیز کمک می‌کنند. در هر کارخانه، کارگرانی یافت می‌شوند که تمام وظایف تولیدی سالانه‌ی خود را به اتمام رسانده‌اند و به‌منظور تحقق اهداف طرح شده برای سال آینده کوشش می‌کنند، در عین حال از تحصیلات مکاتبه‌ای بهره‌مند می‌گردند و با نوآوری‌های تکنیک آشنا می‌شوند.

دولت شوروی در پی پیشنهاد‌های کارگران درصدد اقداماتی به‌منظور بهبود برنامه‌ریزی و سازماندهی کار و نیز افزایش مسئولیت شخصی هر کارگر در قبال موفقیت‌های تولیدی کارخانه برآمده است.

تحقق موفقیت‌آمیز آخرین برنامه‌ی پنج‌ساله گام بزرگی در جهت بنای جامعه‌ی کمونیستی در اتحاد شوروی به‌شمار می‌رود، جامعه‌ای که لنین درباره‌ی آن این‌طور اظهار نظر کرده است: "کمونیسم عالی‌ترین سطح بهره‌دهی کار کارگرانی است (در مقایسه با مناسبات سرمایه‌داری موجود) که با استفاده از پیشرفته‌ترین تکنیک‌ها، به‌طور داوطلبانه، با آگاهی طبقاتی و متحدان کار می‌کنند." (۳)

"همه چیز به‌خاطر انسان، همه چیز برای منافع انسان" همان اصلی است که در طول حیات حزب کمونیست اتحاد شوروی همواره رهنمای فعالیت‌های آن بوده است. پیشروی به سوی کمونیسم در اتحاد شوروی با بهبود مداوم شرایط زندگی مردم آن سامان همراه است. به این معنی که تنها در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۶، مزد متوسط کارگران بیش از ۵۰ درصد افزوده شده است و در سال ۱۹۶۸، مزد کارگران غیرصاهر یک بار

۲۰۱ و ای لنین: مجموعه آثار، جلد بیست و نهم، صفحه ۴۲۷.

دیگر ارتقا یافته است. هم اکنون پرداخت پاداش‌های نقدی در مزارع کلکتیو به رفاه هرچه بیشتر دهقانان کالخوزی، منجر شده است.

در طول مدت اجرای هشتمین برنامه پنج ساله، مزد متوسط و حقوق کارگران و کارکنان دولتی به میزان ۲۶ درصد و سهم دهقانان کالخوزی از محصول اجتماعی اعم از نقدی و جنسی به میزان ۴۲ درصد افزوده شده است. برنامه پنج ساله جدید افزایش آتی درآمد نقدی زحمتکشان را تضمین نموده است. حداقل دستمزد کارگران و کارکنان اداری به ۷۰ روبل در ماه بالغ گشته و ضمناً درآمد معلمین مدارس، پزشکان و دیگر پرسنل پزشکی و افرادی که در تعدادی از حرفه‌های دیگر کار می‌کنند، افزایش یافته است. این اقدامات به طور کلی نزدیک به ۹۰ میلیون تن از کارگران و کارکنان دولتی را شامل می‌شود. دستمزد متوسط ماهانه کارگران و کارکنان دولتی تا سال ۱۹۷۵، به ۱۴۹ - ۱۴۶ روبل و میزان پاداش دهقانان کالخوزی به ۹۸ روبل در ماه بالغ خواهد گشت.

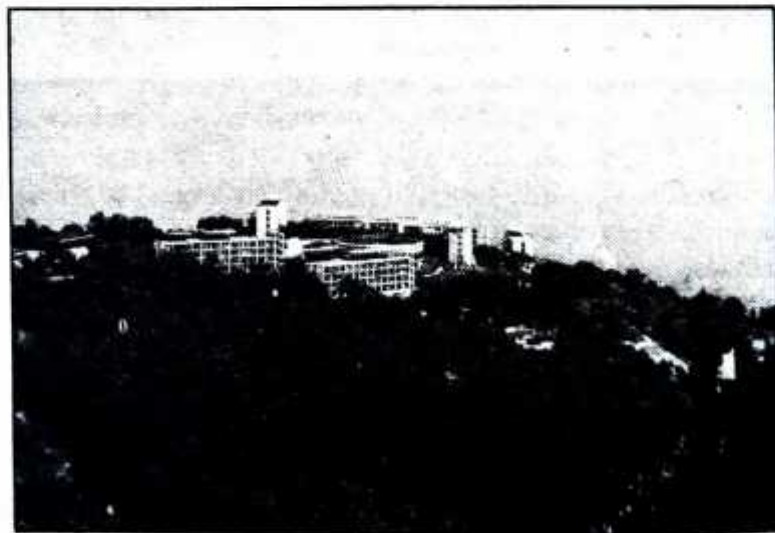
با این همه، خانواده شوروی تنها از دستمزدی که افراد بالغ و قادر به کار خانواده دریافت می‌دارند، تأمین نمی‌گردد. دولت سوسیالیستی تمام مخارج مربوط به آموزش و تأمین بهداشت افراد شوروی را خود می‌پردازد. این هزینه‌ها با گذشت هر سال افزایش می‌یابند و موسسات جدید، مدارس، کودکانستان‌ها و بیمارستان‌های مجهز و مدرن در کلیه شهرها و روستاها تأسیس می‌گردند.

در سال‌های اخیر، دانش‌آموزان و دانشجویان شوروی از مزایای بازهم بیشتری برخوردار شده‌اند. میزان کمک هزینه پرداختی به دانشجویان انستیتوها و مدارس متوسطه فنی تخصصی افزوده شده است. هر سال ده‌ها شبانه‌روزی جدید درهای خود را به روی دانشجویان می‌گشایند. دانشجویان شوروی برخلاف دانشجویان طبقات زحمتکش در کشورهای سرمایه‌داری به کارهای اتفاقی برای تأمین خود دست نمی‌زنند.

در شاهراه مسکو به لنینگراد، یک زوج جهانگرد آمریکایی که با اتوموبیل حرکت می‌کردند، دچار سانحه‌ای شدند. خانم با ضربیدگی مختصری از حادثه نجات یافت، اما شوهر که کارمند یک شرکت تجاری بود در بیمارستان نزدیک‌ترین شهر بستری گردید. پزشکان تمام کوشش خود را به کار بردند تا تندرستی وی را به او بازگردانند، اما بیمار قصد داشت هر چه زودتر یعنی به محض این که بتواند خود را حرکت دهد، بیمارستان را ترک کند. سرانجام معلوم شد که توریست خارجی نگران بوده است که اگر یک یا دو هفته بیشتر در بیمارستان بماند، تمام پس‌اندازش صرف پرداخت صورت حساب خواهد شد. پس از صرف وقت بسیار و گفتگوی طولانی ایشان باور کردند که معالجه در اتحاد شوروی مجانی است.

کودکان شوروی هر سال با فرارسیدن تابستان با اتوموبیل، ترن و کشتی برای تفریح و استراحت به مناطق خوش آب و هوا سفر می‌کنند و تعطیلات خود را در آنجا تحت مراقبت مسئولین به سر می‌برند. امروز در اتحاد

شوروی، شبکه وسیع خانه‌های ویژه استراحت و آسایشگاه‌های مخصوص افراد سالخورده به سرعت در حال گسترش است. کاخ‌های اشراف زمان تزارو صدها استراحتگاه جدید در ساحل دریای سیاه و بالتیک هر سال از میلیون‌ها نفر پذیرایی می‌کنند. در هر منطقه یک ناحیه تفریحی وجود دارد که به خوبی مراقبت می‌گردد و دائماً ترمیم می‌شود. امروز توریسم در اتحاد شوروی جنبه همگانی و عمومی یافته است. دولت ۶۶ درصد از هزینه مربوط به سازماندهی و برنامه‌ریزی اوقات فراغت زحمتکشان شوروی و فرزندان آن‌ها را می‌پردازد. میزان اجاره بها در اتحاد شوروی، نازل‌ترین آن در سراسر جهان است. با این وجود هنوز پروژه‌های عظیم خانه‌سازی در اتحاد شوروی در دست اجراست. تنها در فاصله سال‌های ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۰ بیش از ۵۰۰ میلیون مترمربع زمین صرف خانه‌سازی شد، اما حتی این میزان نیز از عهده تامین نیازهای در حال رشد مداوم افراد شوروی برنیامده است و باید افزوده گردد. به همین جهت است که دولت شوروی همه ساله بودجه عظیمی را به امر خانه‌سازی اختصاص می‌دهد. هیچ شهری در اتحاد شوروی وجود ندارد که صف ستون‌های جراثقال‌ها یکی از چشم‌اندازهای اصلی آن نباشد. در سال ۱۹۶۹، دولت شوروی طرح مربوط به بهبود کیفیت امر خانه‌سازی را به تصویب رساند و به این ترتیب بودجه بیشتری به منظور ارتقای سطح مکانیزاسیون در امر خانه‌سازی در نظر گرفته شد.



استراحتگاه کارگران راه آهن "لوف" در ساحل شرقی کریمه

مردم شوروی هرگز نگران پیری خود نیستند. دولت به تمام افرادی که به سن بازنشستگی رسیده‌اند (این سن در مورد مردان ۶۰ سال و در مورد زنان ۵۵ سال در نظر گرفته شده است.) حق بازنشستگی می‌پردازد. ضمناً اشخاصی که در صنایع نساجی و شیمیایی و یا در کارگاه‌های پرحرارت کارخانه‌های ذوب آهن و فولاد کار می‌کنند، در سنین پایین‌تری بازنشسته می‌شوند. به علاوه پایین‌ترین میزان حق بازنشستگی در شوروی، به‌طور مداوم افزایش می‌یابد. یک نمونه بارز از رشد آسایش و رفاه مردم شوروی، افزایش میزان متوسط عمر در این کشور است که امروز به ۷۲ سال بالغ گشته است. حال بسینیم مبلغی که هر خانواده شوروی علاوه بر حقوقش، از هزینه‌های پرداختی دولت دریافت می‌کند، چه میزان است. براساس محاسباتی که صورت گرفته است، این مبلغ برای هر خانواده در حدود ۷۰۰ روبل در سال تخمین زده می‌شود. یعنی هر فرد قادر به کار مبلغی بالغ بر یک سوم حقوقش از این بودجه دریافت می‌کند. دولت شوروی هر سال نزدیک به ۴۵۰۰۰ میلیون روبل صرف آموزش، بهداشت، استراحت و تفریح شهروندان کشور می‌سازد. ضمناً به منظور تحقق اهداف کنگره بیست و چهارم حزب کمونیست اتحاد شوروی، اهالی کشور از مزایای هرچه بیشتری نسبت به ثروت اجتماعی بهره‌مند می‌گردند. کمک هزینه دانشجویان هم اکنون به‌طور متوسط به میزان ۲۵ درصد و مقرری دانشجویان مدارس فنی به‌طور متوسط ۵۰ درصد افزایش یافته است. مستمری از کارافتادگان نیز به میزان متوسط ۳۳ درصد افزوده شده است. ضمناً فوق‌العاده ویژه کودکان به خانواده‌هایی که مجموع درآمد سرانه آن‌ها (شامل کلیه انواع درآمدها) از ۵۰ روبل در ماه تجاوز نمی‌کند، پرداخت می‌گردد. امروز در اتحاد شوروی، افزایش بودجه غذایی بیمارستان‌ها، مرخصی‌های طولانی همراه با حقوق برای مراقبت از کودکان بیمار و بسیاری اقدامات دیگر سبب افزایش رفاه مادی خانواده‌های شوروی شده است. نیک‌بختی و آسایش مردم شوروی با گذشت هر سال بیشتر می‌شود و تقاضای آن‌ها برای کالاهایی نظیر پوشاک، یخچال، موتورسیکلت، اتوموبیل، دستگاه‌های تلویزیون و غیره به‌طور مداوم فزونی می‌گیرد. به‌منظور پاسخ‌گویی به این تقاضاهای روزافزون تعداد بسیاری کارخانه‌های ویژه تولید کالاهای مصرفی به کار آغاز کرده‌اند و بسیاری از آن‌ها نیز در دست ساختمانند.

اتحاد شوروی اینک در پی اجرای موفقیت‌آمیز برنامه‌های پنج ساله مقام نخست را در تولید مصنوعات نساجی، شکر و کره در جهان احراز کرده است. هر فرد شوروی در مقایسه با مصرف سرانه روسیه تزاری در سال ۱۹۱۳، سه‌بار بیشتر تخم مرغ و چهار مرتبه بیشتر شکر مصرف می‌کند. دولت از هیچ کوششی برای پاسخ‌گویی به نیازهای روزافزون مردم فروگذار نمی‌کند، با وجود این، تنها رفاه مادی افراد نیست که مورد توجه حزب کمونیست و دولت شوروی قرار می‌گیرد.

در اتحاد شوروی، هر فرد قادر است سطح دانش خود را ارتقا بخشد و ذوق و استعداد خود را شکوفا سازد. خوانندگان و نوازندگان اتحاد شوروی

که در داخل و خارج کشور همواره مورد تحسین قرار گرفته‌اند. اغلب زندگی هنری خود را از مدارس موسیقی کودکان و با گروه‌های هنری آماتور که در هر یک از بی شمار کاخ‌ها، خانه‌های فرهنگ و نیز انجمن‌های هنری تشکیل شده‌اند، آغاز کرده‌اند. بدیهی است که همه اعضا این مراکز هنرپیشه، مجسمه‌ساز و یا هنرمند حرفه‌ای نمی‌شوند، اما هرکس این امکان را می‌یابد که در زمینه هنری مورد علاقه‌اش، کار و فعالیت کند. هر سال اجتماعاتی در سراسر اتحاد شوروی برگزار می‌گردند که نه هنرمندان حرفه‌ای، بلکه کارگران، دهقانان کالخوزی و کارکنان دولتی استعدادهای خود را در این اجتماعات به نمایش می‌گذارند. در اتحاد شوروی، بیش از پانصد تئاتر و هزار موزه دایر است. نویسندگان، هنرپیشگان و دانشمندان شوروی همه تلاش خود را برای کمک به کسانی که قصد آشنایی با گنجینه فرهنگ جهان را دارند، به کار می‌برند. این در حقیقت مهم‌ترین هدف ۱۰۰۰۰ دانشگاه فرهنگ توده‌ای است که در سراسر کشور ایجاد شده‌اند و در آن‌ها بیش از ۲ میلیون نفر به سخنرانی‌های علمی و آموزشی که به وسیله ۱۲۰ هزار کارگر در زمینه فرهنگ و علوم ایراد می‌گردد، گوش فرا می‌دهند.

پیشرفت فرهنگ و هنر در اتحاد شوروی، زندگی اهالی این سرزمین را بیش از پیش بهبود می‌بخشد و خصال اخلاقی والایی در آن‌ها می‌پروراند و به تحکیم دوستی و صمیمیت میان خلق‌ها کمک می‌کند. امروز کمی بیش از نیم قرن از عمر اتحاد شوروی می‌گذرد که نزدیک به ۲۰ سال از این مدت برای دفع تهاجمات دشمنان و بازسازی اقتصادی که آنان ویران کرده‌اند،



اجرای "دریاچه قو" چایکوفسکی بر سن بلشوی تئاتر مسکو

صرف شده است. با وجود این، در چنین مدت کوتاه تاریخی، زندگی در اتحاد شوروی به نحو چشم‌گیری متحول گردیده است:

کشتی با سرعت در طول ولگا از کانال مسکو عبور می‌کند و به ایستگاه "دوبنا" می‌رسد. شهر مدرن و مجهزی که این جا در دل جنگل پنهان است، مرکز تحقیقات علمی برای استفاده‌های صلح‌آمیز از قدرت اتمی است. در این مرکز دانشمندان بلغاری، مجارستان، چکسلواکی، لهستانی، جمهوری دمکراتیک آلمان، رومانی و دیگر کشورهای سوسیالیستی دوشادوش همکاران شوروی خود به کار تحقیق مشغولند.

روابط اتحاد شوروی با دیگر کشورهای سوسیالیستی برصمیمیت و دوستی نزدیک استوار است. این روابط به ویژه در طول جنگ، هنگامی که ارتش شوروی خلق‌های این کشورها را در بیرون‌راندن اشغالگران نازی یاری کرد و امر ساختمان زندگی نوین را در آن کشورها ممکن ساخت، بیش از پیش مستحکم گردید. کشورهای سوسیالیستی جهان هم‌اکنون پس از گذشت سی سال در پرتو کمک‌های برادرانه و بی‌دریغ اتحاد شوروی به پیشرفت‌های شایان توجهی دست یافته‌اند. هنگامی که نیروهای مرتجع داخلی که از جانب امپریالیست‌های بیگانه حمایت می‌شدند، در مجارستان و چکسلواکی سربلند کردند و کوشیدند نظم سابق را به این کشورها بازگردانند، زحمتکشان کشورهای سوسیالیستی با وفاداری به اصل انترناسیونالیسم پرولتری به کمک دوستان خود شتافتند.

کشورهای سوسیالیستی هم‌چنان که از دوستان و همسایگان نزدیک انتظار می‌رود، همواره حامی و یاور یکدیگر بوده‌اند. کشورهای سوسیالیستی که از خود هیچ نفتی ندارند با نفت شوروی و از طریق خط لوله "دروژبا" (دوستی) تامین می‌گردند. در سال ۱۹۶۹، هنگامی که در یکی از قسمت‌های این خط لوله خرابی به بار آمد، کارگران شوروی آن را در شرایط بسیار دشوار تعمیر کردند و به این ترتیب از توقف بیشتر ارسال نفت ممانعت به عمل آوردند. هم‌اکنون نصب دومین قسمت این خط لوله در جریان است. "دروژبا" در نخستین سال بهره‌برداری از آن در سال ۱۹۶۴، تنها ۸/۳ میلیون تن نفت ارسال کرد، حال این که میزان نفتی که در سال ۱۹۷۵ از این طریق به کشورهای دوست صادر خواهد شد، به ۵۰ میلیون تن بالغ خواهد گشت. کشورهای سوسیالیستی همسایه شوروی به وسیله یک شبکه واحد برق به اتحاد شوروی مربوط می‌شوند و برق نیروگاه‌های شوروی از همین طریق به چکسلواکی، مجارستان و لهستان منتقل می‌گردد.

در فاصله سال‌های ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۰، بیش از ۳۰۰ پروژه صنعتی و کشاورزی با کمک فنی متخصصین شوروی در کشورهای سوسیالیستی اجرا و با بازسازی شده‌اند. هم‌اکنون اتحاد شوروی ۷۰ درصد واردات این کشورها را در بعضی موارد کلیدی مواد خام تامین می‌کند.

در طی اجرای برنامه پنج ساله گذشته، اتحاد شوروی به نوبه خود تجهیزات ۵۴ کارخانه شیمیایی را از کشورهای عضو "شورای همیاری اقتصادی" دریافت کرده است. در همین مدت بیش از ۳۸ درصد ظرفیتی که به ناوگان تجاری دریایی شوروی افزوده شده، در کارخانه‌های کشتی سازی کشورهای سوسیالیستی ساخته شده است.

همکاری اقتصادی کشورهای سوسیالیستی هر روز اشکال نو و ابعاد تازه تری به خود می‌گیرد. در سال ۱۹۶۸، یک گروه بلغاری به روستایی در تایگای (۴) سیبری سفر کردند. دولت شوروی به دوستان بلغاری خود اجازه داده است از چوب اتحاد شوروی که در بلغارستان از این جهت کمبود وجود دارد استفاده کنند. مهندسين، کارگران، دانشمندان و دهقانان کشورهای سوسیالیستی تجربیاتشان را به طور مداوم در اختیار یکدیگر قرار می‌دهند، از هم می‌آموزند و یکدیگر را از اختراعات و کشفیات جدید مطلع می‌سازند. تنها در سال ۱۹۶۷، اتحاد شوروی ۴۰۰۰ اختراع فنی را در اختیار لهستان گذاشت و لهستان نیز ۳۰۰۰ اختراعی را که در آن کشور صورت گرفته بود، در اختیار اتحاد شوروی قرار داد. هر سال، ده‌ها ترن کار جا به جایی مسافران را میان کشورهای سوسیالیستی انجام می‌دهند. مسافران در محل کار، در مزرعه و طی گفتگوهای رفیقانه، رازهای حرفه‌ای خود را با هم در میان می‌گذارند و به این ترتیب به دوستی میان خود قوام می‌بخشند. در واقع به همین علت است که این ترن‌ها به "ترن‌های دوستی" شهرت یافته‌اند. هریک از کشورهای سوسیالیستی دارای اقتصاد برنامه‌ریزی شده هستند و طبعا این امر به آن‌ها کمک می‌کند تا برای پیشبرد هر چه بهتر هدف‌های مشترکشان در آینده نیز به برنامه‌ریزی بپردازند. اساس تشکیل "شورای همیاری اقتصادی" همکاری نمایندگان این کشورها در رفع مشکلات مهمی است که با آن مواجه می‌گردند. اعضای شورا هنگام تصمیم‌گیری در مورد این مسائل، منافع هریک از کشورهای سوسیالیستی و نیز منافع جامعه سوسیالیستی را در کل مطرح نظر قرار می‌دهند. امروز همکاری تولیدی کشورهای عضو شورا به طور مداوم گسترش می‌یابد که این امر، استفاده کامل از امکانات تولیدی هر کشور را ممکن می‌سازد و کاهش هزینه مربوط به اجرای طرح‌های جدید را عطفی می‌کند.

مردم کشورهای سوسیالیستی با هماهنگ ساختن تلاش‌های خود همواره به موفقیت‌های تازه تری در پیشرفت اقتصادی نایل می‌آیند و به این ترتیب موجب گسترش مداوم آسایش و رفاه در کشورهایشان می‌گردند. امروز کشورهای سوسیالیستی نزدیک به ۴۰٪ از تولید صنعتی جهان را به خود اختصاص داده‌اند و این در حالی است که در طی مدت اجرای برنامه ۵ ساله گذشته (۱۹۶۵ - ۱۹۷۰) تولید صنعتی کشورهای عضو "شورای همیاری اقتصادی"

۲. تایگا جنگل‌های همیشه سبز سیبری را گویند.



عمارت شورای همیاری اقتصادی در مسکو

۴۹٪ افزایش یافته و دامنه تجارت میان آن‌ها بیش از پیش گسترده شده است.

همکاری کشورهای سوسیالیستی تنها به زمینه‌های صنایع و کشاورزی محدود نمی‌گردد، بلکه روابط گسترده علمی و فرهنگی این کشورها نیز به صمیمیت حاکم بر مناسبات خلق‌های این کشورها می‌افزاید. فستیوال‌های فیلم کشورهای سوسیالیستی و مبادله دائمی گروه‌های هنرپیشه و هنرمندان میان این کشورها، به پیشرفت هنر سوسیالیستی که با روح انسان دوستی اصیل انباشته است و بیان‌گر دوستی و رفاقت میان خلق‌هاست، یاری می‌رساند. هر یک از کشورهای که به بنای سوسیالیسم مبادرت می‌ورزند، دارای ویژگی‌های خاص خود هستند. اما صرف‌نظر از این ویژگی‌ها و محل زندگی مردمی که در راه بنای سوسیالیسم گام می‌نهند، اعم از اروپا، آسیا و آمریکا، همه آن‌ها در گرد یک هدف نهایی متحدند و برای رسیدن به این هدف پشتیبان و حامی یکدیگرند.

نزدیک به یک جمعیت جهان در کشورهای سوسیالیستی به سر می‌برند که خانواده صمیمی بزرگی را تشکیل می‌دهند، به طوری که امروز هیچ مشکلی در جهان بدون به حساب آوردن موضع کشورهای سوسیالیستی قابل حل نیست. اتحاد شوروی در طول حیات خود همواره به کشورهای جوان در حال رشد، به منظور ساختن یک صنعت ملی و نیز به دست گرفتن استقلال ملی معاضدت کرده است و هم‌چنان به این کمک‌ها ادامه می‌دهد. در همین رابطه کارخانه عظیم ذوب آهن و فولاد در شهر "قیلای" هندوستان با کمک کارگران و مهندسان شوروی ساخته شده است. بسیاری از کارخانه‌های اتحاد شوروی، از جمله مراکز صنعتی مناطقی که پیش از انقلاب هیچ کارخانه‌ای در آن‌ها وجود نداشت، تجهیزات مورد نیاز کارخانه ذوب آهن و فولاد "قیلای" را تأمین کرده‌اند. به عنوان مثال تجهیزات کوره‌های ذوب به وسیله کارخانه‌های قزاقستان، وسایل خنک‌کننده و الکتریکی به وسیله کارخانه‌های ازبکستان، تابلوهای فشارقوی از طریق آذربایجان، موتورهای برقی با کمک ارمنستان، ابزارهای ماشینی مختلف به وسیله گرجستان، ترمومترها و فشارسنج‌ها به وسیله جمهوری خودمختار تاتار و سرانجام دستگاه‌های باولتاژ ضعیف به وسیله جمهوری خودمختار "چووش" تأمین شده‌اند. کارشناسان و کارگران شوروی علاوه بر کمک به ساختمان این مرکز صنعتی عظیم، هزاران هندی را نیز برای کار در آن آموزش دادند.

نیروگاه هیدروالکتریک "آسوان"، شهری در جمهوری عربی مصر نیز با کمک اتحاد شوروی ساخته شده است. سد عظیمی که در آن جا بنا شده، علاوه بر به حرکت درآوردن توربین‌های قدرتمند، امر آبیاری منطقه وسیعی از زمین‌های کویری را نیز ممکن ساخته است. برای این‌که از میزان کار انجام شده در ساختمان این بنای عظیم و نیز از حدود کمک‌های اتحاد شوروی تصور درستی داشته باشید، بد نیست بدانید که نزدیک به ۲۵ هزار نفر قریب ۱۰

سال برای تامین مواد مورد نیاز "آسوان" در اتحاد شوروی کار کرده‌اند. صدها کارگر و مهندس شوروی دوشادوش هزاران کارگر مصری که حرفه‌های دشواری را تحت راهنمایی همکاران شوروی خود آموختند، در امر ساختمان این سد تلاش ورزیدند. عرب‌ها ضرب‌المثلی دارند که می‌گوید: "یک ماهی به من بده تا امروز گرسنه نیامم، اما به من یاد بده که چطور ماهی می‌گیرند تا هرگز گرسنه نشوم." این مثل قدیمی بازگوکننده این واقعیت است که خلق‌های کشورهای تازه استقلال، خواهان چگونه کمکی هستند. آن‌ها نمی‌خواهند از کشورهای ثروتمند، به خصوص کشورهایی که رشته‌های عمیق وابستگی به آن‌ها هنوز قطع نشده، اعانه بگیرند؛ مستعمره‌های پیشین خواهان آن‌چنان کمکی هستند که پیشرفت استقلال ملی آن‌ها راسب‌گردد و این تنها صنایع و کشاورزی پیشرفته است که می‌تواند ضامنی برای تامین استقلال واقعی آن‌ها باشد.

کشورهای مستقل جوان برای به‌وجود آوردن و پیشبرد استقلال ملی خود، از کمک‌های دیگر کشورهای سوسیالیستی نیز بهره‌مندی کردند. امروز بیش از ۱۳۰۰ پروژه مهم اقتصاد ملی در ۴۰ کشور جوان جهان با کمک‌های فنی کشورهای عضو "شورای همیاری اقتصادی" انجام یافته و با در دست اجراست که از میان آن‌ها بیش از ۶۰ پروژه مربوط به تاسیس مراکز تولید آهن و فولاد، استخراج نفت و زغال‌سنگ، ۸۰ پروژه جهت ایجاد کارخانه‌های مهندسی، نزدیک به ۵۰ پروژه مربوط به ایجاد کارخانه‌های شیمیایی و ۵۰ پروژه دیگر جهت تاسیس نیروگاه است. شرکت مشترک کشورهای عضو شورای همیاری در ایجاد مراکز صنعتی کشورهای در حال رشد نیز، به سرعت گسترش می‌یابد. همکاری بلغارستان، مجارستان، جمهوری دموکراتیک آلمان و لهستان در ایجاد مرکزی برای صنایع مهندسی الکتریکی هند از جمله این فعالیت‌های مشترک است. ضمناً پالایشگاه‌های نفت این کشور نیز با کمک اتحاد شوروی و رومانی در دست ساختمان است. به علاوه متخصصین شوروی و مجارستان در عراق و سوریه برای ساختن کارخانه‌های جهت تولید تراورس‌های بتنی راه‌آهن همکاری می‌کنند. کارخانه‌های تصفیه شکر سری‌لانکا نیز با کمک لهستان و چکسلواکی بنا شده‌اند. کشورهای سوسیالیستی در زمینه آموزش کادر ماهر ملی نیز با کشورهای در حال رشد کمک و معاضدت می‌نمایند. بیش از ۵۰ هزار کارگر ماهر و تکنیسین در شاخه‌های مختلف صنایع با کمک اتحاد شوروی برای کشورهای نظیر افغانستان، هند، مصر و چندین کشور دیگر تربیت شده‌اند. علاوه بر این ۲۰۰۰۰ تن نیز در اتحاد شوروی و یا با کمک شوروی در میهن خود از آموزش‌های بالاتری برخوردار گشته‌اند. افرادی که با اتباع کشورهای سوسیالیستی همکاری کرده‌اند و یا همکاری می‌کنند و نیز کسانی که با برخورداری از کمک‌های دوستانه کشورهای سوسیالیستی آموزش دیده و یا تخصص یافته‌اند، طی نامه‌هایی که از آسیا و آفریقا به اتحاد شوروی ارسال می‌دارند، نهایت امتنان خود را از این کمک‌ها بازگو می‌سازند.

دانشگاه "دوستی ملل" به نام "پاتریس لومومبا" قهرمان مبارزات رهایی بخش آفریقا، امروز در کشورهای در حال رشد، از شهرت فوق العاده‌ای برخوردار است. این دانشگاه که در مسکو ایجاد شده است، هر سال بیش از پانصد مهندس، پزشک، متخصص کشاورزی و دیگر متخصصین را پرورش می‌دهد. متخصصین جوان آسیایی و آفریقایی هنگامی که به میهن خود باز می‌گردند، تنها دانششان را همراه نمی‌برند، در آن‌ها احساس احترام به مردم شوروی، دوستان فداکار و واقعی همهٔ خلق‌هایی که در راه پیشرفت و استقلال ملی گام برمی‌دارند، موج می‌زند.

امروز بیش از ۲۵ سال از پایان جنگ جهانی دوم می‌گذرد، زمانی که چندان آرام و صلح آمیز، در طی این مدت، این‌جا و آن‌جا آتش برخوردهای نظامی به دست امپریالیست‌ها و به ویژه امپریالیسم امریکافروزان شده است. آن‌ها نمی‌توانند خود را با این واقعیت که هر روز خلق‌ها و کشورهای جدیدی خود را از قید ستم سرمایه‌داری و ستم ملی رهایی سازند، وفق دهند. دشمنان پیشرفت و سعادت بشر، سعی کرده‌اند با توسل به زور اسلحه پیشروی جمهوری دموکراتیک خلق کره و جمهوری کوبا را به سمت یک زندگی نوین متوقف سازند. اما همهٔ این کوشش‌ها در پی مقاومت سرسخت و یک پارچه کشورهای سوسیالیستی و مردم شریف جهان بی‌اثر ماند.

چندین سال بود که امپریالیست‌های امریکایی، جنگ غارتگرانه‌ای در ویتنام و دیگر کشورهای هندوچین به راه انداخته بودند، اما مردم ویتنام در پرتو کمک‌های همه‌جانبهٔ کشورهای سوسیالیستی و بشریت مترقی جهان، در سایهٔ تلاش‌های بی‌وقفه و قهرمانی‌های بی‌نظیر توده‌ها به پیروزی تاریخی عظیمی دست یافتند و امضای قرارداد پایان جنگ و بازگرداندن صلح به ویتنام را به امپریالیست‌ها تحمیل کردند.

هم اکنون واحدهای نظامی اسرائیل با حمایت امپریالیست‌های امریکایی، قسمتی از سرزمین کشورهای عرب را اشغال کرده‌اند و سعی می‌کنند به این عمل خود جنبه قانونی دهند. از طرف دیگر نیروهای در جمهوری فدرال آلمان که به بیماری انتقام جویی دچار هستند، هنوز آرزوی خود را برای "تغییر نقشه اروپا" از سر بیرون نکرده‌اند. از همین رو، مسئله صلح به مسئله اساسی جهان امروز ما بدل شده است.

مردم شوروی و همهٔ خلق‌های کشورهای سوسیالیستی که به کار خلاق صلح آمیز در میهنشان سرگرمند، به خوبی ضایعات بی‌شماری را که جنگ به بشریت تحمیل می‌کند، می‌شناسند. خلق‌هایی که خود را از قید ستم استعماری رها ساخته‌اند و کار عظیمی برای برطرف ساختن پی‌آمدهای استعمار و تقویت آزادی و استقلال خود پیش رو دارند نیز به این امر واقفند. زحمتکشان کشورهای سرمایه‌داری نیز علاقه‌ای به جنگ ندارند، چه آن‌ها نمی‌خواهند جان خود را در راه ثروتمندتر کردن سرمایه‌داران ثروتمند قربانی کنند. امروز نمایلات و آرزوهای مردم زحمتکش که اکثریت جمعیت این کشورها را

تشکیل می دهند، به طور کامل از جانب احزاب کمونیست و کارگری بیان شده، به وسیله آنان حراست می شود.

در تابستان سال ۱۹۶۹، اجتماعی از نمایندگان احزاب کمونیست و کارگری ۷۵ کشور جهان از همه قاره ها در مسکو برگزار گردید. این اجتماع به منظور گفتگو در مورد اقدام های مشترک و یک پارچه علیه امپریالیسم که خود را برای به راه انداختن یک جنگ جدید آماده می سازد و سعی دارد پیشروی خلق ها را به سمت یک زندگی آسوده و فارغ از ستم مانع گردد، تشکیل شد. نمایندگان احزاب کمونیست و کارگری در یک محیط برابری کامل به تبادل نظر پرداختند و قطعنامه هایی برای مبارزه متحد علیه امپریالیسم تصویب کردند. در ضمن در این اجتماع، از نقش برجسته حزب کمونیست اتحاد شوروی که پیوسته از صلح و نیک بختی خلق ها دفاع می کند، تحلیل به عمل آمد. اجتماع احزاب کمونیست و کارگری بیانیه ای در دفاع از صلح خطاب به همه مردم جهان صادر کرد و در آن حمایت خود را از مبارزات قهرمانانه مردم ویتنام علیه مهاجمین آمریکایی و مبارزات مردم عرب علیه تجاوزکاران اسرائیلی اعلام داشت. اجتماع مسکو به همه مبارزین راه صلح نیرویی تازه بخشید و قطعنامه های آن به گرمی از جانب "شورای جهانی صلح" حمایت شد. هم اکنون نزدیک به ۲۰ سال است که سازمان جهانی صلح نمایندگان اقشار مختلف کشورهای گوناگون را که همه دارای هدف مشترکی هستند، متحد می سازد. این هدف چیزی نیست مگر: دفاع از صلح.

لئونید برژنف دبیرکل حزب کمونیست اتحاد شوروی و الکسی کاسیگین صدر هیئت وزیران اتحاد شوروی در پیامی خطاب به شرکت کنندگان "اجلاس مجمع جهانی صلح" که در سال ۱۹۶۹ برپا شد، به همه آن هایی که امر صلح و دوستی برایشان گرامی است، اطمینان دادند که می توانند حمایت بی دریغ اتحاد شوروی را به حساب آورند. مردم شوروی با همه خلق هایی که در راه دفع تهاجمات امپریالیستی و دفاع از قوام و استقلال ملی خود گام برمی دارند، احساس هم دردی می کنند.

سراسر تاریخ کشور شوروی مشحون از تلاش بی گیر این کشور به منظور رسیدن به یک صلح عادلانه است. قرارداد صلح نخستین قراردادی بود که به وسیله حکومت نو بنیاد کارگری و دهقانی به تصویب رسید. دولت شوروی به عنوان بازگوکننده خواست توده ها، هم اکنون بیش از ۵۰ سال است که سیاست لنینی حمایت از صلح را دنبال می کند. نمایندگان اتحاد شوروی از بعد از مباحثات معروف سازمان ملل متحد، جهان را به پایان دادن مسابقه تسلیحاتی فراخوانده اند و از همه دولت ها خواسته اند مسائل مورد اختلاف خود را در گرد میز مذاکره و نه در میدان های جنگ، حل کنند. در پی همین تلاش ها، موافقت نامه مربوط به تحریم آزمایش های هسته ای در جو، فضا و زیر آب به ابتکار اتحاد شوروی امضا شده است.

امروز اتحاد شوروی با گام های استوار در راه متوقف ساختن آزمایشات

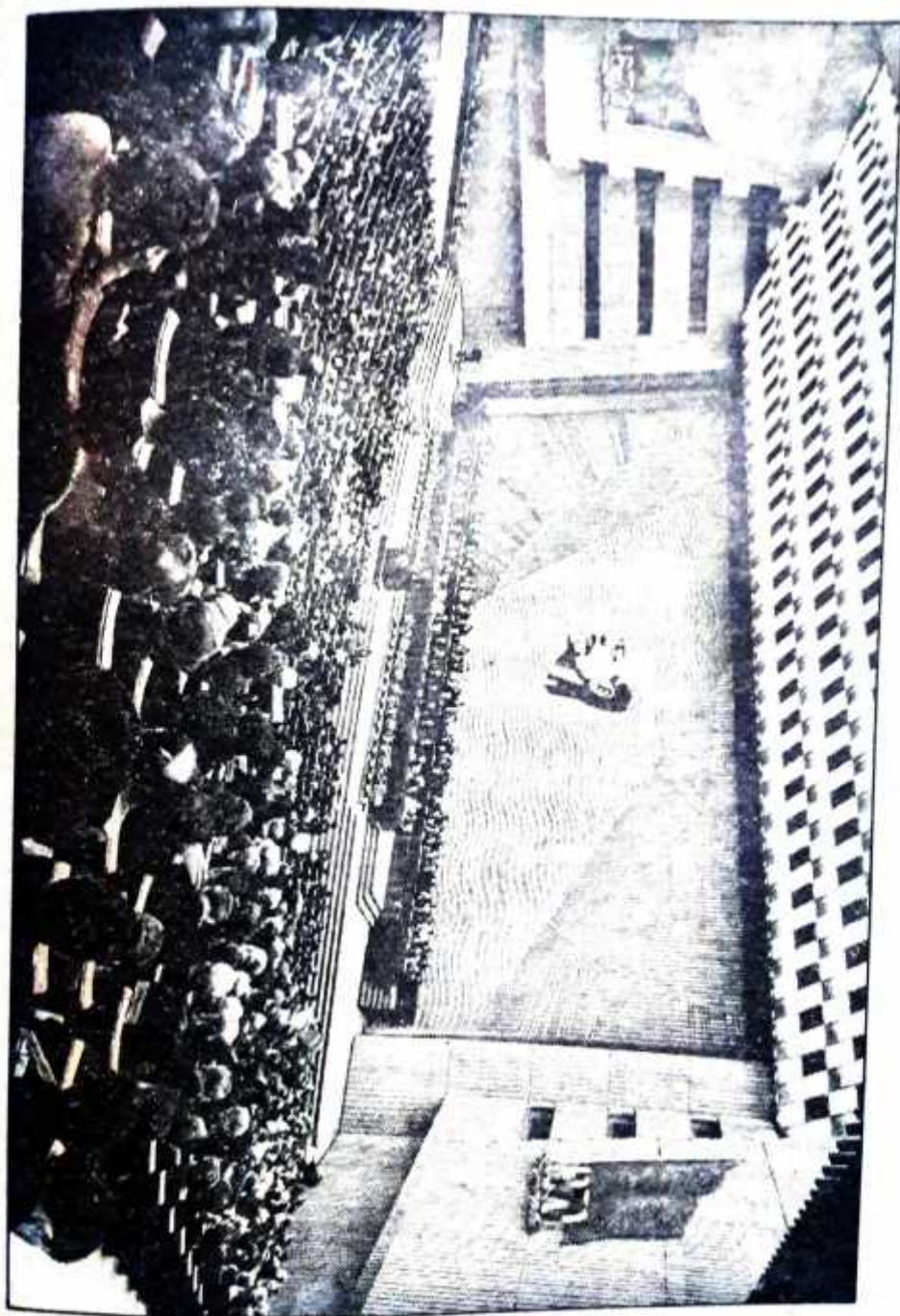
هسته‌ای زیرزمینی پیش می‌رود. بیش از ۹۰ کشور جهان به دعوت اتحاد شوروی پاسخ مثبت داده و پیمان مربوط به پایان دادن تولید سلاح‌های هسته‌ای را امضا کرده‌اند. اتحاد شوروی معتقد است که زمان آن فرارسیده تا در مورد مسئله خلع سلاح عمومی کلیه کشورهای بدون استثنا، تصمیم گرفته شود و خطر جنگ برای همیشه محو نابود گردد. با وجود این، اتحاد شوروی به ایجاد بعضی محدودیت‌ها در بخش تسلیحات نیز علاقه مند است. به عنوان نمونه، قرارداد منع استفاده از سلاح‌های امحای جمعی در سال ۱۹۷۱ با شرکت فعال اتحاد شوروی به تصویب رسید. سیاست صلح‌جویانه اتحاد شوروی از جانب همه مردم شرافتمند جهان که درمی‌یابند اتحاد شوروی با مبارزه به خاطر صلح، در حقیقت در راه نیک‌بختی و بهروزی مردم جهان مبارزه می‌کند، با گرمی حمایت می‌گردد. دوستان و دشمنان اتحاد شوروی هر دو به خوبی می‌دانند که این سیاست ناشی از ضعف نیست، بلکه قدرت و اقتدار اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی یگانه صامن قابل اعتماد حفظ صلح در سراسر جهان است. کشورهای سوسیالیستی خطاب به کشورهای سرمایه‌داری چنین می‌گویند: "بیا بید در محیطی صلح‌آمیز رقابت کنیم، بیا بید ببینیم کدام راه بهتر است، راه ما یا راه شما."

اما سرمایه‌داران از چنین رقابتی هراسانند چرا که آن‌ها از اجتناب ناپذیری شکست خود آگاهند. توده‌های اتحاد شوروی و همه کشورهای سوسیالیستی به حقانیت راه خود واقفند، آن‌ها می‌دانند که آینده به کمونیسم که سرانجام پیروز خواهد شد، تعلق دارد.

خوانندگان گرامی، ما طرحی اجمالی از چندین قرن زندگی خلق‌های اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به شما ارائه دادیم و مراحل اصلی مبارزات آن‌ها را برای یک زندگی بهتر بازگو کردیم. در آغاز قرن بیستم، حزب کمونیست که به دست لنین بنیان‌گذاری شده بود، مبارزات زحمتکشان شوروی را رهبری کرد. حزب کمونیست اتحاد شوروی با به کارگیری رهنمودهای لنین، امپراطوری عقب‌مانده روسیه را به کشور سوسیالیستی پیشرفته‌ای که پیشاپیش بشریت مترقی گام برمی‌دارد، بدل کرده است.

در سال ۱۹۷۰، خلق‌های اتحاد شوروی و زحمتکشان سراسر جهان صدمین زادروز لنین، بنیان‌گذار حزب کمونیست و دولت شوروی را جشن گرفتند. در اتحاد شوروی، بزرگداشت سده زادروز لنین، تجدیدخاطرهای بودبادست‌آوردهای عظیم مردم شوروی که امروز تحت رهبری حزب کمونیست با استواری و اطمینان در راه کمونیسم که لنین نشان داده بود، به پیش می‌روند.

تأثیری که لنین بر سرنوشت بشریت و تحولات انقلابی جهان، که او همه زندگی‌اش را وقف آن ساخت، گذاشته است، غیرقابل وصف است. قرن ما به حق قرن لنین خوانده می‌شود و چه دشوار است غلو کردن در



بزرگداشت صدمین زادروز لنین

تائیری که این صدسال براوج گیری فعالیت سیاسی و تولیدی مردم شوروی ،
بر پیشرفت روند انقلاب جهانی ، برگسترش مبارزات ضد امپریالیستی و سرانجام
بر جنبش بین‌المللی کمونیستی داشته است .
از عمر اتحاد شوروی تنها نیم قرن می‌گذرد . مردم شوروی در طی این
دوره کوتاه تاریخی موفق به ساختن اقتصادی جامع شدند و به پیشرفت فرهنگی
بزرگی نائل آمدند . اتحاد شوروی نمونه‌ای است برای همه آن‌هایی که در
سراسر جهان در راه بهروزی بشر می‌جنگند .
موفقیت‌های اتحاد شوروی در ایجاد پایه‌های مادی و فرهنگی کمونیسم ،
ثابت می‌کند که امکانات خلاق توده‌هایی که به مالکیت سرزمین خود
دست یافته‌اند ، به راستی پایان‌ناپذیر است .



دیجیتال کننده کتاب : نینا پویان